اعمال رسولان

The Acts of the Apostles

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org
August 16, 2007
Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیمِ موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوه‌ی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده که از اصولِ صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمنِ وفاداری به اصول تفسیر، همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتابِ حاضر انتخاب شایسته‌ای برای مطالعات انفرادی و گروهیِ کتاب‌مقدس خواهد بود.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.
— All Rights Reserved —

مقدمه

«در این اثر، موضوع اصلی مسیح است، کلیسا وسیله و روح‌القدس قدرت.»

– دبلیو گراهام اسکروجی–

الف) جایگاه منحصر به فرد در میان کتب مقدس

اعمال رسولان تنها تاریخ **الهامی عهدجدید** و **اولین** تاریخ کلیسا است؛ و نیز تنها کتابی که تاریخ کلیسای اولیه و روزهای آغازین ایمان مسیحی را پوشش می‌دهد. کتب دیگر همه با ذکر برخی روایات و سنت‌ها (و بسیاری حدس و گمان‌ها) به کار لوقا نظر داشته‌اند. فقدان این کتاب برای ما بسیار گران تمام می‌شد. اگر از زندگی خداوندمان در اناجیل مستقیماً به رسالات برویم، با شکاف بسیار بزرگی روبرو هستیم که عبور از آن دشوار است. مخاطبان رسالات کدام جماعات هستند و اصولاً این اجتماعات چگونه شکل گرفتند؟ اعمال رسولان به این سوال و بسیاری سوالات دیگر پاسخ می‌دهد. این کتاب نه تنها پلی بین زندگی مسیح و تعلیم زندگی مسیحی در رسالات، بلکه حلقه‌ای ارتباطی بین یهودیت و مسیحیت و نیز مابین شریعت و فیض محسوب می‌شود. این امر یکی از بزرگترین مشکلات موجود برای تفسیر کتاب اعمال را شکل می‌دهد، یعنی توسعهٔ تدریجی افق‌های مسیحیت از یک جنبش کوچک یهودی در اورشلیم به سوی ایمانی جهانی که حرکت خود را از این شهر باشکوه آغاز کرده است.

ب) نویسنده

همان گونه که همه اتفاق نظر دارند، نویسنده لوقا و اعمال یک شخص است. اگر نویسندهٔ انجیل سوم لوقا باشد، پس نویسندهٔ اعمال نیز لوقا است و برعکس (ر.ک مقدمه لوقا).

شواهد خارجی مبنی بر اینکه لوقا کتاب اعمال را نگاشته، بسیار وسیع، قوی و قدیمی هستند. مقدمه ضد مارسیون بر انجیل لوقا (۱۶۰–۱۸۰ م)، فهرست موراتوری (۱۷۰–۲۰۰ م) و پدران اولیه کلیسا، ایرنائوس، کلمنت اسکندریه، ترتولیان و اوریجن همه بر نویسندگی لوقا اتفاق نظر دارند. تقریباً تمام کسانی که پس از این نامها در تاریخ کلیسا ظهور کردند، از جمله نویسندگان معتبری چون اوزبیوس و جروم نیز بر همین باور هستند.

شواهد داخلی در کتاب اعمال مبنی بر نویسندگی لوقا سه جنبه دارد. نویسنده در ابتدای کتاب اعمال به طور خاص به کتاب اول خود که تقدیم به تئوفیلس نگاشته بود اشاره می‌کند. لوقا ۱:۱–٤ بیانگر این امر است که انجیل سوم انجیلی هدفمند بوده است. سبک، نگرش دلسوزانه، واژگان، تأکید دفاعیاتی و بسیاری جزئیات کوچک این دو

کتاب را به هم پیوند داده است. هدف این نبوده که لوقا نیز به مانند دیگر اناجیل باشد، بلکه تردیدی نیست که انجیل لوقا و اعمال در کنار یکدیگر همچون رسالات اول و دوم قرنتیان باشند.

دوم، از متن کتاب اعمال به روشنی می‌توان دریافت که نویسنده همسفر پولس بوده است. این امر در عبارات معروف «ما» (۱۶:۱۰–۱۷؛ ۲۰:۵–۳۱؛ ۱۸؛ ۲۷:۱؛ ۲۸:۱۶) کاملاً مشهود است، جائی که نویسنده در بطن ماجرا ظاهر می‌شود. تلاش‌های شکاکان مبنی بر توجیه این امر به عنوان یک ارتباط «خیالی» قانع کننده نیست. اگر هدف این بود که این اثر موثق جلوه نماید، پس چرا نویسنده به ندرت و با ظرافت خاص به خود اشاره کرده است– و چرا مرجع ضمیر «ما» در متن مشخص نیست؟

سرانجام، هنگامی که دیگر همراهان پولس که نویسنده به صورت سوم شخص از آنها یاد کرده و همچنین همراهانی را که در عبارات ضمیر «ما» با پولس همراه نبوده‌اند از این مجموعه حذف نمائیم، تنها شخصی که باقی می‌ماند لوقا است.

ج) تاریخ نگارش

گرچه تعیین تاریخ نگارش برخی از کتب عهد جدید چندان ضرورت ندارد، اما تاریخ نگارش کتاب اعمال بسیار مهم است، چرا که این کتاب به طور خاص تاریخ کلیسا و اولین کتاب در این زمینه به شمار می‌آید.

محققان سه تاریخ برای نگارش کتاب اعمال در نظر گرفته‌اند، دو گروه لوقا را نویسنده می‌دانند و یک گروه این موضوع را رد می‌کنند:

۱. محال است که او در قرن دوم این کتاب را نگاشته باشد چرا که بعید است او فراتر از سال ۸۰ یا حداکثر سال ۸۵ میلادی زندگی کرده باشد. در حالی که برخی از محققان (لیبرال) بر این گمان هستند که نویسنده از اثر فلاویوس ژوزف به نام **دوران باستان** (Antiquities) سود جسته، ارجاعات آنان در مورد تئودا با اعمال ۵:۳۶ مطابقت ندارد و شباهت‌های موجود به هیچ وجه قانع کننده نیستند.

۲. عقیده رایج این است که لوقا انجیل خود و نیز کتاب اعمال را بین سال‌های ۷۰ تا ۸۰ م نگاشته است. این تاریخ فرصت خوبی برای لوقا بود تا از انجیل مرقس برای نگارش کتاب خود استفاده نماید (احتمالاً از سال ٦٠).

۳. یک استدلال قوی این است که لوقا نگارش کتاب اعمال را درست هنگامی که وقایع کتاب پایان می‌یابد به انتها رسانده است، یعنی اولین حبس پولس در روم.

ممکن است لوقا در نظر داشته که جلد سوم آثار خود را به نگارش درآورد (البته این کار در اراده خدا نبود) و شاید از این رو لوقا رویدادهای مصیبت‌بار و جفاهای بین سال‌های ٦٣ الی ۷۰ میلادی را ذکر نمی‌کند. با این حال عدم اشاره به وقایع زیر، تاریخی مقدم‌تر را به ما پیشنهاد می‌کند: جفای سخت نرون بر مسیحیان بعد از آتش‌سوزی شهر روم (٦٤)؛ جنگ یهودیان با دولت روم (٦٦–۷۰)؛ شهادت پطرس و پولس (اواخر دهه ٦٠)؛ و واقعه بسیار تلخ برای یهودیان و مسیحیان یهودی‌تبار یعنی ویرانی اورشلیم. از این رو به احتمال قریب به یقین لوقا کتاب اعمال را به هنگام زندانی شدن پولس در روم، تقریبا در سال ٦٢ یا ٦٣ میلادی نگاشته است.

د) زمینه و موضوع

کتاب اعمال رسولان انعکاس زندگی و عمل است. ما در این کتاب کار روح‌القدس را می‌بینیم که چگونه کلیسا را شکل می‌دهد، بدان قوت می‌بخشد و آن را می‌گستراند. این کتاب ثبت باشکوهی از اعمال عظیم روح‌القدس است که با استفاده از ابزارهای ضعیف و ناچیز، سهمگین‌ترین موانع را از سر راه برمی‌دارد، روش‌های نامتعارف را به کار می‌گیرد و به نتایج بسیار شگفت‌انگیز نائل می‌شود.

روایت کتاب اعمال درست با پایان یافتن رویدادهای اناجیل آغاز می‌شود، سپس با عباراتی بُهت‌آور و صریح در مورد سال‌های آغازین و پرتلاطم کلیسای اولیه ادامه می‌یابد. این کتاب ثبتی است از وقایع دوران انتقال، هنگامی که کلیسای عهدجدید کفن‌های یهودیت را از تن خود می‌زداید و ماهیت خود را به عنوان مشارکتی جدید از اتحاد میان یهودیان و امت‌ها در مسیح به منصه ظهور می‌رساند. بنا به همین دلیل، کتاب اعمال به شایستگی تمام داستان «از شیر گرفتن اسحاق» نامیده شده است.

به هنگام مطالعه این کتاب، نوعی شادی و شعف روحانی به ما دست می‌دهد، همان شور و شعفی که با دیدن اعمال عظیم خدا به شخص دست می‌دهد. از سویی دیگر هنگامی که گناه و شیطان به مخالفت و مقابله با کلیسا برمی‌خیزند خواننده دچار نوعی تنش می‌شود.

در دوازده باب آغازین کتاب، پطرس رسول با بشارت‌های شجاعانه خود به قوم اسرائیل نقش کلیدی دارد. از باب سیزده به بعد، پولس همچون رسولی باغیرت، الهام یافته از روح و خستگی‌ناپذیر برای امت‌ها وارد صحنه می‌شود.

کتاب اعمال یک دوره زمانی ۳۰ ساله را در برمی‌گیرد. جی. بی فیلیپس (J. B. Phillips) خاطر نشان ساخته که در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر «گروهی کوچک از افراد عامی نتواسته‌اند چنان تغییری در گردونهٔ دنیا ایجاد نمایند که دشمنان آنها بتوانند با چشمانی اشک‌آلود و پر از خشم و کینه بگویند این افراد دنیا را دگرگون ساختند!»

طرح کلی اعمال رسولان

۱. کلیسا در اورشلیم (باب‌های ۱– ۷)

الف) وعده خداوند قیام کرده در مورد روح‌القدس (۱:۱– ۵)

ب) فرمان خداوند به رسولان هنگام صعود به آسمان (۱: ٦– ۱۱)

پ) دعا و انتظار شاگردان در اورشلیم (۱: ۱۲– ۲٦)

ت) روز پنطیکاست و تولد کلیسا (۲: ۱– ٤۷)

ث) شفای لنگ مادرزاد و دین پطرس به اسرائیل (۳: ۱– ۲٦)

ج) جفا بر کلیسا و رشد و گسترش آن (٤: ۱–۷: ٦۰)

۲. کلیسا در یهودیه و سامره (۸: ۱– ۹: ۳۱)

الف) خدمت فیلیپس در سامره (۸: ۱–۲۵)

ب) فیلیپس و خواجه حبشی (۸: ۲٦–٤۰)

پ) توبه و ایمان آوردن سولس طرسوسی (۹: ۱–۳۱)

۳. کلیسا تا اقصای جهان (۹: ۳۲– ۲۸: ۳۱)

الف) بشارت پطرس به امت‌ها (۹: ۳۲– ۱۱: ۱۸)

ب) تأسیس کلیسا در انطاکیه (۱۱: ۱۹–۳۰)

پ) جفای هیرودیس و مرگ او (۱۲: ۱–۲۳)

ت) اولین سفر بشارتی پولس: غلاطیه (۱۲: ۲٤–۱٤: ۲۸)

ث) شورای اورشلیم (۱۵: ۱–۳۵)

ج) دومین سفر بشارتی پولس: آسیای صغیر و یونان (۱۵: ۳٦– ۱۸: ۲۲)

چ) سومین سفر بشارتی پولس: آسیای صغیر و یونان (۱۸: ۲۳– ۲۱: ۲٦)

ح) دستگیری و محاکمه پولس (۲۱: ۲۷– ۲٦: ۳۲)

خ) سفر دریایی پولس به روم و غرق شدن کشتی (۲۷: ۱– ۲۸: ۱٦)

د) تحت نظر بودن پولس و شهادت او به یهودیان در روم (۲۸: ۱۷–۳۱)

تفسیر

۱. کلیسا در اورشلیم (باب‌های ۱– ۷)

الف) وعده خداوند قیام کرده در مورد روح‌القدس (۱:۱– ۵)

۱:۱ کتاب اعمال با یادآوری آغاز می‌شود. لوقا این طبیب حبیب قبلاً متنی برای **تئوفیلس** نوشته بود که اکنون ما آن را به نام انجیل به روایت لوقا می‌شناسیم (ر.ک لوقا ۱:۱–٤). او در آیات پایانی آن انجیل به تئوفیلس گفته بود که خداوند عیسی پیش از صعود به آسمان به شاگردان خود وعده داده بود که آنها از روح‌القدس تعمید خواهند یافت (لوقا ٤۸:۲٤–۵۳).

حال لوقا قصد دارد روایت خود را ادامه دهد، از این رو بار دیگر به این وعده پرهیجان می‌پردازد. البته این کار او شایسته است، چرا که این وعده روح آبستن تمام پیروزی‌های روحانی‌ای است که در بطن کتاب اعمال جای گرفته‌اند. لوقا انجیل خود را **صحیفه** یا کتاب اول می‌نامد. او در آن کتاب تمام اموری را که **عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن شروع کرد**، ثبت نموده بود. او سپس در کتاب اعمال با تشریح **تداوم** این اعمال و تعالیم توسط روح‌القدس، پس از صعود عیسی به آسمان می‌پردازد.

توجه نمائید که خدمت خداوند هم عمل نمودن و هم تعلیم دادن بود. خدمت او آموزه بدون عمل، یا اعتقاد بدون رفتار مبتنی بر آن نبود. نجات دهنده خود تجسم زنده تعالیم خود بود. او به آنچه موعظه کرد عمل نمود.

۲:۱ تئوفیلس به یاد می‌آورد که کتاب اول لوقا با واقعه صعود نجات دهنده پایان یافت، که در اینجا لوقا آن واقعه را **بالا برده شدن** وی شرح می‌دهد. او همچنین توصیه‌های پرمهر خداوند به یازده **رسول** را پیش از صعود وی به آسمان به یاد می‌آورد.

۳:۱ خداوند در **چهل روز** بین قیام و صعود خود، به شاگردانش ظاهر شده، به قوی‌ترین **دلیل‌ها** قیامت بدن خود را به آنها ثابت نمود (ر.ک یوحنا ۱۹:۲۰، ۲٦؛ ۱:۲۱، ۱٤).

در این مدت او همچنین درباره امور **ملکوت خدا** با آنها سخن گفت. هدف اولیه او پادشاهی این دنیا نبود، بلکه قلمرویی که در آن خدا را به عنوان پادشاه بشناسند و بپذیرند.

نباید **ملکوت** را به اشتباه کلیسا دانست. خداوند عیسی خود را به عنوان پادشاه به قوم اسرائیل معرفی نمود. اما آنها عیسی را نپذیرفتند (متی ۲۳: ۳۷). از این رو ملکوت حقیقی (ملموس) او بر روی زمین تا هنگامی که اسرائیل توبه نکرده و او را به عنوان مسیح خود نپذیرد تحقق نخواهد یافت (اعمال ۳: ۱۹– ۲۰).

در حال حاضر پادشاه حضور ندارد. با این حال، او ملکوتی قابل رویت بر روی زمین دارد (کولسیان ۱: ۱۳). این ملکوت شامل تمام کسانی است که خود را شاگرد وی می‌دانند (متی ۲۵: ۱–۱۲). به یک معنا ملکوت او شامل تمام کسانی است که اعتراف می‌کنند مسیحی هستند؛ که البته این خود جلوه بیرونی قضیه است (متی ۱۳: ۱–۵۲) اما اگر بخواهیم از جنبه درونی به آن بنگریم، ملکوت تنها شامل کسانی است که تولد تازه دارند (یوحنا ۳: ۳ و ۵). ملکوت به شکل حاضر در مثل‌های انجیل متی باب ۱۳ توصیف شده است.

کلیسا موضوعی کاملاً جدید است که در نبوت‌های عهد عتیق به آن پرداخته نشده است (افسسیان ۳: ۵). کلیسا متشکل از تمام ایمانداران از پنطیکاست تا ربوده شدن آنان است. کلیسا به عنوان عروس مسیح در سلطنت هزار ساله مسیح با او سلطنت خواهد کرد و تا به ابد در جلال او شریک خواهد بود. در پایان دوران مصیبت عظیم، مسیح در مقام پادشاه بازخواهد گشت و دشمنان خود را نابود ساخته سلطنت عدالت خود را بر تمامی زمین برقرار خواهد نمود (مزمور ۷۲: ۸).

اگر چه سلطنت مسیح از اورشلیم تنها هزار سال به طول می‌انجامد (مکاشفه ۲۰: ٤) اما با این حال با نابودی نهایی دشمنان خدا، او بدون هیچ مخالفت و مانعی تا به ابد در آسمان سلطنت خواهد نمود (۲پطرس ۱: ۱۱).

۱: ٤ اکنون لوقا به یکی از ملاقات‌های خداوند با شاگردان اشاره می‌کند، هنگامی که آنها در خانه‌ای **در اورشلیم جمع شده بودند**. نجات دهنده قیام کرده آنها را **قدغن نموده** که **اورشلیم** را ترک نکنند. اما شاید آنها از این شگفت‌زده بودند که چرا در اورشلیم بمانند! در نظر آنها اورشلیم شهر نفرت و خشونت و جفا بود!

آری، تحقق **وعده پدر** در **اورشلیم** رخ می‌داد. نزول روح‌القدس در همان شهری به وقوع خواهد پیوست که نجات دهنده مصلوب گردید. حضور روح‌القدس در آنجا شهادتی خواهد بود بر رد شدن پسر خدا از سوی مردم

دنیا. روح راستی، دنیا را به گناه، عدالت و داوری ملزم خواهد نمود – و این امر در **اورشلیم** واقع خواهد شد. و شاگردان در همان شهری که خداوند را رها کرده به جهت نجات جان خود گریخته بودند روح‌القدس را می‌یافتند. در همان مکانی که از خود ضعف و ترس نشان دادند، قوی و دلیر می‌شدند.

این اولین بار نبود که آنها از دهان نجات دهنده **وعده پدر** را می‌شنیدند. او در طول خدمت خود و به طور خاص در خطابه بالاخانه برای آنها از تسلی دهنده‌ای که می‌آید سخن گفته بود (ر.ک لوقا ٢٤: ٤٩؛ یوحنا ١٤: ١٦، ٢٦؛ ١٥: ٢٦؛ ١٦: ٧، ١٣).

١: ٥ حال او در آخرین ملاقات با آنها این وعده را تکرار می‌کند. اگر نگوئیم همه آنها، حداقل برخی از آنها **تعمید آب** را از **یحیی** یافته بودند. اما تعمید یحیی ظاهری و جسمانی بود. دیری نخواهد پائید که آنها به **روح‌القدس تعمید خواهند یافت** و این تعمید باطنی و روحانی خواهد بود. تعمید اول آنها را از نظر ظاهری با توبه‌کاران قوم اسرائیل همسان می‌ساخت، اما تعمید دوم آنها را در کلیسا، بدن مسیح شریک ساخته آنها را برای خدمت تجهیز می‌کرد.

عیسی به آنها وعده داد که **بعد از اندک ایامی، به روح‌القدس تعمید خواهند یافت**، اما سخنی از تعمید آتش به میان نیاورد (متی ٣: ١١، ١٢؛ لوقا ٣: ١٦–١٧). تعمید آتش، تعمید داوری بوده و مربوط به بی‌ایمانان و آینده است.

ب) فرمان خداوند به رسولان هنگام صعود به آسمان (١:٦–١١)

١: ٦ احتمالاً رویداد ثبت شده در اینجا در کوه زیتون، مقابل بیت عنیا رخ داده است. این مکان درست همان نقطه‌ای بود که مسیح به آسمان بازگشت (لوقا ٢٤: ٥٠–٥١).

شاگردان به نزول روح‌القدس می‌اندیشیدند. آنها به یاد داشتند که یوئیل نبی از بارش روح‌القدس در سلطنت پرجلال مسیح سخن گفته بود (یوئیل ٢: ٢٨). از این رو دریافته بودند که خداوند به زودی **ملکوت** خود را برقرار خواهد ساخت، چرا که به آنها وعده داده بود «بعد از اندک ایامی» روح‌القدس به آنها عطا خواهد شد. پرسش آنها حاکی از این بود که آنها هنوز منتظر بودند مسیح **ملکوت** زمینی و قابل رویت خود را به زودی برقرار سازد.

١: ٧ خداوند آنها را به خاطر اینکه منتظر سلطنت ظاهری او بر روی زمین بودند سرزنش ننمود. چنین امیدی موجه و شایسته بود. او فقط به آنها گفت که قادر نیستند زمان برقراری ملکوت را حدس بزنند. تاریخ برقراری ملکوت فقط در **قدرت** پدر بوده، و او زمان آن را بر کسی فاش نساخته است. دانستن این امر فقط از آن خود او است.

عبارت **زمان‌ها و اوقات** در کتاب مقدس در مورد وقایع گوناگونی که به سرنوشت قوم اسرائیل ارتباط دارد و توسط خدا پیشگویی شده به کار رفته است. شاگردان که همگی از بطن فرهنگ یهود برخاسته بودند درک

می‌کردند که این سخنان به روزهای سرنوشت‌ساز پیش از برقراری سلطنت هزار ساله مسیح بر روی زمین اشاره دارند.

۱: ۸ خداوند عیسی که از کنجکاوی آنها در مورد تاریخ برقراری ملکوتش ممانعت به عمل آورده بود، توجه آنها را به سوی واقعه‌ای جلب نمود که بسیار قریب‌الوقوع بوده و قسمتی از ماهیت و حوزه خدمتی آنها به شمار می‌رفت. ماهیت خدمت آنها این بود که باید **شاهدان** شوند و حوزه خدمتی آنها هم **در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان بود**.

اما آنها باید در ابتدا قوت می‌یافتند: قوت روح‌القدس. این قوت برای شهادت مسیحی بسیار حیاتی به شمار می‌آید. ممکن است شخص بسیار بااستعداد، آموزش دیده و پرتجربه باشد اما او بدون قوت (روح‌القدس) خدمتی موثر نخواهد داشت. از سویی دیگر ممکن است شخصی بی‌سواد، نافرهیخته و اُمی باشد، اما اگر از **قوت روح‌القدس** پر شود، دنیا خواهد دید که او چگونه در آتش خدمت به خدا می‌سوزد. شاگردان ترسو برای شهادت دادن به **قوت** (روح) و برای موعظه انجیل به شجاعت روحانی نیاز داشتند. و این **قوت** را با نزول **روح‌القدس** بر خود می‌یافتند.

شهادت آنها در **اورشلیم** آغاز می‌شد که خود این موضوع برنامه‌ریزی پرمعنائی از فیض خدا بود. همان شهری که خداوندمان در آن مصلوب شد، اولین شهری بود که دعوت به توبه و ایمان به او را می‌شنید.

سپس **یهودیه** شمالی‌ترین ناحیه فلسطین به همراه ساکنان یهودی سرسخت خود که **اورشلیم** نیز از شهرهای اصلی آن به شمار می‌آمد.

سپس **سامره**، منطقه‌ای در مرکز فلسطین با ساکنان منفور و نیمه یهودی خود که یهودیان با آنان رابطه‌ای نداشتند.

سپس **اقصای** دنیای ناشناخته – ممالک غیریهودی که تاکنون از مرزهای مذهبی اسرائیل خارج بودند. در این چرخه رو به رشد شاهدان (مسیح)، می‌توان جریان حرکت تاریخ در اعمال را به طور کلی چنین تقسیم‌بندی نمود.

۱. شاهدان در **اورشلیم** (باب‌های ۱– ۷).

۲. شاهدان در **یهودیه و سامره** (۸: ۱– ۹: ۳۱).

۳. شاهدان تا به **اقصای جهان** (۹: ۳۲– ۲۸: ۳۱).

۱: ۹ به محض اینکه نجات دهنده این ماموریت را به شاگردان خود سپرد، به آسمان بالا برده شد. این تمام آن چیزی است که کلام خدا می‌گوید: **بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود**. چنین واقعه حیرت‌آوری، بسیار ساده و متین توصیف شده است! این امر که نویسندگان کلام خدا در بیان وقایع محدوده‌ای قائل شده‌اند خود دلیل بر الهامی بودن کلام خدا است؛ چرا که معمولاً انسان‌ها در بیان چنین وقایعی خویشتن‌دار نیستند.

۱: ۱۰ یک بار دیگر لوقا بدون ابراز شگفتی و بهت‌زدگی، ظهور **دو مرد سفیدپوش** را به تصویر می‌کشد. ظاهراً این افراد فرشتگانی بودند که می‌توانستند به شکل **مرد** بر روی زمین ظاهر شوند. احتمالاً این دو مرد همان فرشتگانی بودند که پس از واقعه قیام در مقبره مسیح ظاهر شدند (لوقا ٢٤: ٤).

۱: ۱۱ فرشتگان ابتدا شاگردان را مردان جلیلی خطاب قرار دادند. تا آنجا که می‌دانیم تمام شاگردان بجز یهودای اسخریوطی اهل نواحی غربی دریای جلیل بودند.

سپس در حالی که شاگردان به آسمان خیره شده بودند، فرشتگان آنها را از توهم و خیال بیدار کردند. چرا آنها **به سوی آسمان نگران بودند**؟ آیا در دل آنها اندوه بود؟ یا پرستش یا شگفتی؟ تردیدی نیست که ترکیبی از هر سه اینها، گرچه بار اندوه کمی بیشتر بود. از این رو کلام امید جاری شد. مسیحی که به آسمان صعود نمود روزی باز خواهد گشت.

ما در اینجا وعده‌ای آشکار از ظهور ثانویه خداوند برای برقراری ملکوت خود بر روی زمین را شاهد هستیم. این واقعه ربوده شدن ایمانداران نیست، بلکه مقصود ظهور او برای برقراری سلطنت است.

۱- او از کوه زیتون صعود نمود (آیه ۱۲).	۱- بازگشت او در کوه زیتون واقع خواهد شد (زکریا١٤: ٤).
۲- او خود صعود نمود.	۲- او خود بازخواهد گشت (ملاکی ۳: ۱).
۳- صعود او قابل رویت بود.	۳- بازگشت او قابل رویت خواهد بود (متی ٢٤: ۳۰).
٤- ابری او را در ربود (آیه ۹).	٤- او بر ابرهای آسمان بازخواهد گشت (متی ٢٤: ۳۰).
۵- او با جلال صعود نمود.	۵- او با قدرت و جلال بسیار بازخواهد گشت (متی ٢٤: ۳۰).

پ) دعا و انتظار شاگردان در اورشلیم (۱: ۱۲- ٢٦)

۱: ۱۲ شاگردان در لوقا ٢٤: ۵۲ با خوشی عظیم به سوی اورشلیم بازگشتند. نور محبت خدا دل‌های شاگردان را درخشان ساخته و علیرغم اینکه دریایی از مشکلات آنها را احاطه کرده بود اما چهره‌هایشان تلالویی از این نور را در خود داشتند.

فاصله **کوه مسمی به زیتون** از راه وادی قدرون تا شهر یک سفر کوتاه سه ربعِ ساعت بود. این حداکثر مسافتی بود که یک یهودی در روز **سبت** می‌توانست بپیماید.

۱: ۱۳ آنها به محض وارد شدن به شهر به **بالاخانه‌ای که در آنجا مقیم بودند برآمدند**.

روح خدا در اینجا اسامی شاگردان را برای چهارمین و آخرین بار نام می‌برد (متی ۱۰: ۲-٤؛ مرقس ۳: ١٦-۱۹؛ لوقا ٦: ١٤-١٦). اما در اینجا نام یهودای اسخریوطی در فهرست دعوت‌شدگان به چشم نمی‌خورد. خائن به سرنوشت مستحق خود دچار شده بود.

۱: ۱٤ شاگردان **همه به یکدل** در آنجا جمع شدند. این عبارت که یازده بار در کتاب اعمال بـه ثبـت رسـیده، یکی از کلیدهایی است که درهای برکت را می‌گشاید. هر گاه برادران با هم متحد می‌شوند، خدا برکـات را جـاری می‌سازد یعنی حیات تا به ابد (مزمور ۳۳).

کلید دوم که در این عبارات مطرح شده این است که در **دعا مواظب می‌بودند**. اکنون نیز هرگاه که قـوم خـدا دعا می‌کنند، خدا عمل می‌کند. معمولاً ما ترجیح می‌دهیم که کار دیگری غیر از دعا بکنیم. اما تنها هنگـامی کـه در حضور خدا با ایمان، اشتیاق، صبر و امید در **دعا** متحد می‌شویم، قدرت حیات‌بخـش و پرتـوان روح خـدا جـاری می‌شود.

نمی‌توان بر این نکته زیاد تاکید نمود که **اتحاد و دعا سرآغاز پنطیکاست بودند**.

در کنار شاگردان **زنانی** نیز بودند که نامی از آنها برده نشده است (احتمالاً همان کسانی کـه از عیسـی پیـروی می‌کردند). **همچنین مریم مادر عیسی و برادران او**. در اینجا نکات قابل توجهی به چشم می‌خورد.

۱. این آخرین باری است که نام **مریم** در عهد جدید ذکر می‌شود – تردیدی نیسـت کـه ایـن موضـوع «اعتراضـی خاموش بر پرستش مریم» است. شاگردان او را نمی‌پرستیدند بلکه **با** او دعا می‌کردند. او نیز به همراه شاگردان در انتظار دریافت روح‌القدس بود.

۲. **مریم** در اینجا **مادر عیسی** نامیده شده است و نه «مادر خدا». نام عیسی نام انسانی خداوند ما است (هنگامی کـه او جسم انسان را به خود گرفته بود). از آنجا که او از **مریم** متولد شده بود، شایسته بود که **مریم، مادر عیسی** نامیده شود. اما او هیچگاه در کتاب مقدس «مادر خدا» نامیده نشده است. گرچه عیسی حقیقتا خـدا اسـت، از نظر آموزه‌شناسی صحیح نیست که بگوئیم خدا مادر انسانی داشته باشد. خدا، از ازل وجود داشته است.

۳. پس از اشاره به **مریم** عبارت **برادران** عیسی ذکر می‌شود، که این امر خود احتمال اینکه آنها پسران حقیقی **مریم** و برادران ناتنی عیسی بودند را قوی‌تر می‌سازد. این آیه و آیات بسیار دیگری این عقیده را که **مریم** تا بـه ابـد باکره بوده و پس از تولد عیسی دیگر فرزندی نیاورد تکذیب می‌کند (ر.ک متی ۱۲: ٤٦؛ مرقس ٦: ۳؛ یوحنا ۷: ۳و۵؛ ۱قرنتیان ۹: ۵؛ غلاطیان ۱: ۱۹ نیز ر.ک مزمور ٦۹: ۸).

۱: ۱۵ یک روز، هنگامی که قریب به صد و بیست نفر از شاگردان با یکدیگر جمع شده بودند، پطرس نبـوتی از عهد عتیق را به آنها یادآوری نمود که از شخصی که مسیح را تسلیم نمود سخن می‌گفت.

۱: ۱٦–۱۷ پطرس در آغاز، از نبوتی سخن گفت که از **زبان داود درباره یهودا** گفته شده بود. امـا او پـیش از بیان **آن نوشته** به آنها گفت که اگر چه یهودا یکی از دوازده شاگرد بوده و در خدمات رسالتی آنها شریک بود **امـا راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند**. توجه نمایید که پطرس چگونه در توصیف این عمل رذیلانه با اعتدال و ملایمت سخن می‌گوید. یهودا به انتخاب خود خیانت ورزید، و بدینسان به این نبوت که شخصی خداوند را بـه دشمنان تسلیم خواهد نمود جامه عمل پوشانید.

۱: ۱۸–۱۹ این عبارات نه قسمتی از پیغام پطرس بلکه توضیح اضافی لوقا است که حقایق تاریخی مربوط به مرگ یهودا را کامل کرده و از این سبب راه انتصاب جانشین او را هموار می‌سازد.

تضادی بین چگونگی مرگ یهودا در اینجا و آنچه در متی ۲۷: ۳ – ۱۰ ذکر شده به چشم نمی‌خورد. متی چنین نوشته است که یهودا پس از دریافت سی پاره نقره از رؤسای کهنه و مشایخ، بیرون رفته خود را به دار آویخت. سپس رؤسای کهنه آن پول را گرفته زمینی برای تدفین خریداری نمودند.

در اینجا، در کتاب اعمال لوقا می‌گوید یهودا از **اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی در افتاده از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.**

اگر دو روایت را در کنار یکدیگر بگذاریم چنین به نظر می‌رسد که این معامله بر سر خرید زمین را رؤسای کهنه ترتیب داده‌اند. با این حال، **یهودا زمینی** خرید که معادل پول خود بود و بعید به نظر می‌رسد که رؤسای کهنه به عنوان نماینده او این زمین را خریده باشند. او خود را از درختی در گورستان به دار آویخت. و احتمالاً طناب پاره شده جسدش به زمین افتاد و باعث شده **امعایش ریخته شود**.

این واقعه در **اورشلیم** شهرت یافت، و آن زمین **حقل دما** نامیده شد، یعنی **زمین خون** یا به آرامی «زمین خون‌آلود».

۱: ۲۰ اکنون پس از توضیحات داخل پرانتز لوقا، پطرس به سخنان خود ادامه می‌دهد. او ابتدا توضیح می‌دهد که داود در مزمور ٦٩: ۲۵ به تسلیم کننده عیسی اشاره کرده بود: «**خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد.**»

سپس به نبوتی می‌رسد که اکنون باید تحقق می‌یافت: «**مکانش را دیگری ضبط نماید**» (مزمور ۱۰۹: ۸). پطرس رسول دریافته بود که این آیه بدین معنا است که پس از حذف شدن یهودا، باید جایگزینی انتخاب شود تا جای خالی **خدمت** او را پر کند. شایسته است که اشتیاق پطرس برای اطاعت از کلام خدا را مورد توجه قرار دهیم.

۱: ۲۱–۲۲ هر کس که انتخاب می‌شد باید واجد دو شرط می‌بود:

۱. او باید یکی از افرادی باشد که در طول سه سال خدمت مسیح همراه شاگردان بود، یعنی از زمان تعمید او توسط یحیی تا صعود او.

۲. او باید قادر باشد که به برخاستن خداوند از قبر شهادت دهد.

۱: ۲۳–۲٦ نام دو نفر که شرایط فوق را دارا بودند مطرح شد، **یوسف مسمی به برسبا و متیاس**. اما کدام یک از آنها باید انتخاب می‌شدند؟ رسولان این موضوع را نزد خداوند مطرح کردند و از او خواستند که برای انتخاب دوازدهمین شاگرد مکاشفه‌ای به آنها بنمایاند. آنها **قرعه افکندند** و قرعه به نام **متیاس** برآمد و او جایگزین یهودا شد که **به مکان خود پیوسته بود**، به عبارتی به سرنوشت ابدی خود رسیده بود.

در مطالعه این متن همواره دو موضوع مطرح می‌شود:

۱. آیا عمل شاگردان در انتخاب **متیاس** صحیح بود؟ آیا آنها نباید صبر می‌کردند تا خدا پولس رسول را برای پر کردن جای خالی یهودا برگزیند؟

۲. آیا شایسته بود که آنها برای تشخیص اراده خداوند **قرعه بیفکنند**؟ در مورد سوال اول باید گفت که در این واقعه چیزی که نشان دهد شاگردان اشتباه عمل کرده‌اند ثبت نشده است. آنها وقت زیادی را دعا کرده بودند؛ آنها می‌خواستند از کلام خدا اطاعت نمایند؛ و به نظر می‌رسد که همه در انتخاب جایگزینی برای یهودا متفق-القول بودند. علاوه بر این، خدمت پولس با خدمت دیگر شاگردان کاملاً تفاوت داشت، و در این آیات نمی‌بینیم که هدف این باشد که او جایگزینی برای یهودا باشد. عیسی به دوازده شاگرد ماموریت داد تا به اسرائیلیان بر روی زمین بشارت دهند، در حالی که پولس پس از جلال یافتن مسیح به خدمت خوانده شد و به میان غیریهودیان (امت‌ها) اعزام گردید.

در مورد قرعه افکندن برای تشخیص اراده خدا، باید گفت این عمل ریشه در عهد عتیق دارد: «قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم از آن خداوند است» (امثال ١٦: ٣٣).

مبرهن است که انتخاب متیاس توسط قرعه از سوی خداوند تقدیس شده بود، زیرا از این پس شاگردان «**دوازده**» نامیده می‌شوند (ر.ک اعمال ٦: ٢).

دعا در کتاب اعمال

کتاب اعمال مطالعه‌ای در خصوص دعای موفقیت‌آمیز است. در باب اول نیز می‌بینیم که شاگردان در دو واقعه متفاوت دعا می‌کنند. دعای آنها پس از صعود خداوند در بالاخانه منجر به واقعه پنطیکاست شد. دعای آنها برای یافتن جایگزینی برای یهودا منجر به انتخاب متیاس شد. و در تمام کتاب نیز چنین است.

کسانی که در روز پنطیکاست ایمان آوردند به اشتیاق به دعا کردن ادامه دادند (٢: ٤٢). آیات بعدی (٤٣– ٤٧) شرایط ایده‌آل حاکم بر دعای مشارکتی را توصیف می‌کنند.

پس از رهایی پطرس و یوحنا، ایمانداران برای شجاعت آنها دعا نمودند (٤: ٢٢). نتیجه آن شد که آن مکان به لرزه درآمد، همه از روح‌القدس پرگشته و کلام خدا را با شجاعت اعلام نمودند (٤: ٣١).

آن دوازده پیشنهاد نمودند که هفت نفر جهت انجام امور مالی انتخاب شوند تا خود وقت بیشتری را به خدمت کلام بپردازند (٦: ٣، ٤). رسولان دست‌ها بر آن هفت نفر گذاشته و برای آنها دعا کردند (٦: ٦). آیات بعدی پیروزی‌های جدید و درخشانی را برای انجیل ثبت کرده‌اند (٦: ٧–٨).

استیفان در هنگام شهادت دعا نمود (٧: ٦٠). باب ٩ پاسخی است برای آن دعا: سولس طرسوسی ایمان می‌آورد.

پطرس و یوحنا برای سامریانی که ایمان آورده بود دعا کردند و در نتیجه روح‌القدس را یافتند (٨: ١٥–١٧).

سولس طرسوسی پس از ایمان آوردن در خانه یهودا دعا نمود؛ و در نتیجه خدا دعای وی را با فرستادن حنانیا نزد او پاسخ داد (٩: ١١–١٧).

پطرس در یافا دعا نمود و طابیتا (غزال) زنده گشت (۹: ٤٠). در نتیجه بسیاری به خداوند ایمان آوردند (۹: ٤٢).

کرنیلیوس، یوزباشی رومی (۱۰: ۲) دعاهایش همچون یادگاری نزد خدا بالا رفت (۱۰: ٤). فرشته‌ای در رویا بر وی ظاهر شده، به او گفت که افرادی را در پی مردی به نام شمعون پطرس بفرستد (۱۰: ۵). روز بعد پطرس دعا نمود (۱۰: ۹). دعای او با رویایی آسمانی پاسخ داده شد که در آن درهای آسمان را به سوی کرنیلیوس و دیگر امت‌ها گشوده دید (۱۰: ۱۰–٤۸).

هنگامی که پطرس به زندان افکنده شد، مسیحیان پیوسته برای او دعا می‌کردند (۱۲: ۵). خدا به طرز معجزه‌آسایی او را از زندان رهانید که حتی موجب تعجب دعاکنندگان نیز شد (۱۲: ٦–۱۷).

انبیاء و معلمان در انطاکیه روزه گرفته و دعا نمودند (۱۳: ۳). این امر موجبات سفر اول بشارتی پولس و برنابا را فراهم آورد. گفته شده که «این امر بزرگترین جنبه امدادی دعا است که تاکنون مشاهده شده است؛ چرا که پیام انجیل تا به اقصای دنیا حتی به ما رسید، و این چیزی نبود جز حاصل بشارت‌های پولس و برنابا.»

پولس و برنابا در سفر به لستره، ایقونیه و انطاکیه برای کسانی که ایمان آورده بودند، دعا کردند (١٤: ۲۳). یکی از آنها تیموتائوس بود. آیا ملحق شدن تیموتائوس در سفر دوم بشارتی به پولس و سیلاس پاسخ این دعا نبود؟

در زندان فیلیپی دعای پولس و سیلاس باعث شد زمین لرزه‌ای پدید آید و زندانبان و خانواده‌اش ایمان بیاورند (١٦: ۲۵–۳٤).

پولس با مشایخ اهل افسس در میلیتوس دعا نمود (۲۰: ۳٦)؛ این امر دلبستگی عمیقی در آنها پدید آورد و همچنین اندوه برای اینکه او را دیگر در این زندگی نخواهند دید.

مسیحیان صور در ساحل دریا با پولس دعا نمودند (۲۱: ۵) و تردیدی نیست که این دعاها مانعی در برابر جلادان در روم شد.

پولس، پیش از غرق شدن کشتی در میان مردم دعانمود و برای غذا خدا را شکر نمود. این امر برای مسافرین و خدمه مأیوس کشتی شادی و نشاط به همراه داشت (۲۷: ۳۵–۳٦).

پولس در جزیره مالت برای پدر بیمار والی آنجا دعا نمود. نتیجه آن هم شفای معجزه‌آسای او بود (۲۸: ۸).

از این رو پرواضح است که جو حاکم بر دوران حیات کلیسای اولیه دعا بود. و هر گاه مسیحیان دعا می‌کردند خدا عمل می‌نمود.

ت) روز پنطیکاست و تولد کلیسا (۲: ۱– ٤۷)

۱:۲ جشن **پنطیکاست** که یادآور نازل شدن روح‌القدس است در واقع پنجاه روز پس از عید نوبرها بود که قیام مسیح نیز در آن واقع شد. شاگردان در روز پنطیکاست به یک دل در یک جا بودند. احتمالاً موضوع صحبت

آنها نوشته‌های عهد عتیق در مورد جشن پنطیکاست بود (ر.ک لاویان ۲۳: ۱۵–۱٦) و شاید مزمور ۱۳۳ را می‌خواندند: «اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند!»

۲: ۲ نزول روح‌القدس واقعه‌ای بود که هم قابل شنیدنو هم دیدن بود و هم اینکه معجزه‌ای که می‌شد آن را تجربه نمود. آوازی که از آسمان آمد همچون صدای وزیدن باد شدید بود. باد یکی از سیالات گوناگون (روغن، آتش، آب) نماد روح‌القدس بود و نیز بیانگر اعمال پرقدرت و غیرقابل پیش‌بینی وی.

۲: ۳ نشانه قابل رویت آن شامل **زبان‌های منقسم مثل زبانه‌های آتش** که بر هر یک از شاگردان نازل شده بود. متن نمی‌گوید که زبانه‌های آتش بلکه **زبانه‌هایی مثل زبانه‌های آتش**.

البته نباید این پدیده را با تعمید آتش یکی انگاشت. اگر چه از تعمید روح و تعمید آتش در کنار یکدیگر سخن گفته شده است (متی ۳: ۱۱؛ لوقا ۳: ۱٦–۱۷) اما آنها دو واقعه مشخص و مجزا هستند. اولی تعمید برکت است و دومی تعمید داوری. اولی بر ایمانداران تاثیرگذار است و دومی بر بی‌ایمانان. تعمید روح در ایمانداران شکل گرفته و به آنها قدرت بخشید و کلیسا را شکل داد. اما تعمید آتش بی‌ایمانان را تباه می‌سازد.

هنگامی که یحیی تعمید دهنده با جماعتی متشکل از توبه‌کاران و ناتوبه‌کاران سخن می‌گفت، او آنها را آگاه ساخت که مسیح آنها را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد (متی ۳: ۱۱؛ مرقس ۱: ۵ و ۱: ۸).

پس مقصود از **زبانه‌های منقسم مثل زبانه‌های آتش** در اعمال ۲: ۳ چیست؟ تردیدی نیست که زبانه‌ها در اینجا اشاره به سخن گفتن دارد و احتمالاً اشاره‌ای است به عطای سخن گفتن به دیگر زبانها که در این هنگام به رسولان عطا شد. و آتش هم اشاره‌ای است به روح‌القدس به عنوان منشأ این عطا، و نیز شاید توصیفی از موعظه شجاعانه و پرخروش پس از آن باشد.

شایسته است که آن را موعظه پرجوش و خروش بنامیم، زیرا یکی از شرایط طبیعی زندگی پر از روح حرارت و اشتیاق است و شهادت پیامد اجتناب‌ناپذیر آن محسوب می‌شود.

۲: ٤ معجزه پنطیکاست پر شدن از **روح‌القدس** و به دنبال آن صحبت **به زبان‌های مختلف** بود.

تاکنون روح خدا **همراه** شاگردان بود، اما اکنون **در** آنها ساکن شد (یوحنا ۱٤: ۱۷). از این رو این آیه نقطه عطفی در روابط روح‌القدس با انسان‌ها محسوب می‌شود. در عهد عتیق روح‌القدس بر شخص می‌آمد، اما در وی ساکن نمی‌شد (مزمور ۵۱: ۱۱). او آمد که بگوید: با آغاز پنطیکاست روح خدا برای همیشه در انسان ساکن شد (یوحنا ۱٤: ۱٦).

نه تنها در روز پنطیکاست روح‌القدس در ایمانداران ساکن گردید، بلکه آنها را نیز پر ساخت. به هنگام نجات، روح‌القدس در ما ساکن می‌شود، اما اگر بخواهیم از روح پر شویم باید کلام را بخوانیم و اوقاتی را در دعا و تفکر سپری کرده در اطاعت از خداوند زیست نماییم. اگر امروز پری روح‌القدس به طور خودکار برایمان تضمین شده بود؛ دیگر نباید در پی «پر شدن از روح» باشیم (افسسیان ۵ : ۱۸).

نزول روح‌القدس در روز پنطیکاست ایمانداران را به کلیسا یا بدن مسیح تبدیل نمود.

چرا که همه به یک روح در یک بدن تعمید یافته‌ایم – چه یهود و یونانی، چه غلام و چه آزاد – و همه از یک روح می‌نوشیم (۱قرنتیان ۱۲: ۱۳). از این رو، ایمانداران یهودی و غیریهودی همه در مسیح عیسی به یک انسان جدید تبدیل گشته عضوی از همان بدن می‌گردند (افسسیان ۲: ۱۱–۲۲)

شاگردانی که از **روح‌القدس پر گشتند، به زبان‌های مختلف به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ می‌بخشید به سخن گفتن شروع کردند**. از این آیه پیداست که قدرت معجزه‌آسایی به آنها عطا شده بود که به **زبان‌های حقیقی خارجی** که تاکنون هرگز نشنیده بودند سخن می‌گفتند. سخنان آنها نامفهوم و از روی مستی نبود، بلکه زبان‌های خاصی که در دیگر نقاط جهان رایج بود. عطای **زبان‌ها** یکی از نشانه‌ها یا معجزاتی بود که خدا از آن استفاده نمود تا شهادتی باشد بر حقیقت و بر پیامی که رسولان موعظه نمودند (عبرانیان ۲: ۳–٤). در آن هنگام، عهد جدید هنوز نوشته نشده بود. از آنجا که اکنون کلام خدا به طور کامل ثبت شده، دیگر نیازی به عطای معجزات نیست (البته گر چه اکنون نیز اگر روح پرقدرت خدا بخواهد می‌تواند این عطایا را به کار ببرد).

واقعه صحبت به **زبان‌ها** در روز پنطیکاست نباید برای اثبات این موضوع که زبان‌ها نشانه قطعی عطای روح‌القدس هستند به کار گرفته شود. اگر چنین می‌بود، پس چرا در رویدادهای ذیل سخنی از زبان‌ها به میان نمی‌آید؟

۱. ایمان آوردن ۳۰۰۰ نفر (اعمال ۲: ٤۱).

۲. ایمان آوردن ۵۰۰۰ نفر (اعمال ٤: ٤).

۳. نزول روح‌القدس بر سامریان (اعمال ۸: ۱۷).

در حقیقت، عطای **زبان‌ها** تنها دو بار در کتاب اعمال ثبت شده است:

۱– به هنگام ایمان آوردن غیریهودیان در خانه کرنیلیوس (اعمال ۱۰: ٤٦).

۲– به هنگام تعمید دوباره شاگردان یحیی در افسس (اعمال ۱۹: ٦).

پیش از اینکه بحث در مورد آیه ٤ را به پایان برسانیم، باید متذکر شویم که میان محققین کتاب‌مقدس در مورد تعمید روح‌القدس اختلاف نظرهای قابل توجهی به چشم می‌خورد، چه در مورد تعداد دفعاتی که در کتاب اعمال ثبت شده و چه در مورد پیامدهای آن. در خصوص تکرار این واقعه برخی بر این باورند که

۱. این واقعه تنها یک بار رخ داده و آن هم در روز پنطیکاست بوده است. در این واقعه بدن مسیح شکل گرفت و از آن پس تمام ایمانداران از نعمت تعمید برخوردار گشتند.

۲. این واقعه در سه یا چهار مرحله تحقق یافت: در پنطیکاست (باب ۲)؛ در سامره (باب ۸)؛ در خانه کرنیلیوس (باب ۱۰)؛ در افسس (باب ۱۹).

۳. با نجات یافتن هر شخص این واقعه تحقق می‌یابد.

برخی بر این باورند که تاثیر این عمل در زندگی اشخاص «عمل دوم فیض» است که عمدتاً پس از ایمان آوردن شخص شکل می‌گیرد و تا حدی منجر به تقدیس وی می‌شود. این عقیده مبنای کتاب‌مقدسی ندارد. همان گونه که ذکر کردیم تعمید روح‌القدس عملی است که طی آن ایمانداران:

۱- به کلیسا پیوند می‌خورند (۱قرنتیان ۱۲: ۱۳).
۲- قدرت می‌یابند (اعمال ۱: ۱۸).

۲: ۵-۱۳ مردم **یهود دین‌دار** از سراسر دنیای آن روزگار **دراورشلیم** گرد هم آمده بودند تا عید پنطیکاست را جشن بگیرند. هنگامی که این همه را شنیدند، در مقابل خانه‌ای که رسولان در آن بودند تجمع نمودند. عمل روح خدا در آنها توجه مردم را به خود جلب نمود.

دیری نپایید که **گروهی** در مقابل خانه‌ای که رسولان در آن به زبان‌ها سخن می‌گفتند ازدحام نمودند. این اشخاص در کمال شگفتی می‌شنیدند که این جلیلیان به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند. با این حال معجزه در کسانی که سخن می‌گفتند رخ می‌داد نه در شنوندگان. این جماعت چه یهودی‌زاده یا اینکه به یهودیت گرویده بودند، چه از شرق یا چه از غرب، یا از شمال یا از جنوب، هر یک **کبریایی خدا** را به **زبان‌های خود** شنیدند. واژه **زبان** در آیات ٦ و ۸ شکلی از زبان است که ما امروزه آن را «گویش» می‌نامیم.

عموماً بر این باورند که یکی از اهداف عطای زبان‌ها در پنطیکاست، اعلان انجیل به طور همزمان به مردمی با زبان‌های مختلف است. به عنوان مثال نویسنده‌ای می‌گوید: «خدا شریعت خود را به یک زبان و به یک قوم عطا کرد، اما انجیل خود را به تمام زبان‌ها و به تمام ملل عطا فرمود.»

اما متن کلام به این نیز بسنده نمی‌کند. کسانی که به زبان‌ها سخن می‌گفتند در واقع **کبریایی خدا** را اعلان می‌کردند (۲: ۱۱). این برای قوم اسرائیل نشانه‌ای بود (۱قرنتیان ١٤: ۲۱، ۲۲) و هدفش برانگیختن تحیر و شگفتی قوم بود. اما پطرس به یک زبان انجیل را موعظه نمود، زبانی که اگر نگوییم برای همه آنها، لااقل برای اغلب آنها قابل فهم بود.

واکنش حاضران در برابر این پدیده گوناگون بود. ظاهراً برخی مجذوب رسولان شده و برخی آنها را **مست از خمر تازه** دانستند. در حقیقت شاگردان تحت تاثیر قدرتی بیرونی بودند، اما این تاثیر روح‌القدس بود نه شراب!

کسانی که تولد تازه ندارند همواره پدیده‌های روحانی را با علل طبیعی توجیه می‌کنند. آنگاه که صدای خدا از آسمان شنیده شد، برخی گفتند که رعد و برق است (یوحنا ۱۲: ۲۸، ۲۹). حال بی‌ایمانان این شور و شعفی را که با نزول روح‌القدس در شاگردان پدید آمده بود با واژه‌هایی همچون **خمر تازه** توصیف می‌کردند. شیلر (Schiller) گفته است: «دنیا ترجیح می‌دهد آنچه را که می‌درخشد، تیره و تار سازد، و آنانی که افراشته می‌شوند را به خاک بنشاند.»

۲: ١٤ شاگردی که با توهین و قسم خوردن خداوند خود را انکار کرده بود اکنون برمی‌خیزد و رو به جماعت موعظه می‌کند. او دیگر آن شاگرد ترسو و متزلزل نبود، بلکه شجاع و پرقدرت. پنطیکاست دگرگونی‌ای ایجاد کرده بود. پطرس اکنون از روح‌القدس پر گشته بود.

خداوند در قیصریه فیلیپی به پطرس وعده داد که کلیدهای ملکوت آسمان را بدو عطا نماید (متی ١٦: ۱۹). در اینجا در اعمال باب ۲ شاهد هستیم که او این کلیدها را برای گشودن در ملکوت به سوی یهودیان به کار می‌گیرد (آیه ١٤). همان گونه که چندی بعد در باب ۱۰ این در را به سوی امت‌ها می‌گشاید.

۲: ۱۵ پطرس رسول ابتدا شرح می‌دهد که این واقعه غیرمنتظره و نامعمول به خاطر تاثیر خمر تازه نیست. چرا که ساعت ۹ صبح بود و تقریباً بعید است که عده زیادی در این وقت از صبح **مست** باشند. یهودیان نیز سرگرم امور کنیسه‌ها برای روز جشن بودند و نمی‌توانستند تا ساعت ۱۰ صبح یا حتی ظهر بسته به نوع قربانی‌ای که می‌گذراندند چیزی بخورند یا بیاشامند.

۲: ۱٦–۱۹ علت حقیقی این بود که طبق نبوت **یوئیل نبی** روح خدا بر آنها ریخته شده بود (یوئیل ۲: ۲۸).

در حقیقت رویدادهای مربوط به پنطیکاست تحقق کامل نبوت یوئیل نبودند. پدیده‌ای که در آیات ۱۷–۲۰ توصیف شده به طور کامل در این هنگام تحقق نیافت. اما آنچه در پنطیکاست رخ داد، پیشگویی‌ای است از آن واقعه‌ای که **در ایام آخر** و «**قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند**» به تحقق خواهد پیوست. اگر پنطیکاست تحقق نبوت یوئیل بود، پس چرا وعده‌ای دیگر داده می‌شود (۳: ۱۹) که هر گاه که اسرائیل توبه نماید و همان کسی را که مصلوب کرد بپذیرد، او باز خواهد گشت و روز خداوند فرا خواهد رسید؟

نقل قولی که از یوئیل بیان شده نمونه‌ای است از قانون اشاره دوگانه، به عبارتی قسمتی از یک نبوت کتاب‌مقدسی می‌تواند در یک زمان رخ دهد و تحقق کامل آن در زمانی دیگر انجام پذیرد.

روح خدا در روز پنطیکاست ریخته **شد** اما نه بر **تمامی** بشر. تحقق نهایی این نبوت در پایان دوران مصیبت عظیم رخ خواهد داد. پیش از بازگشت پرجلال مسیح در آسمان‌ها، **عجایب** و بر زمین **آیات** به انجام خواهد رسید (متی ۲٤: ۲۹–۳۰). سپس خداوند عیسی مسیح بر زمین ظاهر خواهد شد تا دشمنان خود را از سر راه برداشته ملکوت خود را برقرار سازد. در آغاز سلطنت هزار ساله، روح خدا بر **تمامی بشر** ریخته خواهد شد، چه بر امت‌ها و چه بر یهودیان، و این وضعیت، غالب اوقات در طول سلطنت هزار ساله چیرگی خواهد داشت. تجلیات روح بدون در نظر گرفتن جنسیت افراد، سن و وضعیت اجتماعی آنان عطا خواهد شد. **رویاها و خواب‌ها** خواهد بود که حاکی از دریافت کلام، شناخت، نبوت و انتقال آن به دیگران است. از این رو عطای مکاشفه و ارتباط مشهود خواهد بود. تمام این وقایع هنگامی روی خواهد داد که یوئیل آن را ایام آخر می‌نامد (آیه ۷). مسلماً این امور مربوط به ایام آخر اسرائیل است و نه کلیسا.

۲: ۲۰ آیات مافوق طبیعی در آسمان به طور مشخص **قبل از وقوع روز خداوند** به وقوع خواهد پیوست. در این چهارچوب، **روز خداوند** به بازگشت شخص مسیح به زمین به جهت نابودی دشمنان و برقراری سلطنت خود با قدرت و جلال عظیم، اشاره می‌کند.

۲: ۲۱ پطرس نقل قول خود از یوئیل را با این وعده که **هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد** به پایان می‌رساند. این خبری خوش برای تمام دوران محسوب می‌شود، اینکه نجات بر مبنای ایمان به خداوند برای تمام انسان‌ها فراهم شده است. **نام خداوند** عبارتی است که تمام صفات خداوند را شامل می‌شود. از این رو **خواندن نام** او به مثابه این است که او را عامل ایمان و تنها راه نجات بدانیم.

۲: ۲۲–۲٤ اما خداوند کیست؟ پطرس در مرحله بعدی خبری شگفت‌آور اعلان می‌کند: اینکه عیسی، مردی که آنها مصلوب کرده بودند هم خداوند و هم مسیح است. از این رو او سخن خود را با زندگی عیسی، مرگ، قیام، صعود و سرانجام جلال او به **دست راست خدا** آغاز نمود. اگر آنها به خیال این بودند که عیسی هنوز در قبر است، پطرس آنها را از این خیال باطل بیرون آورد! باید به آنها گفته می‌شد که کسی را که آنها کشتند اکنون در آسمان است، و باید از این حقیقت آگاهی می‌یافتند.

سپس در اینجا اوج استدلال پطرس رسول را می‌بینیم: **عیسی ناصری** همان **مردی** است که از **جانب خدا به قوات و عجایب** مبرهن گشت (آیه ۲۲). این شخص **بر حسب اراده مستحکم و پیش‌دانی** خدا به دست یهودیان تسلیم شد. در عوض آنان او را به امت‌ها سپردند (امت‌هایی که شریعت نداشتند) **تا بر صلیب کشیده بکشند** (آیه ۲۳). با این حال **خدا** او را از میان مردگان **برخیزانید، دردهای موت را گسست. محال بود** که مرگ او را دربند خود نگاه دارد، زیرا

۱. ذات خدا ایجاب می‌کرد که او قیام کند. او مرگ را پذیرفته بود، بی‌گناهی برای گناهکاران قربانی می‌شود. خدا باید او را برمی‌خیزانید تا دلیلی بر رضایت کامل او از کار نجات بخش مسیح باشد.

۲. نبوت‌های عهد عتیق ایجاب می‌کرد که او قیام کند. این همان نکته خاصی است که پطرس آن را در آیه بعدی به تاکید بیان می‌کند.

۲: ۲۵–۲۷ داود در مزمور ۱٦ در مورد زندگی، مرگ و قیام و جلال یافتن خداوند نبوت کرده بود.

داود اطمینان بی‌حد و حصر مسیح را که در زندگی مشارکتی ناگسستنی با پدر داشت توصیف می‌نماید. **دل، زبان و جسد** یعنی تمام وجود او از شادی و **امید** مملو گشت.

داود **پیش روی** خود دید که خدا نفس مسیح را **در عالم اموات نخواهد گذاشت** و نه اجازه خواهد داد تا **قدوس او فساد را ببیند**. به عبارتی دیگر، جان خداوند عیسی از جسدش جدا نخواهد ماند، و نه جسم او از هم متلاشی خواهد شد (این آیه نباید برای ما استدلالی باشد بر اینکه خداوند عیسی به هنگام مرگ خود به زندانِ ارواح مردگان در قعر زمین رفته است. جان او به آسمان رفت (لوقا ۲۳:)٤۳ در حالی که جسم او در قبر بود).

۲: ۲۸ داود در مورد قیام خداوند چنین گفته است که خدا طریق‌های حیات را به مسیح خود خواهد آموخت. او در مزمور ۱٦: ۱۱ الف نوشته است: «طریق حیات را به من خواهی آموخت.» پطرس در اعمال ۲:۲۸ الف آن را چنین نقل کرده است: «**طریق‌های حیات را به من آموختی**» او از زمان آینده فعل را به زمان گذشته تبدیل می‌کند. مبرهن است که روح‌القدس او را هدایت نمود تا چنین بگوید چرا که اکنون واقعه قیام سپری شده بود.

جلال فعلی نجات دهنده را داود با این سخنان بیان می‌کند، **مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی**، یا در اعمال ۱٦: ۱۱ چنین می‌گوید: «به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد.»

۲: ۲۹ پطرس چنین استدلال می‌کند که داود این سخنان را در مورد خود نگفته، زیرا جسد **او فساد را دید**. تمام یهودیان آن روزگار **مقبره** او را می‌شناختند. آنها می‌دانستند که او قیام نکرده است.

۲: ۳۰-۳۱ **داود** به هنگام نوشتن مزامیر در مقام **نبی** سخن می‌گفت. او به یاد آورد که **خدا** به او وعده داده بود تا شخصی را از ذریت **او برانگیزد تا بر تخت او بنشیند**. **داود** پی برده بود که این شخص مسیح خواهد بود و گر چه جان خود را می‌نهد اما نفس او در عالم اموات **گذاشته نمی‌شود** و بدن او فساد را نخواهد دید.

۲: ۳۲-۳۳ اکنون پطرس اعلانی را تکرار می‌کند که تعجب آن جماعت یهودی را برمی‌انگیزد. مسیحی که **داود** در مورد وی نبوت کرده بود همان **عیسی** ناصری بود. **خدا** او را از میان مردگان **برخیزانیده** و رسولان همگی می‌توانستند بر آن شهادت دهند، زیرا که آنها شاهد عینی قیامت او بودند. خداوند عیسی پس از قیام **به دست راست خدا بالا برده شد**، و اکنون همان گونه که **پدر** وعده داده بود **روح‌القدس نازل** شده بود. توجیه واقعه‌ای که در اورشلیم رخ داد، چنین بود.

۲: ۳٤-۳۵ آیا **داود** نیز جلال یافتن مسیح را پیشگویی نکرده بود؟ او در مزمور ۱۱۰: ۱ از خود سخن نمی‌گفت، بلکه گفته یهوه خطاب به مسیح را نقل می‌کرد: «**بر دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم**» (توجه کنید که آیات ۳۳-۳۵ زمان انتظار میان جلال یافتن مسیح و بازگشت او برای انتقام از دشمنان و برقراری ملکوت را پیشگوئی می‌کنند).

۲: ۳٦ اکنون بار دیگر این اعلان همچون رعد بر یهودیان فرود می‌آید. **خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است**. همان گونه که بنگل (Bengel) گفته است: «نیش این موعظه در ختم کلام آن دیده می‌شود» – همین **عیسی که شما مصلوب کردید**. آنها قدوس خدا را مصلوب کرده بودند و نزول روح‌القدس گواهی بود بر اینکه عیسی در آسمان جلال یافته است (ر.ک یوحنا ۷: ۳۹).

۲: ۳۷ قدرت ملزم کننده روح‌القدس به قدری زیاد بود که بلافاصله جماعت حاضر تحت تاثیر قرار گرفتند. بدون اینکه کسی آنها را دعوت کند یا اینکه پطرس از آنها بخواهد خود فریاد برآورده گفتند، «**چه کنیم؟**» این سوال حاکی از احساس گناه آنان بود. اکنون آنها پی برده بودند که عیسی آن مردی که کشته شده بود همان پسر حبیب خدا است! همین عیسی از مردگان برخاسته و اکنون در آسمان جلال یافته است. با این اوصاف، چگونه این قاتلین گناهکار می‌توانستند از تیغ داوری بگریزند؟

۲: ۳۸ پاسخ پطرس این بود که آنها باید توبه **کرده و هر یک به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرند**. آنها ابتدا باید توبه کرده به گناه خود اعتراف نمایند و بدانند که مستوجب داوری هستند.

سپس باید **به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرند**. در نگاه اول ظاهراً این آیه چنین تعلیم می‌دهد که نجات از راه تعمید میسر است، و بسیاری از اشخاص تاکید می‌ورزند که معنای واقعی این آیه همین است. اما بنا به دلایل ذیل چنین تفسیری محال به نظر می‌رسد:

۱. در بسیاری از عبارات عهد جدید، گفته شده است که نجات با ایمان به خداوند عیسی مسیح تحقق می‌یابد (یوحنا ۱: ۱۲؛ ۳:۱٦، ۳٦؛ ٦: ٤۷؛ اعمال ۱٦: ۳۱؛ روم ۱۰: ۹). حتی وجود یک یا دو آیه نمی‌تواند چنین دلایل وسیع و گسترده‌ای را نقض نماید.

۲. دزد بالای صلیب بدون اینکه تعمید یابد نجات یافت (لوقا ۲۳: ٤۳).

۳. نجات دهنده هیچگاه اظهار نکرد که شخصی را تعمید داده است. اگر تعمید شرط لازم برای نجات بود پس سکوت مسیح بسیار عجیب بود.

٤. پولس رسول خدا را شکر کرد که تنها عده اندکی از قرنتیان را تعمید داد؛ اگر تعمید معیاری برای نجات بود شکرگزاری او بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسید (۱قرنتیان ۱: ۱٤-۱٦).

مهم است که بدانیم تنها به یهودیان گفته شده بود که باید برای بخشش گناهان خود تعمید یابند (ر.ک اعمال ۲۲: ۱٦). ما معتقدیم این حقیقت راز درک این عبارت را بر ما آشکار می‌سازد. ملت اسرائیل خداوند جلال را به صلیب کشیده بودند. یهودیان فریاد برآورده گفته بودند، «خون او بر ما و بر فرزندان ما باد!» (متی ۲۷: ۲۵). از این رو گناه مرگ مسیح بر گردن قوم اسرائیل نهاده شد.

اکنون، برخی از این یهودیان به خطای خود پی برده بودند. آنها توبه نمودند و بدین وسیله نزد خدا به گناه خود اعتراف کردند. آنها با پذیرفتن خداوند عیسی به عنوان نجات دهنده خود تولد تازه یافته بخشش ابدی گناه خود را یافتند. آنها با تعمید یافتن در حضور دیگران خود را از ملتی که خداوند را مصلوب کرده بود جدا کرده و با مسیح متحد می‌شدند. از این رو تعمید نشانی بود برای آنها که گناه نپذیرفتن مسیح (به همراه دیگر گناهانشان) از آنها زدوده شد. این عمل آنها را از زمینه یهود جدا کرده و به زمینه مسیحی پیوند داد. اما تعمید علت نجات آنها نبود. چنین تعلیمی به مثابه تعلیم دادن انجیلی دیگر است و از این رو لعنت شده است (غلاطیان ۱: ۸-۹).

رایری (Ryrie) در مورد تعمید **به جهت آمرزش گناهان** تفسیری دیگری به دست می‌دهد.

> این آیه بدان معنا نیست که پیامد تعمید، آمرزش گناهان شخص است، چرا که در تمام عهد جدید بخشش گناهان حاصل ایمان به مسیح است. معنای آیه این است که به خاطر آمرزش گناهان تعمید گرفتند. حرف اضافه eis که در متن یونانی آمده به معنای «زیرا که» است و نه تنها در اینجا بلکه در متی ۱۲: ٤۱ نیز آمده است که این آیه فقط بدین معنا است: «زیرا که به (نه به خاطر) موعظه یونس توبه کردند.» توبه این جماعت در روز پنطیکاست آمرزش گناهانشان را در پی داشت، و چون گناهانشان آمرزیده شد پطرس از آنها خواست که تعمید یابند.

پطرس به آنها اطمینان بخشید که اگر توبه کرده **تعمید یابند، عطای روح‌القدس را خواهند یافت**. تاکید در به کار بردن این ترتیب به مثابه درک نادرست از تدبیر خدا در روزهای اولیه کلیسا قلمداد می‌شود. همان گونه که اچی. پی. بارکر (H. P. Barker) خاطر نشان ساخته است، چهار گروه ایماندار در کتاب اعمال به چشم می‌خورند، و ترتیب وقایع در مورد دریافت روح‌القدس در هر گروه با دیگری تفاوت دارد.

در اعمال ۲: ۲۸ ما مسیحیان **یهودی** را پیش رو داریم. این ترتیب برای آنها چنین است:

۱. توبه.

۲. تعمید آب.

۳. دریافت روح‌القدس.

ایمان آوردن **سامریان** در اعمال ۸: ١٤–١٧ به ثبت رسیده است. در این آیات این وقایع رخ داده است:

۱. آنها ایمان آوردند.

۲. به آب تعمید یافتند.

۳. رسولان برای آنها دعا نمودند.

٤. رسولان بر آنها دست گذاشتند.

۵. روح‌القدس را یافتند.

اعمال ۱۰: ٤٤–٤٨ ایمان آوردن **امت‌ها** را ثبت کرده است. به ترتیب وقایع در اینجا توجه نمایید:

۱. ایمان.

۲. دریافت روح‌القدس.

۳. تعمید آب.

آخرین گروه از ایمانداران شامل **شاگردان یحیی تعمید دهنده** می‌شوند (اعمال ۱۹: ۱–۷):

۱. ایمان آوردند.

۲. تعمید یافتند.

۳. پولس رسول بر آنها دست گذاشت.

٤. روح‌القدس را یافتند.

آیا این موضوع به منزله آن است که در کتاب اعمال چهار روش برای نجات فرد وجود دارد؟ البته خیر. نجات همواره بر مبنای ایمان به خداوند بوده و هست. اما در طول دوران انتقال که در کتاب اعمال ثبت شده، خدا به طرق گوناگون روح‌القدس را جاری ساخت و دلیل آن را نیز خود می‌داند و بر ما آشکار نساخته است.

پس امروز ما باید از کدام الگو پیروی نمائیم؟ قوم اسرائیل مسیح را رد کرده بودند، و از این رو از امتیازات ویژه‌ای که داشتند محروم گردیدند. امروزه خدا امت‌ها را خوانده است تا قوم او باشند (اعمال ۱۵: ١٤). از این رو، الگویی که امروزه باید به کار گرفته شود همان الگویی است که اعمال باب ۱۰ به ما معرفی می‌کند:

ایمان

دریافت روح‌القدس

تعمید آب

ما بر این باوریم که این الگو امروزه برای همه کاربرد دارد، چه یهود و چه غیریهود. در نگاه اول به نظر این وقایع تصادفی می‌آیند. شاید از خود بپرسیم «چه وقت ترتیب ذکر شده در اعمال ۲: ۳۸ برای یهودیان متوقف شده و الگوی اعمال ۱۰: ٤٤–٤٨ آغاز شده است؟» مسلماً نمی‌توان تاریخ مشخصی را ذکر نمود. اما کتاب اعمال انتقالی تدریجی از بشارت انجیل به یهودیان و نپذیرفتن مکرر آنها به بشارت انجیل به امت‌ها را دنبال می‌کند. در پایان کتاب اعمال دیگر سخنی از یهودیان به میان نمی‌آید. آنها با بی‌ایمانی خود نشان دادند که دیگر به عنوان قوم

برگزیده خدا نمی‌توانند ادعایی داشته باشند. در طول دوران کلیسا امت‌ها جای قوم اسرائیل را می‌گیرند، و ترتیب ایمان آوردن امت‌ها که در اعمال ۱۰: ٤٤–٤٨ ثبت شده به کار گرفته می‌شود.

۲: ۳۹ سپس پطرس به آنها خاطر نشان می‌سازد که **وعده** روح‌القدس برای آنها و **فرزندان** آنها (قوم یهود) **و همه آنانی است که دورند** (امت‌ها)، یعنی **هر که خدا او را بخواند**.

همان قومی که گفته بودند «خون او بر ما و فرزندان ما باد!» اکنون از وجود فیض برای خود و برای فرزندانشان اطمینان می‌یابند، البته اگر به خداوند ایمان آورند.

غالباً این آیه را به اشتباه تفسیر کرده و چنین تعلیم می‌دهند که امتیازات این عهد برای فرزندان ایمانداران نیز تضمین شده است و آنها نیز نجات یافته‌اند. اسپورجیون (Spurgeon) به درستی پاسخ می‌دهد:

> آیا کلیسای خدا نمی‌داند که «آنچه از نفس صادر می‌شود جسم، و آنچه از روح صادر می‌شود روح است؟ چه کسی می‌تواند از چیز ناپاک، چیز خوبی صادر کند؟» تولد طبیعی ناپاکی را به همراه دارد و نمی‌تواند سلامتی را به ارمغان آورد. کلام خدا به ما که زیر عهد جدید هستیم می‌گوید که پسر خدا نه از خون، نه به خواهش انسان بلکه از خدا متولد شد.

مسأله مهم این است که **این وعده** نه تنها **برای شما و فرزندان شما** بلکه **برای همه آنانی است که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند**. این وعده شامل تمام کسانی است که به سوی انجیل فراخوانده می‌شوند.

۲: ٤۰ پیغام پطرس به طور کامل در این باب ثبت نشده است، اما ختم کلام او در این آیه به چشم می‌خورد، که شنوندگان یهودی باید خود را از این **فرقه کجرو** و منحرف که عیسی خداوند را رد کرده و کشتند جدا سازند. و باید با پذیرفتن عیسی به عنوان مسیح و نجات دهنده خود و تعمید مسیحی به عنوان نشانه‌ای علنی از اینکه دیگر ارتباطی با قوم گناهکار اسرائیل ندارند، ثابت می‌کردند که از آنها جدا شده‌اند.

۲: ٤۱ اشخاص بسیاری هجوم آورده خواستند تعمید یابند، تا نشانه‌ای باشد بر اینکه **کلام** پطرس را به عنوان کلام خداوند **پذیرفته‌اند**.

در آن روز تخمیناً **سه هزار** نفر به گروه ایماندارن **پیوستند**. اگر بهترین دلیل برای نجات جان‌ها را خدمت روح‌القدس بدانیم، پس مطمئناً خدمت پطرس نیز این نوع خدمت بود. تردیدی نیست که این ماهیگیر جلیلی سخنان عیسی را به خاطر می‌آورد که «از عقب من آیید تا شما را صیاد مردم گردانم» (متی ٤: ۱۹) و شاید این سخن نجات دهنده را نیز که «آمین، آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم» (یوحنا ١٤: ۱۲).

همچنین دقت و احتیاط در احتساب تعداد کسانی که ایمان آوردند بسیار آموزنده است، تخمیناً **سه هزار نفر**. تمام خادمین خداوند در اتخاذ آمار و ارقام باید این چنین احتیاط نمایند.

۲: ٤۲ اثبات حقیقت هنوز ادامه دارد. کسانی که ایمان آوردند با عزمی راسخ به راه خود ادامه دادند و ثابت نمودند که اعتراف آنها حقیقی بوده است. آنها پیوسته در این امور **مواظبت می‌نمودند**:

۱. **تعلیم رسولان**. این امر بدان معنا است که تعالیم الهامی رسولان ابتدا به صورت شفاهی بیان می‌شد و سپس در عهد جدید گردآوری شد.

۲. **مشارکت**. یکی دیگر از شواهد زندگی تازه، اشتیاق نوایمانان به مشارکت با قوم خدا و در میان گذاشتن حقایق با یکدیگر است. در میان آنان نوعی حس جدایی از دنیا به خاطر خدا و شراکت با دیگر مسیحیان به چشم می‌خورد.

۳. **شکستن نان**. این عبارت در عهد جدید هم برای اشاره به شام خداوند و هم برای خوردن در کنار یکدیگر به کار رفته است. مفهوم این عبارت در هر متن باید در چارچوب آن متن درک شود. مبرهن است که در اینجا به شام خداوند اشاره می‌کند، چرا که نیازی نبود گفته شود آنها در خوردن با یکدیگر مواظبت می‌نمودند. از اعمال ۲۰: ۷ درمی‌یابیم که مسیحیان اولیه در ابتدای هر هفته نان می‌شکستند. در طول دوران حیات اولیه کلیسا در راستای شام خداوند جشنی برگزار می‌شد که در واقع هدف از آن ابراز محبت مقدسین به یکدیگر بود. با این حال چندی بعد شام محبت یا ضیافت آگاپه متوقف شد.

٤. **دعاها**. این چهارمین اصلی بود که کلیسای اولیه آن را بجا می‌آورد، و وابستگی کامل خود را در عبادت، هدایت، حفاظت و خدمت به خداوند ابراز می‌کردند.

۲: ٤۳ و ترسی عظیم بر خلق مستولی گشت. قدرت عظیم روح‌القدس چنان مشهود بود که همه سکوت کرده و آرام گرفتند. آنها با دیدن **معجزات و علامات بسیار از دست رسولان** غرق در شگفتی و حیرت شده بودند. **معجزات** تعجب و شگفتی را برمی‌انگیخت. **علامات** نیز معجزاتی بودند که بیشتر جنبه تعلیمی داشتند. معجزه می‌تواند به دو شکل فوق باشد.

۲: ٤٤–٤٥ ایمانداران دایماً در کنار یکدیگر و **در همه چیز شریک می‌بودند**. محبت خدا چنان در قلب آنها ریشه دوانیده بود که دیگر **املاک و اموال خود** را از آن خود نمی‌دانستند (٤: ۳۲). هر گاه در میان جماعت خود **احتیاجی** احساس می‌کردند، اموال شخص خود را فروخته و میان نیازمندان تقسیم می‌کردند. از این رو در میان آنها برابری حاکم بود.

> در میان کسانی که ایمان آورده بودند اتحاد و یکدلی به چشم می‌خورد، که در این اتحاد کسر و خودخواهیِ طبیعت سقوط کرده در تکامل محبتی که طعم محبت الهی به خود گرفته بود محو شده بود. آنها چنان در کنار یکدیگر می‌زیستند که هر چه داشتند را متعلق به همه می‌دانستند؛ البته نه از روی قانون یا اجبار، بلکه با این آگاهی که همه متعلق به عیسی هستند، و مسیح نیز از آن همه آنها است. مسیح به آنان برکت می‌بخشید، برکتی که هیچ وقت زایل نمی‌شد و آنها هر چه بیشتر این برکت را به دیگران منتقل می‌کردند، بیشتر می‌یافتند، «املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند.»

امروزه بسیاری چنین استدلال می‌کنند که نیازی نیست از این الگوی ایمانداران کلیسای اولیه پیروی نماییم. شاید حتی معتقدند که نباید همسایگان خود را همچون نفس خود محبت نماییم. سهیم کردن دیگران در دارایی و ثروت خود از ثمرات زندگی پر از روح‌القدس است. گفته شده است «با وجودی مسیحیان فقیر، یک مسیحی واقعی نمی‌تواند دارایی و ثروت بسیار داشته باشد.»

۴۶:۲ این آیه تاثیر پنطیکاست بر حیات روحانی و امور روزمره ایمانداران را نشان می‌دهد.

در مورد **حیات روحانی** باید به یاد داشته باشیم که ایمانداران اولیه همگی دارای پس زمینه یهودی بودند. گرچه در این زمان کلیسا وجود داشت، اما ارتباط با هیکل هنوز گسسته نشده بود. روند زدودن کفن‌های یهودیت از تن مسیحیت در طول تمام دوران اعمال ادامه دارد. از این رو ایمانداران در جلساتی که در هیکل برگزار می‌شد شرکت می‌جستند، جایی که عهد عتیق و تفسیر آن را می‌شیدند. البته در خانه‌ها نیز برای اموری که در آیه ۴۲ ذکر شده گرد هم می‌آمدند.

در مورد **امور زندگانی** می‌خوانیم که آنها نان **می‌شکستند، خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند**. در اینجا به نظر می‌رسد که **شکستن نان** به خوراک روزانه آنها اشاره دارد. شادی نجات تمام جزئیات زندگی آنها را در برگرفته بود، گذران زندگی با رنگ و بوی آسمان.

۲: ۴۷ زندگی برای کسانی که از قدرت تاریکی رهایی یافته و به ملکوت محبت پسر خدا قدم نهاده بودند تبدیل به سرود حمد و مزمور شکرگزاری شده بود.

در ابتدا ایمانداران **نزد تمامی خلق عزیز بودند** اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شد، چرا که ماهیت ایمان مسیحی به گونه‌ای است که ناگزیر خشم و مخالفت دل انسان را برمی‌انگیزاند. نجات دهنده به شاگردان خود هشدار داد که از شهرت و محبوبیت برحذر باشند (لوقا ۶: ۲۶) و آنها را از وجود جفا و سختی آگاه ساخت (متی ۱۰: ۲۲-۲۳). از این رو این محبوبیت گذرا بود و به زودی مخالفت بی‌حد و حصر جای آن را می‌گرفت.

و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود. مشارکت مسیحیان با ایمان آوردن افراد روز به روز افزایش می‌یافت. آنانی که بشارت انجیل را می‌شنیدند باید به اراده خود عیسی مسیح را می‌پذیرفتند. انتخاب و افزودن خداوند بر ایمانداران نباید مسئولیت انسان را نادیده انگارد.

پس ما در این باب واقعه نزول روح‌القدس، خطابه به یادماندنی پطرس به یهودیانی که در آنجا جمع شده بودند، ایمان آوردن گروهی بسیار و توصیفی مختصر از زندگی ایمانداران اولیه را مطالعه نمودیم. توصیف زیبایی این دوران در **دایره‌المعارف بریتانیکا** (Encyclopedia Britanica) ویرایش سیزدهم، در مقاله «تاریخ کلیسا» ارائه شده است:

جالب توجه‌ترین موضوع درباره زندگی مسیحیان اولیه این است که آنها نسبت به اینکه قوم خدا بوده فراخوانده شده و جدا شده هستند احساس زنده‌ای داشتند. در نظر آنها کلیسا نه یک سازمان انسانی بلکه جامعه الهی بود. خدا آن را بنیاد نهاده بر آن تسلط داشت و حتی دنیا به خاطر آن خلق شده بود. این باور... تمام زندگی مسیحیان اولیه چه فردی و چه اجتماعی را شکل می‌داد. آنها خود را جدای از دنیا می‌دانستند و با رشته‌های نامریی به هم پیوند خورده بودند. آنها شهروند آسمان بودند، نه زمین و اصول و قوانینی که برای اراده خود به کار می‌بستند از آسمان بود. دنیای حاضر وجود داشت اما گذرا و فانی بود، و زندگی حقیقی آنان در آینده نهفته بود. مسیح به زودی بازمی‌گشت و مشغله‌ها و لذات این دوران دغدغه اصلی آنها نبود.... روح‌القدس در زندگی روزمره مسیحیان حضور داشت و تمام آداب و رفتار مسیحیان ثمرات روح بود. این باور به زندگی آنان ماهیتی الهامی

و پرحرارت بخشیده بود. زندگی آنان تجربه روزمره انسان‌های معمولی نبود، بلکه انسان‌هایی که خود را افراشته دیده و وارد قلمرویی آسمانی شده بودند.

با مطالعه این مقاله پی می‌بریم که امروزه کلیسا چقدر از اتحاد و شور و حرارت اولیه خود دور شده است!

کلیسای خانگی و نهادهای شبه کلیسایی

از آنجا که واژه کلیسا (یونانی ekklesia) برای اولین بار در اعمال ۲: ٤٧ به کار برده شده، پی می‌بریم که کلیسا محور اصلی تفکر کلیسای اولیه را شکل می‌داد.

کلیسا در کتاب اعمال و در دیگر نوشته‌های عهد جدید غالباً به مفهوم کلیسای خانگی به کار می‌رفته است. مسیحیان اولیه بیشتر در خانه‌ها یکدیگر را ملاقات می‌کردند تا کلیسای ساختمانی. گفته شده است که مذهب از مکان‌های مقدس خاص خود جدا شده و در محل زندگی انسان یعنی خانه متمرکز شده است. آنگر (Unger) می‌گوید که به مدت دو قرن خانه‌ها محل تجمع مسیحیان بودند.

شاید سهل است که تصور نماییم استفاده از خانه‌های شخص افراد به جای کلیسا بیشتر به خاطر شرایط اقتصادی بود تا هدایت روح. ما آن قدر به ساختمان‌های کلیساها عادت کرده‌ایم که می‌پنداریم این ساختمان‌ها ایده‌آل خدا هستند.

با این حال، دلایل بسیار قوی وجود دارد که ثابت می‌کند ایمانداران قرن اول از ما حکیم‌تر بودند.

اول اینکه با وجود فقری که در جهان مشهود است، صرف هزاران دلار برای ساختن ساختمان‌های مجلل با ایمان مسیحی و تاکید آن بر محبت مغایرت دارد. ای. اسنلی جونز (E. Stanely Jones) چنین نوشته است:

> به تابلوی بامبینو در کلیسای جامع روم نگریستم، کودکی مسیح را نشان می‌داد که در حالی که به جواهرات گرانبها آراسته شده بود، به چهره کودکان گرسنه‌ای که در بیرون بودند می‌نگریست و اندر شگفت بودم که آیا مسیح با وجود چنین گرسنگی و فقری از جواهرات خود لذت می‌برد. و این فکر به ذهنم خطور کرد که اگر مسیح از جواهرات خود لذت می‌برد دیگر من از فکر مسیح لذت نمی‌بردم. آن بامبینوی غرق در جواهر و کودکان گرسنه نمادی از عمل ماست، اینکه ما با پوشش گرانبهای کلیساها و کلیساهای جامع خود مسیح را می‌آراییم در حالی که به مشکلات اساسی جامعه خود اعتنا نمی‌کنیم، آنجا که مسیح گرسنه و تنها و فقیر رها شده است.

اختصاص هزینه‌های گزاف برای بنای ساختمان‌هایی که تنها سه، چهار یا پنج ساعت در هفته مورد استفاده قرار می‌گیرند، نه تنها عملی غیرانسانی بلکه از نظر اقتصادی نیز به صرفه نیست. چقدر به خود اجازه داده‌ایم تا با این رویای نسنجیده دنیا هم‌گام شویم و مبالغ هنگفتی را صرف کنیم در حالی که استفاده اندک از آن نمائیم؟

برنامه‌های ساخت و ساز امروزی ما از بزرگترین موانع در برابر رشد کلیسا به شمار می‌روند. بدهی‌ها و بهره‌های سنگین باعث شده که رهبران کلیساها در برابر هرگونه تلاش برای جدایی و تشکل کلیسای جدید مقاومت نمایند. از دست دادن هر عضو درآمد مورد نیاز برای ساختمان و نگهداری آن را به خطر می‌اندازد. این دِین بر دوش نسلی که هنوز به دنیا نیامده گذاشته می‌شود و هرگونه امید برای توسعه کلیسا سرکوب می‌گردد.

غالباً چنین استدلال می‌شود که برای جذب بی‌ایمانان به کلیسا باید ساختمان‌های مجللی بنا نمود. این تفکر علاوه بر اینکه جسمانی است با الگوی عهد جدید نیز مطابقت ندارد. جلسات کلیسای اولیه معمولاً برای ایمانداران بود، مسیحیان برای شنیدن تعالیم رسولان، مشارکت، شکستن نان و دعا گردهم می‌آمدند (اعمال ۲: ٤۲).

آنها با دعوت اشخاص به جلسات روز یکشنبه بشارت نمی‌دادند بلکه در طول هفته برای افرادی که با آنها در تماس بودند شهادت می‌دادند. هنگامی که شخص ایمان می‌آورد، سپس او را در مشارکت و صمیمیت کلیسای خانگی شریک می‌کردند تا قوت گرفته تشویق شود.

گاهی اوقات جذب افراد برای شرکت در جلسات کلیساهای ساختمانی دشوار است. معمولاً در برابر ظاهرپرستی واکنش منفی وجود دارد. همچنین ترس از اینکه به خاطر جمع‌آوری اعانه او را آورده‌ایم. معمولاً این شکایت وجود دارد که «کلیسا فقط پول تو را می‌خواهد.» از این رو بسیاری از این اشخاص مایل هستند که در یک کلاس تعلیمی رودر رو در خانه شرکت نمایند. در آنجا دیگر نیازی نیست تحت تاثیر جو حاکم قرار بگیرند، بلکه از جو دوستانه و غیررسمی آن لذت خواهند برد.

در حقیقت کلیسای خانگی برای هر فرهنگ و هر کشوری مناسب است. و اگر با این دید به تمام دنیا بنگریم، جلسات کلیسایی خانگی بیشتری خواهیم دید.

برخلاف کلیساها، نمازخانه‌ها و کلیساهای اسقف‌نشین مجلل و همچنین خیل عظیمی از فرقه‌های سازمان یافته، انجمن‌های بشارتی و سازمان‌ها شبه کلیسایی، رسولان کتاب اعمال بر آن نبودند که برای انجام امور خدمتی خود سازمانی تشکیل دهند. کلیسای محلی واحد خدا بر روی زمین بود تا ایمان (مسیحی) را اشاعه دهد و شاگردان نیز از فعالیت در چنین زمینه‌ای خشنود بودند.

در سال‌های اخیر تزاید سازمان‌ها در دنیای مسیحیت به قدری فراگیر بوده که همه را مبهوت ساخته است. هر گاه ایمانداری ایده‌ای نو برای پیشبرد هدف مسیح بر روی زمین می‌یابد، انجمن یا موسسه‌ای تاسیس می‌کند!

یکی از پیامدهای چنین حرکتی آن است که معلمان و واعظان کلام از خدمت اصلی و اولیه خود دور شده و کارمند یک سازمان می‌شوند.

اگر تمام کارمندان و مدیران انجمن‌های بشارتی یا خدمتی دل به خدمت بسپارند، نیاز به پرسنل و کارمند در این سازمان‌ها به طور فزاینده‌ای کاهش می‌یابد.

دیگر پیامد ازدیاد سازمان‌ها این است که برای تداوم حیات سازمان مبالغ هنگفتی نیاز است، و از این سبب از مسیر اصلی خدمت انجیل منحرف می‌شود. قسمت اعظمی از مبالغ اختصاص یافته به سازمان‌های مسیحی صرف تأمین مخارج سازمان می‌شود تا هدف اصلی آن.

سازمان‌ها اغلب از هدف اصلی ماموریت خود دور می‌شوند. عیسی به شاگردان خود گفت فرامین او را تعلیم دهند. بسیاری از کسانی که برای سازمان‌های مسیحی کار می‌کنند از تعالیم حقیقت خدا منع می‌شوند. آنها نباد موضوعات مورد اختلاف را تعلیم دهند چرا که می‌ترسند صلاحیت آنها زیر سوال رفته و پشتوانه مالی خود را از دست می‌دهند.

تزاید موسسات مسیحی غالباً منجر به چند دستگی، حسادت و رقابت می‌شود که شهادت مسیح را خدشه‌دار می‌سازد.

به تنوع و کثرت سازمان‌های مسیحی که در محل کار، خانه یا خارج از کشور فعالیت می‌کنند توجه نمایید. هر یک برای پرسنل محدود و منابع مالی خود با دیگری به رقابت می‌پردازد. و ببینید که چگونه بسیاری از این سازمان‌ها گرچه شعارشان اراده خدا است اما فعالیتشان ریشه در رقابت انسانی دارد (یادداشت‌های روزانه اتحادیه کتب مقدسه).

این موضوع حقیقت دارد که برخی از سازمان‌ها حتی پس از اینکه دریافته‌اند فعالیتشان ثمری ندارد اما باز هم به حیات خود ادامه می‌دهند. گرچه این سازمان‌ها از دیدگاه رویای موسسان خود دور شده‌اند و فعالیت‌های آنها آن طراوت و پویایی روزهای اولیه را ندارد اما هنوز هم چرخ‌های آنها به سختی در حال چرخیدن هستند. این حکمت روح بود که مسیحیان اولیه را از تاسیس سازمان‌ها برای اجرای اهداف خداوند مصون نگاه داشت و نه یک تفکر ساده و ابتدایی. جی. اچ. لانگ (G. H. Lang) در این مورد می‌نویسد:

یک نویسنده تیزبین که با روش‌های امروزی خدمات مسیحی مخالف است گفته است، «ما انجمن‌های بشارتی را تاسیس کردیم، در حالی که رسولان کلیسا را بنیاد نهادند.» این وجه تمایز بسیار پرمفهوم است. رسولان کلیسا را بنیاد نهادند و نه چیز دیگری، چرا که برای گستره خدمات آنها نه چیز دیگری لازم بود و نه مناسب آن کار. در هر جایی که آنان خدمت کردند از ایماندران جماعت‌های محلی تشکیل دادند، به همراه مشایخ – همیشه مشایخ بودند و نه یک شیخ (اعمال ١٤: ٢٣؛ ١٥: ٦، ٢٣؛ ٢٠: ١٧؛ فیلیپیان ١: ١) – تا آنها را هدایت نموده و شبانی کنند، خداوند به این افراد صلاحیت بخشیده بود و مقدسین آنها را به رسمیت شناخته بودند (١قرنتیان ١٦: ١٥؛ ١تسالونیکیان ٥: ١٢، ١٣؛ ١تیموتاوس ٥: ١٧–١٩) و شماسانی که از سوی جماعت انتخاب می‌شدند آنها را همراهی می‌کردند (اعمال ٦: ١–٦؛ فیلیپیان ١: ١). شماسان با مشایخ تفاوت داشتند – تا به برخی از امور موقت اما مهم رسیدگی نمایند و به طور خاص کمک‌های اهدائی جماعت را توزیع نمایند... تمام اقدامات رسولان در جهت سازماندهی این بود که شاگردان در اجتماعاتی دیگر از این گونه جمع شوند. هیچ سازمان دیگری غیر از اجتماعات محلی در اعمال رسولان نمی‌بینیم و نه حتی اثری از چیز دیگری.

در نظر مسیحیان اولیه و رسولانی که آنها را رهبری می‌کردند، این اجتماعات، واحدهای سازمان یافته الهی بر روی زمین بودند که خدا از طریق آنان کار می‌کرد، و تنها واحدی که خدا وعده داد به حیات خود ادامه خواهد داد **کلیسا** بود.

ث) شفای لنگ مادرزاد و دین پطرس به اسرائیل (٣: ١– ٢٦)

٣: ١ ساعت ٣ بعدازظهر بود که **پطرس و یوحنا با هم به هیکل** اورشلیم **می‌رفتند**. همان گونه که قبلاً هم گفتیم، آن دسته از مسیحیانی که از زمینه یهودیت ایمان آورده بودند حتی مدتی پس از تشکیل کلیسا در جلساتی که در هیکل برگزار می‌شد حضور می‌یافتند. این زمان دوره سازگاری و انتقال بود و جدایی کامل از یهودیت آنی نبود. امروزه ایمانداران با پیروی از این الگو توجیه نخواهند شد، چرا که ما اکنون مکاشفه کامل عهد جدید را داریم که به ما می‌گوید: «بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.» (عبرانیان ١٣: ١٣ همچنین ر.ک ٢قرنتیان ٦: ١٧، ١٨).

۳: ۲ آنها با نزدیک شدن به هیکل دیدند که افرادی گدای فلجی را به مکان همیشگی‌اش **بر آن در هیکل که جمیل نام دارد** می‌گذارند. درماندگی این **لنگ مادرزاد** درست نقطه مقابل معماری زیبای هیکل بود. این موضوع به ما یادآوری می‌کند که در سایه این ساختمان‌های باشکوه فقر و جهالت بیداد می‌کرد، و همچنین ناتوانی نظام مذهبی عظیم آن روزگار در یاری رساندن به مفلوجان جسمی و روحی را بر ما آشکار می‌سازد.

۳: ۳ پُر واضح است که این مرد مفلوج دیگر امیدی به شفا یافتن نداشت، از این رو به طلبیدن صدقه راضی شد.

۳: ٤ **پطرس** به جای اینکه به دیده انسانی درمانده و بدبخت به او بنگرد، به او همچون شخصی نگریست که این قابلیت را دارد تا قدرت عظیم خدا در او متجلی شود! «اگر روح‌القدس ما را هدایت کند، به جای آب در هاون کوبیدن چشمانمان کسانی را که خدا به آنها نظر لطف و رحمت دارد خواهد دید» (منتخب).

مقصود از این سخن پطرس «**به ما بنگر**» جلب توجه حاضران نبود، بلکه فقط برای جلب توجه آن گدا بیان شد.

۳: ٥-٦ آن مرد مفلوج که هنوز **منتظر** دریافت کمک مالی از آنها بود، **بر ایشان نظر افکند**. سپس سخنی از آنها شنید که هم ناامید کننده بود و هم مهیج. پطرس پولی نداشت که به او صدقه دهد، اما چیز بهتری داشت. او با اقتدار **عیسی مسیح ناصری** به آن لنگ مادرزاد فرمان داد **برخیز و بخرام**. یک واعظ بذله‌گوی قدیمی گفته است: «گدای لنگ **صدقه** خواست، اما **پا** دریافت کرد.»

گفته شده است که توماس آکویناس پاپ را هنگامی که مقادیر زیادی پول در مقابلش می‌شمردند، ملاقات نمود. پاپ با افتخار گفت، «دیگر نیازی نداریم که همچون پطرس بگوییم: طلا و نقره ندارم!» آکویناس در جواب گفت: «و نه همانند پطرس می‌توانید بگویید: برخیز و بخرام!»

۳: ۷ به محض اینکه پطرس به آن مرد کمک کرد تا بر پایش بایستد، **قوت** در **پای‌ها و ساق‌های** خشک او جاری شد. بار دیگر در اینجا به ما یادآوری می‌شود که در زندگی روحانی ترکیب شگفت‌انگیزی از الوهیت و انسانیت را می‌بینیم. پطرس به آن مرد کمک می‌کند که بر پایش بایستد؛ و سپس خدا شفا را جاری می‌سازد. ما باید آنچه را می‌توانیم انجام دهیم؛ سپس خدا آنچه را که ما نمی‌توانیم انجام دهیم خود انجام می‌دهد.

۳: ۸ معجزه شفا آنی بود و نه تدریجی. توجه نمایید که چگونه روح خدا واژه‌هایی که مفهوم جنبش و حرکت را دارند به ترتیب افزایش می‌دهد؛ **برجسته، بایستاد.... خرامید و جست و خیزکنان... داخل شد**.

هنگامی که مراحل پردغدغه یادگیری راه رفتن در نوزادان را مشاهده می‌کنیم، پی می‌بریم که چقدر برای آن مرد راه رفتن و جستن برای اولین بار در زندگی هیجان‌انگیز بوده است.

این معجزه که در نام عیسی انجام شد، شهادتی دیگر بود بر قوم اسرائیل که همان کسی را که آنان مصلوب کردند زنده شده و می‌خواهد نجات دهنده و شفا دهنده آنان باشد.

۳: ۹-۱۰ این حقیقت که هر روز این گدا را در مقابل درب هیکل می‌گذاشتند باعث شده بود که او در معرض دید همگان باشد. حال که او شفا یافته بود دیگر همگان بر آن واقف بودند. **قوم** نمی‌توانستند انکار کنند که معجزه‌ای رخ نداده است، اما این معجزه به چه معنا بود؟

۳: ۱۱ چون آن مرد **شفا یافته به پطرس و یوحنا** همچون طبیبان **خود متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است،** قسمتی از محوطه هیکل جمع شدند. این حیرت و شگفتی برای پطرس فرصت بشارت فراهم آورد.

۳: ۱۲ **پطرس** ابتدا مسیر توجه آن جماعت را از آن مرد و رسولان تغییر داد، چرا که این معجزه کار هیچ یک از آنها نبود.

۳: ۱۳-۱٦ او بی‌درنگ کسی را که معجزه از او صادر شده بود به آنان معرفی می‌کند. و آن کسی نبود جز عیسی، همان کسی که آنان رد کرده، انکار نموده و **کشتند. خدا او را از مردگان برخیزانید** و در آسمان **جلال داد.** اکنون **به سبب ایمان** به او، **این مرد** از درماندگی خود شفا یافته بود.

شجاعت پطرس در محکوم کردن قوم اسرائیل جالب توجه است. اتهام آنها از این قرار است.

۱. آنها عیسی را **تسلیم نمودند** (به غیریهودیان به جهت محاکمه).

۲. او را در **حضور پیلاطس انکار کردند، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.**

۳. **آن قدوس و عادل را منکر شده، و** آزادی **مردی خونریز** (باراباس) **را خواستند.**

٤. **رئیس** (خالق) **حیات را کشتند.**

در عوض به رفتار متقابل خدا در عیسی توجه نمائید:

۱. عیسی را **از مردگان برخیزانید** (آیه ۱۵).

۲. **بنده خود عیسی را جلال داد** (ایه ۱۳).

سرانجام به تاکیدی که بر ایمان به مسیح شده است توجه نمائید: اینکه ایمان به مسیح علت معجزه بوده است (آیه ۱٦). در این آیه به مانند آیات دیگر **اسم** نمایانگر تمام شخصیت فرد است. از این رو، **ایمان به اسم او،** به معنای **ایمان** به مسیح است.

۳: ۱۷ در این آیه تغییر مشخصی در فحوای کلام پطرس می‌بینیم. او که مردان اسرائیلی را به مرگ عیسی متهم نموده بود، حال آنها را **برادران** یهودی خود خطاب کرده و به نرمی به آنها می‌گوید که این **را به سبب ناشناسایی** کردند، و به آنها اصرار می‌ورزد که توبه کرده ایمان آورند.

ظاهراً در این سخن پطرس که یهودیان خداوند را به سبب ناشناسایی مصلوب کردند تضادی دیده می‌شود. آیا عیسی با تمام ویژگی‌های مسیح نیامد؟ آیا در میان آنان معجزات شگفت‌انگیزی به انجام نرسانیده بود؟ آیا او ادعا نکرده بود که با خدا برابر است و از این سبب خشم آنها را برنیافروخته بود؟ آری اینها همه صحت دارند. اما با این

حال این حقیقت که عیسی مسیح خدای مجسم بود را نپذیرفتند. آنها انتظار داشتند مسیح نه در جامه‌ای پست، بلکه در مقام سرلشکری قدرتمند ظهور نماید. آنها به عیسی به دیده شیاد می‌نگریستند.

آنها نمی‌دانستند که او حقیقتاً پسر خدا است. شاید با خود می‌پنداشتند که با قتل او به خدا خدمت می‌کنند. از این سبب بود که خود نجات دهنده هنگامی که روی صلیب بود گفت: «زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳: ۳٤) و بعدها پولس نوشت: احدی از روسای این عالم آن را ندانست، زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند (اول قرنتیان ۲: ۸).

همه اینها به این سبب بود تا قوم اسرائیل اطمینان یابند که گر چه گناهانشان بزرگ بود اما هنوز زیر فیض بخشاینده خدا قرار داشتند.

۳: ۱۸ پطرس بدون اینکه از گناه اغماض نماید روشن می‌سازد که **خدا** بر این امور حاکم بود تا اهداف خود را تحقق بخشد. **انبیای** عهد عتیق پیشگویی نموده بودند که مسیح **زحمت می‌بیند**. یهودیان همان کسانی بودند که او را زحمت دادند. اما اکنون او خود را به عنوان خداوند و نجات دهنده معرفی می‌نماید. آنها به واسطه او می‌توانستند بخشش گناهان خود را بیابند.

۳: ۱۹ قوم اسرائیل باید **توبه کرده** و بازگشت می‌نمودند. و هرگاه این کار را می‌کردند، **گناهانشان محو شده و اوقات استراحت از حضور خداوند خواهد رسید**. باید به خاطر داشته باشیم که مخاطب این پیغام قوم اسرائیل هستند (آیه ۱۲). این پیغام تاکید می‌ورزد که توبه بر احیا و برکت ملی قوم مقدم است. **اوقات استراحت از حضور خداوند** همان گونه که در آیه بعدی ذکر شده اشاره به ملکوت آینده مسیح بر روی زمین دارد.

۳: ۲۰ پس از توبه اسرائیل، خدا مسیح عیسی را خواهد فرستاد. همان گونه که پیش‌تر هم بدان اشاره کردیم، این موضوع اشاره‌ای است به ظهور ثانوی مسیح، هنگامی که برای برقراری سلطنت هزار ساله خود بر روی زمین می‌آید.

۳: ۲۱ سوالی که ناخواسته به ذهن شخص خطور می‌کند، این است که «آیا اگر اسرائیل در آن هنگام که پطرس سخن می‌گفت توبه می‌نمود خداوند عیسی به زمین بازمی‌گشت؟» مردان بزرگ و خداشناس بر سر این موضوع اختلاف نظر دارند. برخی تاکید می‌ورزند که عیسی بازمی‌گشت، و اگر نه این وعده، وعده‌ای حقیقی نبود. دیگران این عبارت را نبوتی می‌دانند که در واقع ترتیب وقایعی را که در جهان رخ می‌دهد به تصویر می‌کشد. این سوال کاملاً فرضی است.

از آیه ۲۱ چنین برمی‌آید که خدا از پیش دید که قوم اسرائیل مسیح را طرد می‌کنند، و دوران فیض حاضر پیش از ظهور ثانوی او بر دنیا حاکم خواهد بود. **می‌باید آسمان مسیح را بپذیرد تا زمان معاد همه چیز. زمان معاد همه چیز** اشاره‌ای است به سلطنت هزار ساله در آینده. البته این موضوع حاکی از نجات جهانی نیست، چنین آموزه‌ای با کلام خدا بیگانه است، بلکه این حقایق اشاره‌ای هستند به دوره‌ای که خلقت از اسارت فساد و تباهی رهایی یافته و مسیح در مقام پادشاه بر تمامی زمین سلطنت خواهد کرد.

انبیای دوراه عهد عتیق **زمان معاد** را پیشگویی کرده بودند.

تلاش شده است تا آیه ۲۱ را برای رد کردن این عقیده کـه ایمانـداران پـیش از دوران مصـیبت عظـیم ربـوده می‌شوند، به کار ببرند. استدلال آنها این است که اگر آسمان‌ها باید مسیح را تا آغاز سلطنت هزار ساله نگاه دارنـد، پس او نمی‌تواند قبل از آغاز این دوران به جهت ربودن کلیسای خود بیاید. در حقیقت پاسخ در اینجاست که روی سخن پطرس با قوم اسرائیل است (آیه ۱۲). او به بحث درباره رفتار خدا با کل قوم اسرائیل پرداخته اسـت. **تا آنجا که به قوم اسرائیل مربوط می‌شود،** خداوند عیسی تا بازگشت خود پس از پایان دوران مصیبت عظـیم در آسـمان باقی خواهد ماند. اما یهودیانی که در طی این دوره کلیسا به او ایمان آورند با ایمانداران غیریهودی ربوده خواهنـد شد که این خود ممکن است در هر لحظه‌ای روی دهد. همچنین در ربوده شدن ایمانداران، خداوند آسمان را ترک نمی‌کند بلکه ما به بالا برده خواهیم شد.

۳: ۲۲ پطرس از تثنیه ۱۸: ۱۵، ۱۸–۱۹ به عنوان نمونه‌ای از نبوت عهد عتیق درباره سلطنت باشکوه مسیح نقل می‌کند. این عبارت خداوند عیسی را به عنوان **نبی** خدا به تصویر می‌کشـد کـه اراده و شـریعت خـدا را در دوران طلایی اسرائیل اعلان می‌کند.

هنگامی که موسی گفـت: «**خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان بـرادران شـما بـرای شـما برخواهـد انگیخت**» مقصود او شباهت در شخصیت و توانایی نبود، بلکه شباهت آنها در این بود که خدا هر دو را برانگیختـه است. «همان گونه که مرا برانگیخت او را نیز برخواهد انگیخت.»

۳: ۲۳ در طول سلطنت مسیح بر روی زمین، کسانی که از **شنیدن** و اطاعت او سرباز زنند، کاملاً از **قوم منقطع گردند**. البته کسانی که امروزه نیز او را نپذیرند داوری ابدی در انتظارشان خواهد بود، اما مقصود اولیه این عبـارت این است که مسیح با عصای آهنین سلطنت خواهد نمود و کسانی کـه از او نافرمـانی کننـد و در برابـر او عصـیان ورزند همه محکوم خواهند گردید.

۳: ۲٤ پطرس برای تاکید بیشتر بر صحت پیشگوئی‌های عهد عتیق، می‌افزاید کـه **جمیـع انبیـا از سـموئیل** و انبیای بعدی **از این ایام اخبار نمودند**.

۳: ۲۵ اکنون پطرس شنوندگان یهودی خود را از وعده‌ای که **اولاد پیامبران** و فرزندان ابـراهیم در مـورد ایـن دوران پر از برکت داده بودند، اطمینان می‌بخشد. گذشته از اینها، **خدا** با ابراهیم **عهد بسته** بود تا **جمیع قبایل زمین از ذریت** او برکت یابند. تمام وعده‌های برکت سلطنت هزار ساله در این **ذریت** یعنی مسیح جمـع شـده اسـت. از این رو آنان باید خداوند عیسی را به عنوان مسیح بپذیرند.

۳: ۲٦ **خدا بنده خود را برخیزانید** (۳: ۱۳). او پیش از همه برای قوم اسرائیل **فرستاده** شد. این موضوع بیشتر به تجسم زندگی خداوندمان اشاره دارد تا به قیام او. اگر آنها او را بپذیرند، او **هر یکـی از آنهـا را از گناهانشـان** برمی‌گرداند.

ما در این موعظه پطرس که خطاب به قوم اسرائیل است، درمی‌یابیم که موضوع بیشتر بر سر ملکوت است تا کلیسا. و نیز تاکید بیشتر جنبه ملی (قوم اسرائیل) دارد تا شخصی. روح خدا در اینجا با لطف و شکیبائی فراوان سعی دارد با استدلال آوردن از انتظار قوم خدا در عهد عتیق برای عیسی، خداوند جلال یافته به عنوان مسیح آنها را قانع کرده و از این سبب ظهور ملکوت مسیح بر روی زمین را تسریع نماید. اما اسرائیل نخواهد شنید.

ج) جفا بر کلیسا و رشد و گسترش آن (٤: ١ – ٧: ٦٠)

٤: ١–٤ اولین جفا بر کلیسای نوپا نزدیک بود. در حقیقت منشأ آن رهبران مذهبی بودند. **کاهنان، سردار سپاه هیکل و صدوقیان** بر رسولان تافتند.

اسکروجی (Scroggie) بر این باور است که **کاهنان** نمایانگر تعصب مذهبی هستند؛ **سردار سپاه هیکل** نماد خصومت سیاسی و **صدوقیان** نماد بی‌ایمانی ناشی از عقل‌گرایی. **صدوقیان** آموزه قیامت را انکار می‌نمودند. این امر موجبات مخالفت آنها با رسولان را فراهم می‌کرد، چرا که **قیامت** مفهوم کلیدی بشارت رسولان بود! اسپورجیون در این خصوص شباهتی مشاهده می‌کند:

> همان گونه که می‌دانید صدوقیان مکتبی گسترده، متفکران لیبرال و پیشرفته و تفکر مدرن روزگار خود بودند. اگر شما کنایه‌ای نیشدار، طعنه یا عملی خشن می‌خواهید، من این آقایان دست و دلباز را به شما توصیه می‌کنم. آنها با هر شخصی، خالی از تعصب رفتار می‌کنند، مگر کسانی که مدافعان حقیقت هستند؛ غلظت تلخی آنها در برابر حقیقت حتی از افسنتین و زرداب هم بیشتر است. آنها نسبت به برادران خطاکار خود آن قدر آزاداندیش هستند که یارای تحمل مبشرین کلام را ندارند.

رهبران از اینکه رسولان به مردم تعلیم می‌دادند به خشم آمده بودند؛ آنها گمان می‌کردند تعلیم دادن حق انحصاری آنها است. پس آنها نیز از اعلان **قیامت عیسی از مردگان** به خشم آمدند. اگر عیسی از میان مردگان قیام کرده بود، صدوقیان در نزد مردم بی‌اعتبار می‌شدند.

عبارت **قیامت از مردگان** در آیه ٢ بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا که این آیه قیامت همگان از مردگان در پایان دنیا را نفی می‌کند. این عبارت و دیگر عبارات از قیامت از میان مردگان سخن می‌گویند. به عبارتی دیگر برخی قیام خواهند کرد و دیگران (بی‌ایمانان) تا مدتی بعد در قبر باقی خواهند ماند.

رهبران تصمیم گرفتند رسولان را تا روز بعد به نوعی در بازداشت نگه دارند چرا که بسیار دیر شده بود (معجزه شفا در باب ٣ در حدود ساعت ٣ بعدازظهر رخ داده بود).

علی رغم مخالفت‌های مقامات رسمی، بسیاری از مردم به سوی خداوند بازگشتند. حدود **پنج هزار مرد** به جماعت مسیحیان افزوده شدند (یونانی adres : مردان). مفسران بر سر این موضوع که آیا این پنج هزار نفر شامل آن سه هزار نفری که در روز پنطیکاست ایمان آوردند بودند یا خیر، اختلاف نظر دارند. این رقم زنان و فرزندان را شامل نمی‌شود.

٤: ٥-٦ **بامدادان**، شورای مذهبی که به سانهدرین معروف بودند، بر مسند محکمه بازجویی نشسته، خواستند فعالیت‌های دردسرزای آنها را متوقف نمایند. آنها تنها توانستند فرصتی دیگر به رسولان دهند تا بر مسیح شهادت دهند!

در میان روسا، مشایخ و کهنه افراد زیر به چشم می‌خوردند:

۱. **حنا رئیس کهنه**، که قبلاً خداوند را به نزد او برده بودند. او قبلاً رئیس کهنه بود اما شاید در اینجا از روی احترام این عنوان را به او داده‌اند.

۲. **قیافا**، داماد حنا که ریاست محاکمه خداوند را به عهده داشت.

۳. **یوحنا و اسکندر** که درباره آنها چیزی نمی‌دانیم.

٤. تمام کسانی که از **قبیله رئیس کهنه** بودند، یعنی تمام کسانی که از تبار کاهنان بودند.

٤: ۷ محکمه با این سوال آغاز شد که **به کدام قوت و به چه نام** این معجزه را انجام داده‌اید. **پطرس** برای سومین بار متوالی اقدام به اعتراف به مسیح در اورشلیم و در نظر همگان نمود. این فرصت خوبی بود تا بشارت انجیل را به گوش تشکیلات مذهبی برساند و او با اشتیاق و بدون ترس این کار را کرد.

٤: ۸-۱۲ ابتدا او به آنها یادآوری نمود که از این سبب ناخشنود هستند که به این مرد **ضعیف احسانی شده است**. گرچه **پطرس** به این موضوع اشاره‌ای نکرد، اما مردی که شفا یافته بود همیشه در مقابل درب هیکل گدایی می‌کرد، و روسا هیچگاه نتوانسته بودند او را شفا دهند. سپس پطرس اعلان نمود که **در نام عیسی مسیح ناصری** همان کسی که **مصلوب** شده بود این مرد شفا یافت، و بدینسان همگان را در بهت و حیرت فرو برد. **خدا** عیسی را **از مردگان برخیزانیده بود** و این معجزه نیز به قدرت او انجام شده بود. یهودیان در اهداف و برنامه‌های خود جایی برای عیسی نداشتند، از این رو او را **رد کرده و مصلوب نمودند**. اما **خدا او را از مردگان برخیزانید** و به آسمان برافراشت. **سنگی که رد شد**، همان **سر زاویه** گشت، سنگی که وجودش برای بنای ساختمان ضروری است. وجود مسیح نیز حیاتی است. بدون او **نجات** ممکن نیست. **اسمی دیگر عطا نشده که بدان نجات** مهیا شود، و تنها به این **نام** است که **باید ما نجات یابیم**.

به هنگام مطالعه آیات ۸-۱۲ باید به یاد داشته باشیم که این سخنان از زبان کسی صادر می‌شود که سه بار با دشنام و سوگند خداوند را انکار کرده بود.

٤: ۱۳ مذهب خشک و بی‌روح هیچگاه یارای تحمل بشارت پُر جوش و خروش را ندارد که در زندگی و دل‌های مردم ثمره می‌آورد. رهبران قوم از اینکه می‌دیدند **مردم بی‌علم و امی** بر جامعه تاثیری مثبت می‌گذارند و حال اینکه خود با تمام حکمتی که داشتند بر جسم و خون تسلطی ندارند، در بهت و حیرت فرو رفته بودند.

در عهد جدید میان قشر روحانی و غیرروحانی تمایزی نمی‌بینیم. این تمایز را رومانیسم (Romanism) عرضه کرده بود. جان هاس (John Huss) در چکسلواکی به خاطر آموزه کهانت تمام ایمانداران جان خود را در این راه نهاد، و امروزه نماد کار هاس را در پیاله مشارکت که بر روی کتاب مقدس باز می‌گذارند می‌توان مشاهده نمود. قدرت پویای کلیسای اولیه همین

کهانت شاهانه و شاهد بودن هر ایماندار بود. انجیل فیض خدا بدون کمک هیچیک از تجهیزات و امکانات امروزی، همچون سیستم حمل و نقل یا ترجمه و انتشار کلام تمامی امپراطوری آن روزگار را به لرزه درآورد، تا حدی که مقدسینی در دربار قیص نیز یافت می‌شدند. امروز خدا ما را می‌خواند تا به همان مسیحیت اولیه بازگردیم.

سانهدرین از **دلیری پطرس و یوحنا** شگفت زده شدند و چون پی بردند که همان ماهیگیران **بی‌علم** جلیلی هستند خواستند از آنها بگذرند. اما خویشتنداری، اقتدار و دلیری رسولان باعث شد که آنها به عیسی و محاکمه او بیاندیشند. آنها علت دلیری رسولان را در این دانستند که ایشان **از همراهان عیسی** بودند، اما دلیری آنها به این سبب بود که از روح‌القدس پرگشته بودند.

٤: ١٤–١٨ حضور آن مفلوج شفا یافته در محکمه نیز برای آنها چندان خوشایند نبود. نمی‌توانستند انکار کنند که معجزه‌ای رخ نداده است.

جِی. اچ. جاوت (J. H. Jowett) می‌نویسد:

ممکن است انسان‌ها با استدلال‌های زیرکانه با شما به مقابله بپردازند. شاید با این استدلال‌ها به سادگی شکست بخورید. اما استدلال یک زندگی نجات یافته هیچگاه شکست نمی‌خورد. «با دیدن مردی که شفا یافته و در صحت و سلامت در کنارشان ایستاده بود، دیگر حرفی برای گفتن نداشتند.»

آنها برای اینکه بر سر تصمیم نهایی به بحث بپردازند موقتاً پطرس و یوحنا را از اتاق بیرون کردند. مشکل این بود که آنها نمی‌توانستند رسولان را به خاطر احسانی که در حق آن مرد کرده بودند مجازات نمایند؛ اما از سویی دیگر اگر در مقابل این اشخاص افراطی نمی‌ایستادند، با از دست دادن پیروان خود ضربه مهلکی بر آنها وارد می‌آمد. از این رو تصمیم گرفتند پطرس و یوحنا را از سخن گفتن درباره **عیسی** چه به طور خصوصی و چه در ملاعام منع نمایند.

٤: ١٩–٢٠ **پطرس و یوحنا** نمی‌توانستند با این محدودیت کنار بیایند. آنها پیش از هر چیز در برابر **خدا** مسئول بودند و نه انسان. اگر واقعاً حق با آنها بود روسا باید عمل آنها را می‌پذیرفتند. رسولان قیام و صعود مسیح را به چشم خود دیده بودند. هر روز در پای تعالیم او نشسته بودند. آنها مسئولیت داشتند به خداوند و نجات دهنده خود عیسی مسیح شهادت دهند.

٤: ٢١–٢٢ ضعف روسا را در مجازات نکردن رسولان می‌بینیم؛ تمام **قوم** می‌دانستند که معجزه‌ای رخ داده است. آن مرد لنگ را که شفا یافته بود، همگان می‌شناختند، چرا که وضعیت اسفناک او سال‌های سال در مقابل چشمان قوم بود. از این رو تنها کاری که سانهدرین می‌توانست انجام دهد این بود که رسولان را تهدید نموده و آنها را رها کند.

٤: ٢٣ به محض اینکه مقامات یهودی رسولان را رها ساختند، آنها بی‌درنگ نزد دیگر ایمانداران رفتند، چرا که این غریزه فرزندان خدا است. آنها با جماعت مشتاقی که دور هم جمع شده بودند و تنها جرم آنها مسیح بود به

مشارکت پرداختند. از این رو یکی از سنگ محک‌های شخصیت مسیحی در تمام دوران کلیسا این است که ببینیم که شخص مسیحی با چه کسانی و در کجا به مشارکت می‌پردازند.

٤: ٢٤–٢٦ مقدسین به محض **شنیدن** این رخداد، نزد خداوند دعا نمودند. آنها برای مخاطب ساختن **خدا** در دعایشان از واژه‌ای که معنای «خداوند مطلق» می‌دهد استفاده می‌کردند، واژه‌ای که به ندرت در عهد جدید به کار رفته است، و پیش از هر چیز او را به عنوان خالق همه چیز شکر نمودند (خالقی که از مخلوقات خود که در مقابل حقیقت او می‌ایستند برتر است). سپس سخنان **داود** در مزمور ٢ را به زبان آوردند، داود در این آیه با قوت روح‌القدس از مخالفت سلاطین و پادشاهان در برابر **مسیح** او سخن می‌گوید. در حقیقت این مزمور اشاره دارد به زمانی که مسیح به جهت برقراری پادشاهی خود می‌آید و **سلاطین و حکام** مانع تحقق اهداف او می‌شوند. اما مسیحیان اولیه پی بردند که شرایط آنها در آن روز با سخنان داود بسیار شباهت داشت و از این رو کلام او را به کار بردند. همان گونه که گفته شده است، آنها با مهارت الهی خود کلام مقدس را به دعاهای خود پیوند زدند و بدین وسیله روحانیت حقیقی خود را نشان دادند.

٤: ٢٧–٢٨ کاربرد مزموری که نقل شد را در این آیات می‌بینیم. درست در همانجا یعنی اورشلیم که رومیان و یهودیان بر علیه **بنده قدوس خدا، عیسی جمع شده بودند. هیرودیس** نماینده یهودیان بود و **پیلاطس** به نمایندگی از امت‌ها عمل نمود. اما آیه ٢٨ شگفتی همگان را برمی‌انگیزد. انتظار می‌رود که حاکمان با یکدیگر جمع شده تا نیات باطل دل شریر خود را به انجام رسانند. اما این آیه به ما می‌گوید **آنها با هم جمع شدند تا آنچه را که دست و رأی خدا از قبل مقدر فرموده بود، بجا آورند.** ماتسون این آیه را چنین شرح می‌دهد:

> مسأله اینجاست که تلاش آنها در جهت مخالفت با اراده الهی، به عملی در راستای اراده خدا تبدیل شد... آنها با یکدیگر جمع شده بر علیه مسیح شورا نمودند؛ اما خود نمی‌دانستند که با این پیمان بر جلال مسیح افزودند... خدای ما امواجی را که بر علیه او به پا می‌خیزند سرکوب نمی‌کند، بلکه بر آنها سوار می‌شود و در میان آنها کار می‌کند.

٤: ٢٩–٣٠ مسیحیان با ابراز نمودن اعتماد خود به قدرت برتر خدا از او سه چیز می‌خواستند:

١. **به تهدیدات ایشان نظر کن.** آنها نمی‌خواستند که به خدا تحمیل کنند که چگونه آنها را مجازات نماید، بلکه این کار را به عهده او گذاشتند.

٢. **غلامان خود را عطا فرما... دلیری.** سلامت جسمی آنها مسأله اصلی نبود، بلکه جسارت در بشارت کلام در درجه اول اهمیت قرار داشت.

٣. **دراز کردن دست خود به جهت شفا.** خدا با **آیات و معجزاتی** که به **نام عیسی** به انجام می‌رسید، بشارت انجیل را تایید می‌نمود.

٤: ٣١ **چون ایشان دعا کرده بودند، آن مکان به حرکت آمد**؛ نشانه‌ای فیزیکی از حضور قدرت روح‌القدس در آنجا بود. **همه به روح‌القدس پُر شدند** که نشانه‌ای است از اطاعت آنها از خداوند و سلوک آنها در نور و سرسپردگی آنها در برابر خدا. آنها **کلام خدا را به دلیری** می‌گفتند که پاسخ واضحی است به دعای آنها در آیه ٢٩.

در کتاب اعمال بارها از پری روح‌القدس سخن به میان آمده است. به اهداف یا پیامدهای آن توجه نمایید.

۱- سخن گفتن (۲: ٤؛ ٤: ۸ و در اینجا).

۲- خدمت کردن (٦: ۳).

۳- شبانی کردن (۱۱: ٢٤).

٤- توبیخ نمودن (۱۳: ۹).

۵- جان خود را دادن (۷: ۵۵).

٤: ۳۲-۳۵ هنگامی که دل آنان از محبت مسیح شعله‌ور گردید، آنها نیز محبت خود را به یکدیگر ابراز کردند. تجلی این محبت در دادن است. از این رو ایمانداران اولیه واقعیت زندگی مشترک خود در مسیح را با شریک شدن در اموال یکدیگر ظاهر ساختند. آنها به جای اینکه با خودخواهی اموال خود را حفظ نمایند، اموال خود را از آن تمام جماعت ایمانداران می‌دانستند. هر گاه در جایی **احتیاجی** بود، **زمین یا خانه** خود را فروخته عواید آن را به رسولان تقدیم می‌نمودند تا آنها آن را توزیع نمایند. نکته حائز اهمیت این است که هر گاه احتیاجی پدید می‌آمد اموال خود را تقسیم می‌نمودند؛ و این عمل آنها سلیقه‌ای و مختص یک زمان مشخص نبود.

اف. دبلیو. گرانت (F. W. Grant) چنین شرح می‌دهد:

> از این رو این امر نه یک حرکت عمومی در جهت ترک اموال شخصی، بلکه محبتی بود که از بخشیدن به دیگران مضایقه نمی‌کرد. این غریزه دل آنها بود که اموال حقیقی خود را در آن قلمرویی می‌یافتند که مسیح در آنجا قیام کرده بود.

تفسیر امروزی اف. ای. مارش (F. E. Marsh) در این مورد گرچه کنایه‌آمیز است، ولی در کمال تأسف حقیقت دارد:

> شخصی در مورد تضاد کلیسای اولیه و مسیحیت امروزه گفته است: «اگر لوقای انجیل نگار به جای مسیحیت اولیه، مسیحیت امروزی را توصیف می‌نمود، باید جمله‌بندی خود در اعمال ٤: ۳۲-۳۵ را بدین شکل تغییر می‌داد:... و جمله مومنین را دل و جانی سخت بود، به حدی که همه اموال خود را از آن خود می‌دانستند و همه چیز را بر طبق مد رایج داشتند. و به قدرت عظیم به جذابیت این دنیا شهادت می‌دادند. و خودخواهی عظیم بر آنها بود. و در میان آنها بسیاری بودند که محبت نداشتند، چرا که بسیاری از آنها صاحب زمین بوده و حتی بیشتر نیز می‌خریدند، و گاهی اوقات قسمت ناچیزی را وقف جامعه می‌کردند، تا نام‌هایشان در روزنامه‌ها اعلان شود، و هر کس بر طبق خواسته دل خود مورد تمجید قرار می‌گرفت.»

قدرت اسرارآمیزی در زندگی آنها که کاملا آن را وقف خداوند کرده بودند به چشم می‌خورد. از این رو آیه ۳۳ بر حسب تصادف یا اتفاق نیست، و **رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیض عظیم بر همگی ایشان بود**. به نظر می‌رسد هرگاه خدا افرادی را می‌بیند که تمام اموال خود را وقف او می‌کنند، به شهادت آنها قوت و جذابیت قابل توجهی می‌بخشد.

بسیاری استدلال می‌کند که تقسیم اموال با یکدیگر یک مرحله گذرا در کلیسای اولیه بوده و نمی‌توان اکنون آن را به عنوان الگو به کار گرفت. چنین استدلالی نمایانگر فقر روحانی ما است. اگر قدرت پنطیکاست را در خود داشتیم، ثمرات آن نیز در زندگی ما نمایان می‌شد.

رایری خاطر نشان می‌سازد:

این اثر نظام اشتراکی مسیحیت نیست، فروش اموال کاملاً داوطلبانه بود (آیه ٣٤). حق مالکیت برچیده نشده بود. تا هنگامی که شخص داوطلبانه اموال خود را به رسولان نمی‌داد، جماعت بر ثروت او تسلطی نداشت. توزیع آن نیز بین همه برابر نبود، بلکه بر طبق نیاز اشخاص. در میان آنها اصول نظام اشتراکی (کمونیستی) حاکم نیست. این امر تصویری شایسته از بخشش مسیحیت است.

به دو نشانه یک کلیسای بزرگ در آیه ٣٣ توجه نمایید: **قوت عظیم و فیض عظیم**. وانس هافنر (Vance havner) چهار نشانه دیگر را نیز بدان می‌افزاید: خوفی شدید (٥: ٥، ١١)؛ جفای شدید (٨: ١)؛ شادی عظیم (٨: ٨؛ ١٥: ٣)؛ جمعی کثیر که ایمان آورده‌اند (١١: ٢١).

٤: ٣٦-٣٧ این آیات مقدمه باب ٥ را شکل می‌دهند. سخاوت **برنابا** در تضاد کامل با ریاکاری حنانیا به تصویر کشیده شده است. **یوسف** ملقب به **برنابا** که یک **لاوی** بود در حالت عادی نمی‌توانسته مالک زمینی باشد. خداوند، نصیب لاویان بود. اینکه او چگونه و چرا این زمین را به دست آورده برای ما در هاله‌ای از ابهام است. اما می‌دانیم که شریعت محبت چنان باقوت در زندگی **ابن‌الوعظ** کار می‌کرد که او **زمین** خود را **فروخته** و قیمت آن **را پیش قدمهای رسولان گذارد.**

٥: ١-٤ هنگامی که خدا باقوت کار می‌کند، از سوی دیگر **شیطان** برای فریب دادن و گمراه کردن دست به کار می‌شود. اما آنجا که قدرت روحانی حقیقی به منصه ظهور می‌رسد، فریب و ریاکاری نیز به سرعت خود را نشان می‌دهد.

پیدا است که **حنانیا و سفیره** با دیدن سخاوت برنابا و دیگران تحریک شدند. احتمالاً آنها بیشتر مایل بودند که با عملی مشابه مورد تمجید دیگران واقع شوند، از این رو **ملکی را فروخته** و قدری از درآمد آن را به رسولان دادند.

گناه آنها این بود که اذعان داشتند تمام درآمد را هدیه کرده‌اند، در حالی که قسمتی از آن را دادند. هیچ کس از آنها نخواسته بود که ملک خود را بفروشند. پس از اینکه زمین را **فروختند**، مجبور به دادن تمام درآمد حاصل از آن نشدند. اما آنها **وانمود کردند** که همه را داده‌اند، در حالی که قسمتی از آن را برای خود نگاه داشته بودند. **پطرس، حنانیا** را محکوم کرد که **روح‌القدس** را فریب داده و نه **انسان** را. او با فریب دادن **روح‌القدس** در حقیقت به **خدا** دروغ گفته بود، چرا که **روح‌القدس خدا** است.

٥: ٥-٦ در این هنگام **حنانیا افتاده** بمرد و **جوانان** او را بیرون برده دفن نمودند. این اقدام خدا، عملی پرابهت در تنبیه کلیسای اولیه بود. البته این کار خدا به نجات و حفاظت ابدی حنانیا لطمه‌ای نزد. بلکه این واقعه ناخشنودی خدا از راهیابی فسادِ گناه به کلیسای خود را نشان می‌دهد. ریچارد بیوز (Richard Bewes) چنین نقل می‌کند، «همان گونه که مفسری در این باره می‌گوید، کلیسا یا جای حنانیا بود یا روح‌القدس. پاکی و قداست مشارکت ایمانداران اولیه به قدری زلال و ناب بود که چنین دروغی نمی‌توانست بدان راه یابد.»

۵: ۷-۱۱ **تخمیناً سه ساعت گذشت** که سفیره وارد شد و **پطرس** او را محکوم نمود که با شوهر خود متفق شده‌اند تا **روح خداوند** را امتحان نمایند. او سرنوشت شوهر سفیره را به وی گفت و سرنوشت او را نیز پیشگویی نمود. **در ساعت** او افتاده بمرد و او را نیز دفن نمودند.

توانایی پطرس در اعلان داوری بر این زوج نمونه‌ای است از قدرت معجزه‌آسایی که به رسولان عطا شده است. شاید این تحقق این وعده خداوند بود که «گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد» (یوحنا ۲۰: ۲۳). این موضوع را می‌توان در توانایی پطرس در سپردن مسیحی خطاکار به شیطان جهت هلاک جسم مشاهده نمود (۱قرنتیان ۵ : ۵). هیچ دلیلی ندارد که باور کنیم این قدرت پس از رسولان نیز تداوم داشته باشد.

می‌توانیم این بهت و خوف را که نه تنها بر کلیسا بلکه بر هر کسی که واقعه مرگ این دو را شنید در ذهن خود تصور نماییم.

۵: ۱۲-۱۶ پس از مرگ حنانیا و سفیره، هنگامی که قوم در **رواق سلیمان** جمع می‌بودند **رسولان** به انجام معجزات ادامه دادند. حضور و قدرت خدا در میان آنها چنان مشهود بود که مردم نه می‌توانستند به سادگی از آن بگذرند و نه با ظاهر فریبی ابراز ایمان کنند. و حتی عموم **خلق ایشان را محترم می‌داشتند**، و بسیاری به خداوند عیسی ایمان می‌آورند. مردم **مریضان** خود را **بر بسترها** و تشکها **بیرون می‌آوردند** تا هنگامی که پطرس می‌آید، حداقل **سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد**. هر شخصی می‌توانست به چشم خود حقیقت و قوت را در زندگی رسولان ببیند و مشاهده نماید که آنها مجرائی برای جاری شدن برکت خدا به دیگران هستند. از حومه شهر مریضان و دیوزدگان را می‌آوردند، **و جمیع ایشان شفا یافتند**.

از عبرانیان ۲: ٤ پُر واضح است که چنین معجزاتی روش خدا برای تایید خدمت رسولان به شمار می‌آید. با کامل شدن نوشته‌های عهد جدید دیگر نیازی به این معجزات نبود. چیزی که در مورد «جلسات شفای» امروزه می‌توان گفت، این است که **جمیع کسانی که نزد رسولان آوردند، شفا یافتند**. این موضوع با اعمال کسانی که امروزه به شفادهندگان ایمان معروف هستند مغایرت دارد.

۵: ۱۷-۲۰ خدمت روح‌القدس همواره باعث ایمان آوردن یکی و مخالفت سرسختانه دیگری می‌شود. رئیس کهنه (که احتمالاً قیافا بود) و رفقای صدوقی‌اش از اینکه شاگردان اُمّی عیسی تأثیر بیشتری در میان مردم می‌گذاشتند به تنگ آمده بودند. آنها نمی‌توانستند کوچکترین حرکتی که مقام انحصاری آنها را به عنوان رهبران مذهبی تهدید کند، تحمل نمایند، و به طور خاص از تعلیم درباره قیامت جسم که البته خود آن را کاملا رد می‌کردند، متنفر بودند.

آنان که نمی‌توانستند جز به زور و قدرت با **رسولان** برخورد نمایند، آنها را دستگیر کرده و به زندان افکندند. **شبانگاه فرشته خداوند** رسولان را از **زندان** بیرون آورد. به آنها **گفت** به **هیکل بازگشته تمام سخن‌های این حیات**

را به مردم بگویید. لوقا بدون هیچ عبارتی حاکی از شگفتی و حیرت این واقعه را ثبت می‌کند. اگر رسولان خود بهت زده شده بودند، در ثبت این روایت چیزی نمی‌بینیم.

فرشته به درستی ایمان مسیحی را **به این حیات**تشبیه کرده است. ایمان مجموعه‌ای از آموزه‌ها و اعتقادنامه‌ها نیست، بلکه **حیات** است – قیامت **حیات** خداوند عیسی به تمام کسانی که به او ایمان آورند منتقل می‌شود.

۵ : ۲۱ رسولان به هنگام طلوع صبح در **هیکل** مشغول تعلیم دادن بودند. در این اثنا **رئیس کهنه** در جلسه‌ای محرمانه **اهل شورا** (سانهدرین) و سنا (**تمام مشایخ**) را ملاقات نمود و منتظر شد زندانیان را نزد او **حاضر سازند**.

۵ : ۲۲–۲۵ **خادمان** شگفت‌زده و سردرگم باید در برابر محکمه گزارش می‌دادند که همه چیز در **زندان** بر وفق مراد است، فقط زندانی‌ها در آنجا نبودند! **درها** کاملاً قفل شده بودند و **پاسبانان** همه در پست خود حاضر، اما زندانیان در آن نبودند. واقعاً گزارش ناگواری بود! **سردار سپاه هیکل و روسای کهنه** با خود می‌اندیشیدند که «این به کجا خواهد انجامید؟ عاقبت این جنبش مردمی چه خواهد شد؟» در این حین شخصی آمده به آنها خبر داد که زندانیان به جای خود **در هیکل** بازگشته و **مردم را تعلیم می‌دهند!** ما باید شجاعت آنها را تحسین نماییم و باید همچون کلیسای اولیه این قابلیت را داشته باشیم که به خاطر ایمان خود هر رنجی را متحمل شویم.

۵ : ۲۶ **خادمان** بدون اعمال خشونت رسولان را به شورا آوردند. **آنها می‌ترسیدند** که اگر آشکارا دست به آزار پیروان عیسی که اکنون نزد عموم مردم ارج و قربی داشتند، دراز کنند **قوم** آنها را **سنگسار نمایند**.

۵ : ۲۷–۲۸ رئیس کهنه در مقام سخنگوی آن جمع، محاکمه را آغاز نمود: «**مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟**» او تعمداً از به کار بردن نام خداوند عیسی مسیح اجتناب نمود. «**همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته‌اید.**» این سخن آنها ناآگاهانه تاییدی بر تأثیر خدمت رسولان بود. «**می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.**» اما رهبران قوم یهود هنگامی که فریاد می‌زدند «خون او بر ما و فرزندان ما باد» (متی ۲۷: ۲۵) در واقع مرتکب این گناه شده بودند.

۵ : ۲۹–۳۲ کمی پیش‌تر رسولان دعا کرده بودند تا برای اعلان کلام خدا دلیری بیابند. اکنون آنها با جسارت و دلیری تأکید می‌ورزیدند که باید **خدا را بیشتر از انسان اطاعت نمایند**. آنها با اقتدار اعلام نمودند که خدا عیسی را که اسرائیل وی را به **صلیب کشیده و کشته بود، برخیزانید** و او را **بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات دهنده** ساخت. او با این عمل می‌خواست تا **اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد**. رسولان افزودند که **ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنان که روح‌القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او** که به پسر او ایمان بیاورند **عطا فرموده است**. برخیزانیدن **عیسی توسط خدا** (آیه ۳۰) یا می‌تواند اشاره‌ای باشد به تجسم یا قیام او. احتمالاً معنای آن در اینجا این است که **خدا** او را در تجسم **برخیزانید** تا **نجات دهنده** باشد.

۵ : ۳۳–۳۷ سخنان آنها احساس محکومیت عمیقی در پی داشت، آن قدر عمیق که حاکمان یهود **مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند**. در این لحظه غمالائیل دخالت کرد. او یکی از ربی‌های شناخته شده در اسرائیل

و معلم شائول طرسوسی بود. توصیه او در اینجا نمایانگر مسیحی بودن یا حتی علاقه وی به مسیحیت نیست، بلکه کاملاً بیانگر حکمت دنیوی است.

پس از اینکه **رسولان** را بیرون فرستاد، به سانهدرین توصیه نمود که اگر این حرکت از خدا نباشد، خود به زودی تباه شود. بر این اصل دو مثال نیز مطرح می‌شود: (۱) **تیودا**، یک رهبر خودجوش به همراه **چهار صد** انقلابی که خود **کشته شد** و یارانش **پراکنده و نیست گردیدند**؛ (۲) **یهودای جلیلی**، متعصبی دیگر که شورشی ناکام در میان یهودیان برانگیخت، اما او **نیز هلاک شد** و همه پیروانش **پراکنده شدند**.

۵ : ۳۸-۳۹ چنان چه این آئین مسیحی از خدا نبود، بهترین کار این بود که به حال خود واگذاشته شود، تا خود به خود تباه گردد. مبارزه با آن فقط ثبات آن را بیشتر می‌کرد (چنین استدلالی صحیح نیست. بسیاری از موسسات دنیوی برای قرنها پررونق به حیات خود ادامه می‌دهند. در حقیقت آنها طرفداران بیشتری نسبت به حقیقت به خود جذب می‌کنند. اما استدلال صحیح این بود که از خدا است نه از انسان).

از سوی دیگر غمالائیل در ادامه گفت، اگر این حرکت از خدا باشد، آنها قادر نخواهند بود **آن را برطرف نمایند** و **معلوم می‌شود** که به سختی **با خدا مبارزه** می‌کنند.

۵ : ٤٠ این منطق به سمع حاکمان رسید، از این رو **رسولان را حاضر ساخته**، دستور دادند که آنها را **تازیانه زده**، و آنها را منع نمودند که **دیگر به نام عیسی حرف نزنند، پس ایشان را مرخص کردند**. مجازات آنها واکنش ناعادلانه، بی‌معنی و غیرمنطقی دلهای متعصب آنها در برابر حقیقت خدا بود. فرمان آنان مبنی بر تازیانه زدن رسولان احمقانه و بی‌حاصل بود؛ شاید بهتر آن بود که با منع نمودن شاگردان از سخن گفتن **در مورد نام عیسی**، خورشید را نیز از تابیدن منع می‌کردند!

۵ : ٤١، ٤٢ تازیانه زدن رسولان دو پیامد به همراه داشت. اول اینکه، شادی عمیقی در آنها پدید آورد چرا که **شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند**. دوم، این کار باعث شد آنها با غیرت و عزمی نو **هرروزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشند**.

بدینسان شیطان بار دیگر خود را فریب داد.

نکاتی در باب مسیحیان و حکومت

همان طور که مسیحیان اولیه با انجیل پیش می‌رفتند، لاجرم مقامات دولتی مخصوصاً رهبران مذهبی که در آن روزگار در امور غیرمذهبی و مدنی نیز از اختیارات قابل توجهی برخوردار بودند به مخالفت با آنها می‌پرداختند. ایمانداران در مقابل چنین خطراتی آماده بودند و با متانت و سرافرازی واکنش نشان می‌دادند.

به طور کلی خطی مشی آنها احترام به حاکمان خود و اطاعت از آنها بود، چرا که آنان را خدا معین کرده و خادمان خدا برای بهبود منافع مشترک جامعه محسوب می‌شوند. از این رو، هنگامی که پولس ناآگاهانه رئیس کهنه

را دشنام داد، با نقل قول از خروج ۲۲: ۲۸ بی‌درنگ معذرت خواهی کرد: «حاکم قوم خود را بد مگوی» (اعمال ۵:۲۳).

با این حال، هرگاه قوانین انسانی از احکام خدا تخطی ورزند، خط‌مشی مسیحیان عدم اطاعت از دولت حاکم و تحمل عواقب آن به هر قیمتی است. به عنوان مثال هنگامی که پطرس و یوحنا از بشارت انجیل منع شدند، پاسخ دادند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید. زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوییم» (۱۹:٤-۲۰). و هنگامی که پطرس و رسولان به خاطر تداوم تعلیم نام مسیح به دادگاه احضار شدند، پطرس پاسخ داد: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود» (۲۹:۵).

در جایی نمی‌بینیم که گفته شده باشد آنها برای براندازی حکومت تلاشی کرده باشند. علی رغم جفا و ظلمی که بر آنها عارض می‌شد، آنان تنها برای حاکمان خود دعای خیر می‌کردند (۲٦: ۲۹).

در ادامه نیز می‌بینیم که آنها برای جلب رضایت حاکمان خود هیچگاه در برابرشان نه خم شدند و نه خیانت ورزیدند. به عنوان مثال، انتظار فلیکس فرماندار برای دریافت رشوه از پولس بیهوده بود (۲٤ : ۲٦).

رسولان استفاده از حقوق شهروندی خود را مغایر با دعوت خداوند نمی‌دانستند (۱٦: ۳۷؛ ۲۱: ۳۹؛ ۲۲: ۲۵-۲۸؛ ۲۳: ۱۷-۲۱؛ ۲۵: ۱۰-۱۱).

با این حال هرگز درگیر امور سیاسی دنیا نشدند. چرا؟ در این مورد توضیحی داده نشده اما این امر مبرهن است: آنها برای یک هدف خوانده شده بودند که همانا بشارت انجیل مسیح بود. آنان بدون اینکه بر امر دیگری متمرکز شوند خود را به این خدمت سپرده بودند. آنها باید ایمان می‌داشتند که انجیل پاسخی است به مشکلات بشر. این تعهد چنان قوی بود که با امور جزئی دیگر همچون سیاست ارضا نمی‌شد.

٦: ۱ اگر شریر نتواند از بیرون آسیب برساند، در پی ایجاد اختلاف و نفاق از درون برمی‌آید. این امر در این آیات به تصویر کشیده شده است.

در روزهای آغازین کلیسا کمک مالی به بیوه‌زنان کلیسا که هیچ‌گونه پشتوانه یا منبع درآمدی نداشتند مرسوم بود. برخی از ایمانداران که یهودیان یونانی زبان بودند شکایت کردند که **بیوه‌زنان ایشان** نسبت به بیوه‌زنان **عبرانی** (بیوه‌زنانی که اهل اورشلیم و یهودا بودند) سهم کمتری دریافت می‌کنند.

٦: ۲-۳ **آن دوازده** رسول پی بردند که با گسترش یافتن کلیسا، باید برای رفع مسائل مالی تدابیری بیندیشند. آنها خود نمی‌خواستند برای رفع امور مالی، خدمت **کلام خدا** را ترک نمایند، از این رو پیشنهاد دادند که کلیسا **هفت نفر روحانی** را انتخاب نماید تا به امور روزمره کلیسا رسیدگی کنند.

اگر چه آنها در کتاب مقدس به عنوان شماس منصوب نشده‌اند، اما دلیلی ندارد که این گونه فکر نکنیم. در عبارت «خدمت مائده‌ها» واژه خدمت شکل فعل همان اسمی است که از آن واژه deacon (به معنای شماس) آمده است، از این رو وظیفه آنها به معنای تحت‌اللفظی «شماسی کردن» مائده‌ها (خدمت کردن مائده‌ها) است.

صلاحیت آنها در اینجا دارای سه جنبه می‌باشد:

۱. **نیک نام** معتبر

۲. **پر از روح‌القدس** روحانی

۳. پر از حکمت **اهل عمل**

جزئیات بیشتر در مورد ویژگی‌های این افراد در ۱تیموتائوس ۳: ۸-۱۳ آمده است.

٦: ٤ رسولان خود را به **عبادت و خدمت کلام خدا خواهند سپرد.** ترتیبی که در اینجا به کار رفته بسیار حائز اهمیت است: ابتدا **عبادت** و سپس **خدمت کلام**. برای آنها مهم بود که پیش از اینکه برای انسان‌ها از خدا سخن گویند، با خدا از انسان گویند.

٦: ٥-٦ از روی اسامی این هفت نفری که انتخاب شدند چنین برمی‌آید که همه پیش از ایمان یهودیان یونانی زبان بودند. مسلماً اعطای چنین مقامی به همان گروهی که شکایت کرده بودند محبت بزرگی در حق آنها محسوب می‌شد. از این پس دیگر اتهام جانبداری و تعصب در مورد آنان وارد نخواهد بود. هنگامی که محبت خدا دل‌های انسان‌ها را پر می‌سازد، دیگر جایی برای غرور و تنگ‌نظری نخواهد بود.

تنها دو نفر از شماسان برای ما شناخته شده هستند، **استیفان** که اولین شهید کلیسا شد؛ و **فیلیپس**، مبشری که چندی بعد پیام انجیل را به سامره برد، خواجه‌سرای حبشی را برای مسیح صید نمود و در قیصریه از پولس پذیرایی کرد.

رسولان پس از دعا کردن، **با دست گذاشتن** بر آن هفت نفر رضایت خود را از انتخاب کلیسا ابراز نمودند.

٦: ٧ اگر آیه ٧ را در پرتو آیه قبلی مطالعه نماییم، به نظر می‌رسد تدبیر رسولان برای انتخاب شماسان برای رسیدگی به امور مالی باعث پیشرفت انجیل شد. **با ترقی نمودن کلام خدا، شاگردان** بسیاری به جماعت ایمانداران در **اورشلیم** پیوستند و **گروهی عظیم از کهنه** پیرو خداوند عیسی شدند.

٦: ٨ اکنون روایت بر یکی از شماسان به نام **استیفان** متمرکز می‌شود که خدا او را با قوت به کار برد تا در راه بشارت کلام معجزات به ظهور برساند. او اولین کسی است که خارج از گروه رسولان در کتاب اعمال معجزات انجام داد. آیا این ترقی در او حاصل وفاداری او در خدمت شماسی بود؟ یا اینکه فقط خدمتی دیگر بود که به طور همزمان انجام می‌داد؟ پی بردن به این مسأله از طریق متن کتاب غیرممکن است.

٦: ٩ مخالفت با خدمت پر از قوت استیفان از کنیسه آغاز شد. کنیسه‌ها مکانهائی بودند که یهودیان برای بجا آوردن حکم سبت در روزهای شنبه در آنجا گرد هم می‌آمدند و بر طبق افرادی که به آنجا می‌آمدند نامگذاری شده بودند. احتمالاً **لیبرتینیان** یهودیانی بودند که از بردگی رومی‌ها آزاد شده بودند. قیروان شهری بود در آفریقا که احتمالاً برخی از یهودیان آنجا ساکن اورشلیم بودند. یهودیان اسکندریه از طریق بنادر مصر به آنجا آمده بودند. **قلیقیا** ایالت جنوب شرقی آسیای صغیر بود و **آسیا** یکی از ایالات آسیای صغیر بود که از سه سرزمین تشکیل شده بود. پر واضح است که یهودیان این شهرها در اورشلیم یا اطراف آن برای خود کنیسه‌ای داشتند.

٦: ١٠–١٤ این یهودیان متعصب در هنگام بحث با استیفان نمی‌توانستند با او مقابله نمایند. سخنان و قوتی که در وی بود مقاومت‌ناپذیر بود. آنها دیگر چاره‌ای نداشتند و برای ساکت کردن او **چند نفر را بر این داشتند** تا به دروغ شهادت دهند که استیفان **به موسی و خدا سخن کفرآمیز می‌گفت**. دیری نپائید که او در برابر سانهدرین قرار گرفت و او را متهم نمودند که بر علیه هیکل و **شریعت خدا** سخن می‌گوید. آنها به اشتباه از عیسی نقل کردند که او می‌خواست هیکل را تباه سازد و تمام نظامی را که **موسی** به اسرائیل **سپرد** تغییر دهد.

٦: ١٥ سانهدرین به اتهامات وارده گوش فرا داد، اما در حالی که به استیفان می‌نگریستند در چهره او نه یک دیو، بلکه **صورت فرشته را دیدند**. آنها جلال مسیح را که در چهره نورانی شاگرد فداکار خود منعکس شده بود مشاهده نمودند.

در باب ٧ دفاعیه استادانه استیفان را پیش رو داریم. به نظر می‌رسد دفاعیه او با مروری بر تاریخ یهود آغاز می‌شود. در ادامه او بر دو شخصیت، یوسف و موسی متمرکز می‌شود، همان کسانی که توسط خدا برگزیده شدند اما اسرائیل آنها را نپذیرفتند ولی در نهایت تا به مقام نجات دهنده برافراشته شدند. گرچه استیفان تجربه آنان را مستقیماً به تجربه مسیح تشبیه نمی‌کند، اما در تحلیل او تردیدی وجود نداشت. سپس استیفان به رهبران اسرائیلی حمله می‌کند و آنها را متهم می‌نماید که با روح‌القدس مقاومت کرده، آن عادل را کشتند و نتوانستند شریعت خدا را حفظ کنند.

استیفان حتماً می‌دانست که زندگیش در خطر است. اگر او می‌خواست جان خود را حفظ کند باید خطابه‌ای سازشکارانه ایراد می‌کرد، اما او ترجیح داد بمیرد تا اینکه امید مقدس خود را از دست دهد. آفرین بر شجاعت او!

٧: ١–٨ این عبارات آغازین ما را به ابتدای قوم اسرائیل می‌برد. کاملاً مشخص نیست که چرا به تفصیل به تاریخ ابراهیم می‌پردازد، اما شاید علل آن چنین باشد:

١. تا نشان دهد که چقدر استیفان به ملت اسرائیل علاقه دارد.

٢. تا سرگذشت زندگی یوسف و موسی را نمونه‌ای از طرد شدگی مسیح معرفی کند.

٣. تا نشان دهد که گرچه پرستش ابراهیم محدود به مکان خاصی نبود اما پرستش او مقبول خدا افتاد (استیفان متهم شده بود به اینکه بر علیه هیکل سخن گفته است – «این مکان مقدس»).

نکات برجسته زندگی‌نامه ابراهیم به شرح ذیل هستند:

١. دعوت خدا از او در بین‌النهرین (آیات ٢ و ٣).

٢. سفر او به **حران** و سپس به کنعان (آیه ٤).

٣. وعده‌ای که خدا در مورد اعطای زمین به ابراهیم داد، گرچه خود پارتریارخ آن را دریافت نکرد – چرا که با خرید مقبره مکفیله این را ثابت نمود (آیه ٥)، ولی تحق این وعده هنوز به آینده تعلق دارد (عبرانیان ١١: ١٣–٤٠).

٤. پیش بینی خدا از اسارت اسرائیل در مصر و رهایی آنها (آیات ٦ و ٧). هر دو قسمت این پیش بینی توسط مردانی که از سوی قوم طرد شدند به تحقق پیوست : یوسف (آیات ٩– ١٩)؛ موسی (آیات ٢٠– ٣٦). **چهارصد سالی** که در آیه ٦ و پیدایش ١٥: ١٣ اشاره شده، زمانی است که قوم یهود در مصر در اسارت بودند. چهارصد و

سی سالی که در خروج ۱۲: ٤٠ و غلاطیان ۳: ۱۷ ذکر شده، از رسیدن یعقوب و خانواده‌اش به مصر آغاز می‌شود. و با خروج قوم از مصر و اعطای شریعت پایان می‌یابد. اسرائیلیان در طول سی سال اول در مصر تحت جفا نبودند و در حقیقت با آنها همچون خاندان دربار رفتار می‌شد.

۵. **عهد ختنه** (آیه ۸ الف).

٦. تولد **اسحاق**، سپس **یعقوب**، و **دوازده پدر قوم** (آیه ۸ ب). البته این عبارت خود داستان را به یوسف، یکی از دوازده پسر یعقوب پیوند می‌دهد.

۷: ۹–۱۹ در میان تمام نمونه‌های مسیح درعهد عتیق، یوسف یکی از باارزش‌ترین و گرانبهاترین آنها است. اگر چه به طور واضح این امر بیان نشده، مطمئناً یهودیان روزگار استیفان به هنگام شنیدن مراحل زندگی یوسف و مقایسه آن با عیسی ناصری و رفتار آنها با وی، انگشت اتهامی را که به سوی آنها بود می‌دیدند!

۱. برادران یوسف وی را به مصر فروختند (آیه ۹).

۲. همان کسی که طرد شد در مصر به قدرت و جلال رسید (آیه ۱۰).

۳. برادران یوسف به سبب قحطی به مصر پناه آوردند، اما برادر خود را بجا نیاوردند (ایات ۱۱ و ۱۲).

٤. در کرت دوم یوسف خود را به برادرانش شناسانید. از این رو طرد شده، نجات دهنده خانواده خود می‌گردد (آیه ۱۳ و ١٤). توجه نمایید که ظاهراً بین هفتاد و پنج تنی که در آیه ١٤ بدان اشاره شد و هفتاد تنی که در پیدایش ٤٦: ۲۷ ذکر شده، تناقضی وجود دارد. استیفان ترجمه یونانی پیدایش ٤٦: ۲۷ و خروج ۱: ۵ را مدنظر داشت که در آن هفتاد و پنج تن ثبت شده است. اما متن عبری هفتاد تن را ثبت نموده که نشان می‌دهد شیوه شمارش اعضای خانواده در دو فرهنگ عبری و یونانی تفاوت دارد.

۵. مرگ و تدفین پدران قوم در سرزمین کنعان (آیات ۱۵ و ١٦). مشکل دیگری نیز در این آیه به چشم می‌خورد. در اینجا می‌خوانیم که **ابراهیم** مقبره‌ای را **از بنی‌حمور خریده بود**. پیدایش ۲۳: ١٦–۱۷ به ما می‌گوید که **ابراهیم** مقبره مکفیله را از بنی‌حت در حبرون خریداری نمود. **یعقوب** در شکیم زمینی از بنی‌حمور خرید (پیدایش ۳۳: ۱۹). در این مورد چند گزینه وجود دارد: (۱) ممکن است ابراهیم در شکیم نیز زمینی خریده و یعقوب بعداً آن زمین را دوباره در شکیم خریداری کرده باشد (۲) شاید استیفان نام ابراهیم را برای اشاره به فرزند ابراهیم یعنی یعقوب به کار برده باشد (۳) شاید استیفان به خاطر ایجاز کلام این دو خریداری را که ابراهیم و یعقوب انجام داده‌اند یکی کرده است.

٦. رشد خانواده یعقوب در **مصر** و بردگی آنها پس از مرگ یوسف (آیات ۱۷–۱۹). البته این موضوع ما را برای مرحله بعدی استدلال استیفان یعنی رفتاری که قوم با موسی کردند آماده می‌سازد.

۷: ۲۰–٤۳ استیفان با شجاعت قاطعانه خود روشن می‌سازد که یهودیان حداقل در دو مورد نجات دهنده‌ای را که خدا جهت نجات آنها فرستاده بود رد کردند. برهان دوم او موسی است. استیفان متهم شده بود به اینکه بر علیه **موسی** سخنان کفرآمیز گفته است (٦: ۱۱). او ثابت می‌کند که قوم اسرائیل مقصر است، چرا که مردی را که خدا برگزیده بود رد کردند. استیفان زندگی موسی را چنین مرور می‌کند:

۱. تولد، کودکی و تحصیل او در مصر (آیات ۲۰–۲۲). عبارت **در قول قوی گشته** احتمالاً اشاره‌ای است به توانایی او در نوشتن؛ زیرا که او شخص زبان‌آوری نبود (خروج ٤٠: ١٠).

۲. اولین باری که او از سوی **برادرانش** طرد شد، هنگامی که از یکی از آنها در مقابل یک **مصری** دفاع نمود (آیات ۲۳–۲۸). به آیه ۲۵ توجه نمایید! چقدر این آیه طردشدگی مسیح توسط قوم خود را در ذهن ما تداعی می‌کند.

۳. تبعید او در **زمین مدیان** (آیه ۲۹).

٤. ظهور خدا بر وی **در بوته** آتش و اعزام او به **مصر** به جهت **نجات** قوم خود (۳۰–۳۵).

۵. او نجات دهنده ملت اسرائیل می‌شود (آیه ٣٦).

٦. نبوت او در مورد ظهور مسیح (آیه ۳۷) (**مثل من** در اینجا به معنای «همان گونه که مرا برگزید» است).

۷. نقش او به عنوان اعطا کننده شریعت به **جماعت در صحرا** (آیه ۳۸).

۸. موسی برای دومین بار از سوی قوم طرد می‌شود، هنگامی که قوم **گوساله** طلایی را پرستش نمودند (آیات ۳۹–٤١). بت‌پرستی اسرائیل به وضوح در آیات ٤٢ و ٤٣ شرح داده شده است. در حالی که قوم وانمود می‌کردند برای خداوند **قربانی می‌گذرانند، خیمه ملوک را برداشتند** که یکی از نفرت‌انگیزترین اشکال بت‌پرستی بود، و **رمفان** که خداوند ستارگان بود را پرستش نمودند. خدا به سبب این گناه به آنها هشدار داد که به بابل به اسارت برده خواهند شد. در آیات ٤٢ و ٤٣ استیفان از ترجمه هفتاد تنان عاموس ۵ : ۲۵–۲۷ نقل می‌کند. به همین دلیل است که او به جای «بدان طرف دمشق» می‌گوید «**بدان طرف بابل**». البته هر دو صحیح هستند.

تاریخ تکرار می‌شود. در هر نسلی یک قالب حاکم است. مردم، همان مردم هستند. هر گاه پیغام خدا به گوش آنها می‌رسد، آن را نمی‌فهمند (۲۵). هر گاه که ترغیب می‌شوند تا در صلح و سلامتی زیست نمایند، از گوش فرادادن سرباز می‌زنند (۲۷). هر گاه خدا نجات دهنده‌ای برای آنها می‌فرستد، او را طرد می‌کنند (۳۹). هرگاه از وضعیت اسفناکی رهایی می‌یابند بت‌های عبث و بی‌حاصل را به خدای بخشنده ترجیح می‌دهند (٤١). ذات بشر چنین است: طغیانگر، ناسپاس و احمق. خدا، همان خداست. خدایی که با موسی سخن گفت، همان خدایی است که با نیاکانش سخن گفته بود (۳۲). این خدا به هنگامی که قوم در فلاکت و بدبختی باشند می‌شنود (٣٤). برای رهایی می‌آید (٣٤). او قوم خود را از مرگ به سوی حیات هدایت می‌کند (٣٦). او کسانی را که به میل و اراده خود او را نپذیرند به حال خود رها می‌کند (٤٢). خدای بزرگ ما چنین است: بخشنده، قادر و قدوس. او همیشه همان است، هر اتفاقی هم که رخ دهد (ملاکی ۳ :٦). برای شنوندگان استیفان این پیغام به مثابه هشداری برای آنها بود که خدا را بازیچه دست خود قرار ندهند. و این پیغام اطمینان می‌بخشد که تمام وعده‌های خدا تا به ابد پایدار هستند.

۷: ٤٤–٤٦ استیفان متهم بود به اینکه بر علیه هیکل سخن گفته است. او با اشاره به روزهایی که اسرائیل **خیمه شهادت در صحرا** داشت به این اتهام پاسخ می‌گوید. در طول این دوران بود که قوم جنود آسمان را پرستش می‌کردند. هنگامی که **یوشع** اسرائیلیان را به **ملک** کنعان هدایت نمود و ساکنان بت‌پرست آنجا بیرون شدند، **خیمه** به آن **ملک** آورده شد و **تا ایام داود نیز** وضعیت چنین بود. **پدران** آنها **درخواست نمودند که خود مسکنی برای خدای یعقوب بسازند** و از این رو در حضور خدا **فیض یافتند**.

۷: ٤٧–٥٠ افتخار بنای هیکل به داود داده نشد، اما سلیمان برای او خانه‌ای ساخت. گرچه هیکل مکان حضور خدا در میان قوم خود بشمار می‌رفت، اما خدا به آن ساختمان محدود نبود. سلیمان پس از اینکه ساختمان را بنا کرد به وضوح این موضوع را بیان نمود (۱پادشاهان ۸: ۲۷). اشعیا نیز به قوم هشدار داده بود که آن ساختمان برای خدا اهمیت ندارد بلکه وضعیت اخلاقی و روحانی زندگی انسان‌ها (اشعیا ٦٦: ۱–۲). او به دنبال دلی شکسته و فروتن است، به دنبال انسانی که از کلام او اطاعت می‌کند.

۷: ٥١–٥٣ رهبران یهودی استیفان را متهم نموده بودند که او بر علیه شریعت سخن گفته است. اکنون او با دفاعیه‌ای موجز، بلیغ و شیوا به این اتهام پاسخ می‌گوید.

گردنکش و به دل و گوش نامختون آنها **بودند**. «او آنها را توبیخ می‌نماید، نه به این خاطر که قوم برگزیده خدا هستند، بلکه به خاطر اینکه در دل و گوش خود سرکش و نامختون هستند.» آنها نیز به مانند **پدران** خود عادت داشتند با **روح‌القدس** مقاومت نمایند. **پدران** آنها **بر انبیایی که از آمدن** مسیح خبر دادند جفا رسانده بودند. اما اکنون آنها **آن عادل** را تسلیم نموده و کشته بودند. آنها قومی بودند که نتوانستند شریعت را حفظ نمایند، همان قومی که به **توسط فرشتگان** شریعت را یافته بودند.

دیگر همین کافی بود! در حقیقت، دیگر نمی‌شد سخنی گفت! آنها می‌خواستند استیفان از خود دفاع کند. اما او دادیار شد و آنها متهمان گناهکار. پیغام او یکی از آخرین سخنان خدا به قوم یهود پیش از انتشار پیام انجیل در میان غیریهودیان بود.

۷: ٥٤–٦٠ به محض اینکه استیفان در نظر همگان آسمان را گشاده دید، دیگر عوام نخواستند به سخنان او گوش دهند؛ آنها با عصبانیت فریاد برآورده، بر وی هجوم آوردند و او را کشان کشان به بیرون دیوارهای شهر برده **سنگسارش کردند**.

روح‌القدس نام جوانی را که مراقب جامه‌های جلادان بود ذکر می‌کند. نام او سولس بود. گویی که روح‌القدس می‌خواهد به خواننده بگوید: «نام او را به خاطر داشته باش. بار دیگر نام او را خواهی شنید.»

مرگ استیفان به مرگ خداوند شباهت داشت:

۱– او دعا نمود: «**ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر**» (آیه ٥٩) و عیسی دعا کرده بود: «ای پدر، به دست‌های تو روح خود را می‌سپارم» (لوقا ۲۳: ٤٦).

۲– او دعا نمود: «**خداوندا این گناه را بر اینها مگیر**» (آیه ٦٠) و عیسی گفته بود: «ای پدر، اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳: ۳٤).

آیا این واقعه به ما نمی‌گوید که استیفان از مصاحبت با خداوند، «از جلال تا جلال به همان صورت متبدل شد، چنان که از خداوند که روح است» (۲قرنتیان ۳: ۱۸).

سپس، پس از دعا نمودن **خوابید**. هرگاه در عهد جدید واژه خوابیدن در رابطه با مرگ به کار رفته، معنای آن مرگ جسم است نه روح. ایماندار به هنگام مرگ نزد مسیح می‌رود (۲قرنتیان ٥ : ۸) و جسم را در خواب توصیف نموده است.

معمولاً یهودیان اجازه نداشتند مجازات مرگ را خود به اجرا بگذارند؛ تنها حاکمان رومی آنها چنین حقی را داشتند (یوحنا ۱۸: ۳۱ ب). اما به نظر می‌رسد تنها هنگامی که هیکل در خطر می‌افتاد رومی‌ها از این قاعده مستثنی بودند. استیفان متهم شده بود که بر علیه هیکل سخن گفته است، گرچه اتهام او ثابت نشده بود، اما یهودیان وی را اعدام نمودند. خداوند عیسی نیز متهم شده بود که تهدید نموده هیکل را ویران می‌کند (مرقس ١٤: ٥٨)، اما شهادات شاهدین با هم مغایرت داشتند.

۲. کلیسا در یهودیه و سامره (۸: ۱– ۹: ۳۱)

الف) خدمت فیلیپس در سامره (۸: ۱–۲۵)

۸: ۱ بار دیگر روح خدا نام **سولس** را ذکر می‌کند. انگیزه‌های فراوانی در سولس پدید آمد. در ظاهر روزهای حاکمیت وحشت ادامه داشت، اما شمارش معکوس روزهای دشمنی با مسیحیت آغاز شده بود. **سولس در قتل** استیفان **راضی بود**، اما او با این کار خود راه را برای جفا رساندن به مسیحیان هموار می‌نمود.

دوره جدید با عبارتِ «**در آن وقت**» آغاز می‌شود. به نظر مرگ استیفان سرآغاز جفای گسترده‌ای بر علیه کلیسا بود. ایمانداران به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند.

خداوند به شاگردان خود گفته بود که بشارت کلام را ابتدا از اورشلیم آغاز نمایند، و سپس آن را تا یهودیه و سامره و تا به اقصای جهان گسترش دهند. تا بدین لحظه بشارت آنها تنها محدود به اورشلیم بود، شاید آنها از انجام این کار می‌ترسیدند. اما با آغاز شدن جفاها دیگر چاره‌ای جز این کار نداشتند.

رسولان خود در شهر ماندند. همان گونه که کلی درایلی (Kelly dryly) اظهار می‌دارد: «همان کسانی که در شهر ماندند، طبیعتاً منفورترین بودند.»

از دیدگاه انسان، آغاز جفاها برای ایمانداران به منزله دوره تاریکی بود. یکی از اعضای جماعت آنها دیگر در قید حیات نبود. خود آنها نیز به مانند خرگوش تحت تعقیب بودند. اما از دیدگاه الهی، جفاها دوران تاریکی نبود. یک دانه گندم در زمین کاشته شده بود و ناگزیر ثمر بسیاری می‌آورد. طوفان سختی‌ها و مشقات دانه‌های انجیل را به سرزمین‌های دیگر پراکنده می‌ساخت و چه کسی می‌توانست حجم وسیع حصاد را تخمین بزند؟

۸: ۲ مردان صالحی که استیفان را دفن کردند برای ما ناشناخته هستند. شاید آنها مسیحیانی بودند که هنوز از اورشلیم رانده نشده بودند یا شاید یهودیان مؤمنی بودند که با دیدن این صحنه وی را لایق آن دانستند که به نحو شایسته‌ای تدفین گردد.

۸: ۳ بار دیگر به نام سولس برمی‌خوریم! او با قدرت و توانی بی‌حد و حصر کلیسا را آزار داده، قربانیان بی‌دفاع خود را از خانه‌هایشان برکشیده، به زندان می‌افکند. ای کاش او می‌توانست استیفان را فراموش کند، آن

وقار، آن ایمان راسخ، چهره یک فرشته! او باید خاطره آن را از ذهن خود محو می‌کرد، از این رو می‌خواست با جفا رساندن بر برادران و خواهران ایماندار استیفان این کار را انجام دهد.

۸: ٤–۸ پراکنده ساختن مسیحیان مانع بشارت آنها نشد. هر جا که می‌رفتند خبرخوش نجات را با خود می‌بردند. فیلیپس، شماس باب ٦ به سوی شمال و به بلدی از سامره رفت. او نه تنها نام مسیح را اعلان می‌نمود بلکه معجزات زیادی نیز به ظهور می‌رساند. ارواح پلید اخراج می‌شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می‌یافتند. مردم به انجیل گوش فرا می‌دادند و همان گونه که انتظار می‌رفت شادی عظیم روی می‌نمود.

کلیسای اولیه از احکام صریح عیسی مسیح پیروی می‌کرد:

به مانند مسیح اعزام شد (یوحنا ۲۰: ۲۱؛ اعمال ۸: ۱–٤).

آنچه داشت فروخت و بین فقرا تقسیم نمود (لوقا ۱۲: ۳۳؛ ۱۸: ۲۲؛ اعمال ۲: ۲۵؛ ٤: ۳٤).

پدر، مادر، خانه و زمین خود را ترک کرد تا در هر جا کلام خدا را بشارت دهد (متی ۱۰: ۳۷؛ اعمال ۸: ۱–٤).

شاگردان تربیت نمود و اطاعت و بشارت را به آنها آموخت (متی ۲۸: ۱۸، ۱۹؛ ۱تسالونیکیان ۱: ٦).

صلیب خود را برداشته و پیروی مسیح نمود (اعمال ٤؛ ۱تسالونیکیان ۲).

به هنگام جفا و سختی‌ها شادی نمود (متی ۵ : ۱۱، ۱۲؛ اعمال ۱٦؛ ۱تسالونیکیان ۱: ٦–۸).

گذاشت که مردگان مردگان خود را دفن نمایند و انجیل را موعظه نمود (لوقا ۹: ۵۹، ٦۰).

هر گاه که انسانها از شنیدن بشارت کلام سرباز زدند، خاک پای خود را تکان داده و به جایی دیگر رفت (لوقا ۹: ۵؛ اعمال ۱۳: ۵۱).

شفا داد، دیوها را اخراج نمود، مردگان را زنده ساخت و ثمرات ابدی آورد (مرقس ۱٦: ۱۸؛ اعمال ۳–۱٦).

۸: ۹–۱۱ در میان افراد سرشناسی که به فیلیپس گوش فرا می‌دادند جادوگری به نام شمعون بود. او خود قبل از آن با جادوگری تأثیر بسزایی بر سامره گذاشته بود. او وانمود می‌کرد که شخصیت مهمی است و برخی از مردم شهر متقاعد شده بودند که از «قوت عظیم خدا» است.

۸: ۱۲–۱۳ هنگامی که بسیاری از مردم به موعظه فیلیپس ایمان آوردند و تعمید یافتند، شمعون نیز اعتراف نمود که ایماندار است و تعمید یافت، و در حالی که از دیدن آیات و قواتی که از فیلیپس صادر می‌شد در حیرت بود، در پی او روانه شد.

از آنچه در سطور بعدی پیداست شمعون تولد تازه نداشت. او مدعی بود و نه مالک. کسانی که نجات از طریق تعمید را تعلیم می‌دهند با چنین معضلی روبرو هستند. شمعون تعمید یافته بود اما هنوز در گناهان خود باقی مانده بود.

توجه نمایید که فیلیپس به انجیل ملکوت خدا و به نام عیسی مسیح موعظه می‌کرد. ملکوت خدا جائی است که در آن حاکمیت خدا به رسمیت شناخته می‌شود. در حال حاضر پادشاه خود حضور ندارد. به جای ملکوتی زمینی و ظاهری، ملکوتی روحانی و نامریی در زندگی تمام کسانی که به او وفادار هستند وجود دارد. در آینده پادشاه به زمین بازخواهد گشت و به مرکزیت اورشلیم پادشاهی حقیقی خود را بر روی زمین برقرار خواهد نمود.

برای اینکه شخص بتواند به طور حقیقی وارد ملکوت، در هر یک از اشکال فوق شود، او باید تولد تازه بیابد. ایمان به نام عیسی مسیح وسیله‌ای برای تجربه نمودن تولد تازه است. پس بدون تردید این جان کلام موعظه فیلیپس بود.

۸: ١٤–١٧ هنگامی که این خبر به رسولان در اورشلیم رسید که سامره مشتاقانه کلام خدا را پذیرفته، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. هنگامی که رسولان رسیدند، ایمانداران به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند، اما هنوز روح‌القدس را نیافته بودند. مبرهن است که رسولان با هدایت الهی دعا نمودند تا ایمانداران روح‌القدس را بیابند و دستها بر ایشان گذاردند. به محض دست گذاردن بر آنها، روح‌القدس را یافتند.

این امر بلافاصله این سوال را در ذهن مطرح می‌سازد: «چرا ترتیب وقایع در اینجا با رویداد پنطیکاست فرق می‌کند؟» در پنطیکاست یهودیان:

۱. توبه نمودند،

۲. تعمید یافتند،

۳. روح‌القدس را یافتند.

در اینجا سامریان:

۱. ایمان آوردند،

۲. تعمید یافتند،

۳. رسولان برای آنها دعا نموده و دستها بر ایشان گذاشتند،

٤. روح‌القدس را یافتند.

در مورد یک مسأله می‌توانیم مطمئن باشیم: همه به یک روش نجات یافتند– با ایمان به خداوند عیسی مسیح. با این حال در این دوران انتقال از یهودیت به مسیحیت، خدا خواست تا در رابطه با جماعت‌های گوناگون ایمانداران به میل و اراده خود عمل کند. لازم بود ایمانداران یهودی پیش از اینکه روح‌القدس را بیابند توسط تعمید خود را از ملت اسرائیل جدا سازند. حال باید برای سامریان به طور خاص دعا می‌شد و رسولان دستها بر آنها می‌گذاشتند. اما چرا؟

به احتمال قوی این امر بیانگر اتحاد کلیسا بود، چه متشکل از یهودیان باشد و چه سامریان. این خطر واقعی وجود داشت که کلیسای اورشلیم ایده برتری یهود را حفظ کرده باشد و نخواهد با برادران سامری خود رابطه‌ای داشته باشند. برای اجتناب از وجود تفرقه یا تفکر دو کلیسایی (یکی یهودی و دیگری سامری)، خدا رسولان را فرستاد تا بر سامریان دست گذارند. این امر بیانگر مشارکت کامل با آنها در مقام ایمانداران به خداوند عیسی بود. آنها نیز اعضای یک بدن و همه در عیسی مسیح یک بودند.

هنگامی که در آیه ١٦ می‌خوانیم که آنها به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند (همچنین ر.ک ۱۰: ٤٨ و ۱۹: ۵)، این به منزله آن نیست که تعمید آنها با تعمید «به نام پدر، پسر و روح‌القدس» تفاوت دارد (متی ۲۸: ۱۹). دبلیو. ای. واین (W. E. Vine) می‌نویسد: «هدف لوقا نه ثبت فرمولی مورد استفاده، بلکه تنها بیان واقعیتی تاریخی است.»

هر دو عبارت حاکی از وفاداری و ابراز هویت است، و تمام ایمانداران حقیقی با خوشی وفاداری خود را به اتحاد با تثلیث و خداوند عیسی اقرار می‌کنند.

۸: ۱۸-۲۱ شمعون جادوگر به طرز عمیقی تحت تأثیر این حقیقت قرار گرفته بود که با گذاشتن دستهای رسولان بر سامریان روح‌القدس عطا می‌شد. او مفهوم روحانی این عمل را درک نمی‌کرد، بلکه به دنبال قدرتی فوق طبیعی بود تا بتواند از آن در کار و کسب خود سود جوید. از این رو مبلغی به رسولان پیشنهاد داد تا آن قدرت را بخرد.

پاسخ پطرس نشان می‌دهد که شمعون، ایماندار حقیقی نبود:

۱. «زرت با تو هلاک باد.» هیچ ایمانداری هرگز هلاک نمی‌گردد (یوحنا ۳: ۱٦).

۲. «تو را در این امر، قسمت و بهره‌ای نیست.» به عبارت دیگر او با ایمانداران مشارکت نداشت.

۳. «دلت در حضور خدا راست نمی‌باشد.» این عبارت، توصیفی مناسب از شخصی بی‌ایمان است.

٤. «در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» این عبارات هرگز نمی‌توانند توصیف درستی از یک شخص دارای تولد تازه باشند؟

۸: ۲۲-۲٤ پطرس به شمعون توصیه نمود تا از گناه بزرگ خود توبه نماید تا مگر نقشه شرارت‌آمیز او بخشیده شود. پاسخ شمعون این بود که از پطرس خواست میان او و خدا میانجی شود. او پیشوای کسانی بود که به انسان توسل جست تا به خود خداوند. از این عبارات درمی‌یابیم که در شمعون توبه حقیقی روی ندارد: «دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» او به خاطر گناه خود محزون نبود، بلکه به خاطر عواقبی که در پی داشت.

امروزه نیز اصطلاح «شمعونی» را داریم که از این نام و این واقعه مشتق شده است؛ به این معنا که از امور روحانی و مقدس در جهت کار و تجارت خود سود جوییم. یعنی اینکه بخشش و دیگر مزایای روحانی را بفروشیم و همچنین تمام اشکال منفعت‌طلبی در امور روحانی را شامل می‌شود.

۸: ۲۵ پس ازاینکه پطرس و یوحنا ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کردند، به اورشلیم بازگشتند. اما اکنون که مقری تأسیس شده بود، آنها در بسیاری از شهرهای اهل سامره بشارت دادند.

ب) فیلیپس و خواجه حبشی (۸: ۲٦-٤۰)

۸: ۲٦ در خلال همین بیداری بزرگ روحانی در سامره بود که فرشته خداوند فیلیپس را به سوی حوزهٔ کاری جدیدی هدایت نمود. او می‌بایست مکانی را که بسیاری در آن برکت یافته بودند ترک می‌کرد تا تنها به یک مرد خدمت کند. فرشته می‌توانست فیلیپس را هدایت نماید اما نمی‌توانست خدمت موعظه کلام را انجام دهد. این امتیاز به انسانها داده شده بود و نه به فرشتگان.

فیلیپس بی‌چون و چرا اطاعت نمود و از سامره به سوی جنوب یعنی اورشلیم و سپس به مسیری که بـه غـزه ختم می‌شد سفر نمود. مشخص نیست که واژه «صحرا» اشاره به مسیر راه دارد یا به غزه. با این حـال پیامـد یکـی است: فیلیپس مکان سکونت و حاصلخیز روحانی را به سوی سرزمینی خشک و بی‌بار ترک نمود.

۸: ۲۷–۲۹ وی در نقطه‌ای از این مسیر به کاروانی برخورد. در ارابه اصلی، شخصی حبشی کـه خواجـه‌سـرا و مقتدر و خزانه‌دار کنداکه، ملکه حبش بود قرار داشت (حبشه نواحی جنوبی مصـر و سـودان بـه شـمار مـی‌آمـد). پرواضح است که این مرد به یهودیت روی آورده بود، چرا که به جهت عبادت به اورشلیم آمده بود و اکنون عـازم وطن خود بود. همچنان که ارابه به پیش می‌رفت او صحیفه اشعیای نبی را مطالعـه مـی‌کـرد. روح بـدون لحظـه‌ای درنگ فیلیپس را هدایت نمود تا با آن ارابه همراه شود.

۸: ۳۰–۳۱ فیلیپس با سوالی صمیمانه باب گفتگو را می‌گشاید: «آیا می‌فهمی آنچه را می‌خوانی؟» خواجـه‌سـرا بی‌درنگ بر نیاز خود به راهنمایی شدن تأکید می‌ورزد و از فیلیپس دعوت می‌کند تا سوار شده با او بنشـیند. عـدم تعصب نژادی در این صحنه خوشایند است.

۸: ۳۲–۳۳ چقدر جالب بود که خواجه‌سرا بر حسب اتفاق اشـعیا بـاب ۵۳ را مطالعـه مـی‌کـرد کـه توصـیف بی‌نظیری در مورد مسیح رنج دیده است! چرا فیلیپس در این لحظه از مطالعه خواجـه‌سـرا در مـورد ایـن موضـوع خاص به وی نزدیک شد؟ سخنان اشعیا شخص فروتن و خاموشی را به تصویر می‌کشد که در مقابل دشمنان خود قرار دارد؛ کسی که روی عدالت و محاکمه عادلانه را ندید؛ و کسی که امیدی به خوشبختی نداشت زیرا در عنفوان میانسالی و در حالی که هنوز ازدواج نکرده بود کشته شد.

۸: ۳٤–۳۵ خواجه‌سرا در عجب بود که آیا اشعیا درباره خود سخن می‌گوید یا درباره کسی دیگر. مطمئناً ایـن سوال برای فیلیپس فرصت مناسبی ایجاد نمود به جهت بیان این موضوع که کلام خدا به طور کامـل در زنـدگی و مرگ عیسی ناصری به تحقق پیوسته است. تردیدی نیست هنگامی که خواجه‌سرای حبشی در اورشلیم بسر می‌برد در مورد شخصی عیسی نام شنیده باشد، اما مسلماً این گزارشات ابهاماتی برای او ایجاد کرده بود. اکنون خواجه‌سرا می‌آموزد که عیسی ناصری خادم رنجدیده یهوه است که اشعیا در مورد وی نوشته بود.

۸: ۳٦ بعید نیست که فیلیپس از تعمید مسیحی نیز برای خواجه‌سرای حبشی سخن گفته باشد، کـه بـه معنـای یکی شدن با مرگ و تدفین و قیام مسیح بود. در حالی که به آبی رسیدند، خواجه‌سرا بر نیاز خود به تعمیـد تأکیـد نمود.

۸: ۳۷ آیه ۳۷ از اکثر نسخه‌های یونانی عهد جدید حذف شده است. البته نه به خاطر اینکه تعلیم آن مغـایر بـا کتاب‌مقدس است؛ –چرا که ایمان به عیسی مسیح یقیناً شرط لازم تعمید محسوب می‌شود– بلکه تنها بدین دلیل که این آیه در بسیاری از اسناد اصلی عهد جدید یافت نمی‌شود.

۸: ۳۸ ارابه متوقف شد و فیلیپس، خواجه‌سرا را تعمید داد. این موضوع که تعمید توسط غوطه‌ور شدن در آب انجام می‌شده از این عبارت کاملاً مشهود است که آنها هر دو به آب فرود شدند و از آب بالا آمدند.

هر شخصی تحت تأثیر سادگی این مراسم قرار می‌گیرد. خارج از شهر و در جاده‌ای صحرایی، ایمانداری تعمید می‌یابد. کلیسا در آنجا حضور نداشت. هیچیک از رسولان در آنجا نبودند. تردیدی نیست که تنها ملازمان و خدمتکارانی که در کاروان حضور داشتند، تعمید ارباب خود را به چشم دیدند و پی بردند که اکنون دیگر او یکی از پیروان عیسی ناصری است.

۸: ۳۹ به محض اینکه تعمید پایان یافت، روح خداوند فیلیپس را برداشت. این امر از هدایت وی به یک موقعیت جغرافیایی دیگر سخن نمی‌گوید، بلکه سخن از یک انتقال ناگهانی و معجزه‌آسا است. هدف از این عمل این بود که خواجه‌سرا ایمان آوردن خود را نتیجه ابزارهای انسانی نداند، بلکه آن را از خود خداوند بداند.

زیبایی او بر من باشد،
تا در حالی که گمشده‌ای را می‌یابم،
وسیله را فراموش کنند
و او را ببینند.
ترجمه قطعه‌ای از کیت. بی. ویلکینسون (Kate B. Wilkinson)

خواجه‌سرا راه خود را به خوشی ادامه داد. هنگامی که از خداوند اطاعت می‌کنیم چنان شادی‌ای به ما دست می‌دهد که فراتر از هر احساس و هیجان خوشایند است.

۸: ٤٠ در این اثنا فیلیپس خدمت بشارت خود را در اشدود، شمال غزه و غرب اورشلیم، نزدیک کرانه ساحلی از سر می‌گیرد. او از آنجا کار خود را آغاز نمود تا به قیصریه رسید.

اما چه بر سر خواجه‌سرا آمد؟ دیگر فرصتی برای فیلیپس پیش نیامد تا کار خود را پیگیری نماید. تمام آن کاری که این مبشر می‌توانست انجام دهد این بود که او را به خدا و نوشته‌های عهد عتیق بسپارد. با این حال این شاگرد بدون تردید به اتیوپی بازگشت و فیض نجات‌بخش عیسی مسیح را برای همه شهادت داد.

نکاتی در باب تعمید ایمانداران

تعمید خواجه‌سرا که آن را از نظر گذراندیم یکی از عمده شواهدی است بر این امر که تعمید مسیحی در کلیسای اولیه تعلیم داده می‌شد و به اجرا در می‌آمد (۲: ۳۸؛ ۲۲: ١٦). این تعمید همچون تعمید یحیی نبود که نشانه توبه شخص باشد (۱۳: ٢٤؛ ۱۹: ٤)، بلکه اعترافی علنی به یکی شدن با مسیح بود.

تعمید همواره به دنبال ایمان آوردن شخص انجام می‌شد (۲: ٤١؛ ۸: ۱۲؛ ۱۸: ۸) و هم برای زنان بود و هم مردان؛ هم برای غیریهودیان و هم برای یهودیان. در کلام می‌خوانیم که اهل خانه نیز تعمید می‌یافتند (۱۰: ٤٧، ٤٨؛ ١٦: ١٥؛ ١٦: ٣٣) اما حداقل در دو جا ذکر شده که تمام اعضای خانواده ایمان آوردند. هیچگاه گفته نشده است که نوزادان نیز تعمید یافتند.

ایمانداران بلافاصله پس از ایمان آوردن تعمید می‌یافتند (۸: ۳۶؛ ۹: ۱۸؛ ۱۶: ۳۳). پرواضح است که تعمید آنها بر مبنای اعتراف ایمان به مسیح انجام می‌شد. نیازی نبود که برای اثبات حقیقت اعتراف آنها یک دوره آزمایش طی شود. البته شاید وجود خطر جفا مانع از آن می‌شد که مردم به راحتی اعتراف ایمان کنند.

این موضوع را که تعمید برای افراد ارزش نجات بخش نداشت می‌توان در روایت مربوط به شمعون مشاهده نمود (۸: ۱۳). او حتی پس از اعتراف ایمان و تعمید یافتن «در زهره تلخ و قید شرارت گرفتار بود» (۸: ۲۳) و «دل او در حضور خدا راست نبود» (۸: ۲۱).

همان گونه که ذکر شد تعمید با فرو رفتن در آب انجام می‌شد (۸: ۳۸، ۳۹). «فیلیپس با خواجه‌سرا هر دو به آب فرود شدند... چون از آب بالا آمدند...» حتی امروزه مدافعان تعمید توسط پاشیدن یا ریختن آب اذعان می‌دارند که شاگردان قرن اول با فرو بردن شخص در آب عمل تعمید را انجام می‌دادند.

به نظر تعمید دوم مفهوم بخشش گناهان را در بر داشته باشد. پطرس در روز پنطیکاست گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید...» (۲: ۲۸). و بعدها حنانیا به شائول گفت: «برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده...» (۲۲: ۱۶). در هر دو مورد به یهودیان گفته شده که تعمید یابند؛ هیچگاه از غیریهودیان خواسته نشده که به جهت آمرزش گناهان تعمید یابند. شخص یهودی با این تعمید علناً خود را از قوم اسرائیل که مسیح را رد نمود و مصلوب کرد جدا می‌سازد. مبنای بخشش او ایمان به خداوند عیسی بود. بهای بخشش او خون پربهای خداوند بود. تعمید آب تنها روش اعلان بخشش او بود، چرا که تعمید او به طور علنی وی را از زمینه یهودیت جدا کرده به زمینه مسیحیت پیوند می‌داد.

فرمول تعمید «به نام پدر، پسر و روح‌القدس» (متی ۲۸: ۱۹) در کتاب اعمال یافت نمی‌شود. سامریان (۸: ۱۶) و نیز شاگردان یحیی در نام خداوند عیسی تعمید می‌یافتند (۱۹: ۵). با این حال این امر بدان معنا نیست که قاعده همیشگی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. عبارت «به نام خداوند عیسی» احتمالاً به معنای «با اقتدار خداوند عیسی» است.

شاگردان یحیی دو بار تعمید یافتند – ابتدا توسط تعمید یحیی توبه نمودند، سپس به هنگام ایمان آوردن، با تعمید ایمانداران (۱۹: ۳، ۵). این امر روالی را برای کسانی مهیا می‌کند که قبلا تعمید یافته بودند اما نجات را نداشتند.

ج) ایمان آوردن سولس طرسوسی (۹: ۱–۳۱)

۹: ۱–۲ باب نهم نقطه عطفی را در کتاب اعمال رقم می‌زند. تا به اینجا پطرس با موعظه کلام به ملت اسرائیل از جایگاه اول برخوردار بود، اما از این پس پولس رسول به تدریج تبدیل به سرشناس‌ترین چهره می‌شود و انجیل نیز در سطح وسیعی در میان غیریهودیان گسترش می‌یابد.

احتمالاً سولس طرسوسی در این هنگام بالغ بر سی سال سن داشت. به طور کل ربی‌ها وی را یکی از متدین‌ترین افراد جوان در مذهب یهود می‌دانستند. از جهت غیرت مذهبی او از تمام همقطاران خود پیشی گرفته بود.

او با مشاهده رشد ایمان مسیحی که به طریقت مشهور بود، آن را تهدیدی علیه مذهب خود می‌شمرد. از این رو با قدرتی مهارناپذیر در پی نابودی این فرقه خطرناک برآمد. به عنوان مثال، او از رئیس کهنه حکم رسمی دریافت نمود تا در دمشق، سوریه به جستجوی شاگردان عیسی بپردازد و ایشان را بند نهاده، به جهت محاکمه و مجازات به اورشلیم ببرد.

۹: ۳-٦ گروه همسفران او به نزدیک دمشق رسیدند. ناگاه نور عظیمی از آسمان دور او درخشید و باعث شد پولس به زمین بیفتد. او آوازی شنید که بدو گفت: «ای شائول، ای شائول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟» هنگامی که شائول پرسید: «خداوندا، تو کیستی؟» در جواب به او گفته شد: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.»

برای درک بهتر احساسات سولس در این لحظه، لازم است به یاد آوریم که بر او مسلم شده بود که عیسی ناصری کشته شده و در یک قبر یهودی دفن شده بود. از آنجا که رهبر این فرقه کشته شده بود، چه بهتر که پیروان او نیز از بین بروند و آنگاه زمین از این مصیبت در امان خواهد بود.

حال پولس با قدرتی خرد کننده درمی‌یابد که عیسی نه تنها نمرده بلکه از مردگان برخاسته و به دست راست پدر در آسمان جلال یافته است! همین دیدار با نجات‌دهنده پرجلال بود که تمام اهداف و جهت‌گیری زندگی او را تغییر داد.

آن روز سولس آموخت هر گاه که بر شاگردان عیسی جفا رساند، در حقیقت بر خود خداوند جفا می‌کند. دردی که بر اعضای این بدن بر روی زمین عارض شده بود را سرِ بدن در آسمان حس می‌کرد.

سولس ابتدا تعلیم را آموخت و سپس نسبت به وظیفه خود توجیه شد. ابتدا او از خود شخص عیسی تعلیم یافت. پس به دمشق اعزام شد تا در آنجا نسبت به وظیفه خود آگاه شود.

۹: ۷-۹ آنانی که همسفر او بودند در این لحظه در بهت و حیرت فرو رفته بودند. آنها صدایی از آسمان شنیده بودند، اما نه آن واژه‌های دقیقی که سولس به گوش خود شنیده بود (۲۲: ۹). آنها خداوند را ندیده بودند؛ تنها سولس او را دیده بود و به رسالت خوانده شده بود.

این فریسی مغرور اکنون به دست دیگران به دمشق برده شد، جائی که سه روز نابینا باقی ماند. در این فاصله او چیزی نخورد و نیاشامید.

۹: ۱۰-۱٤ هر شخصی می‌تواند پیامدهای این جبر را بر مسیحیان دمشق در ذهن خود مجسم نماید. آنها می‌دانستند که سولس در راه است تا آنها را دستگیر نماید. آنها برای مداخله الهی دعا کرده بودند. حتی به خود این جرأت را داده بودند تا برای ایمان آوردن وی دعا نمایند. اما اکنون شنیده بودند که دشمن بزرگ ایمان، خود مسیحی شده است. باور چنین امری برایشان بسیار دشوار بود.

هنگامی که خداوند به حنانیا، یکی از ایمانداران دمشق گفت که به ملاقات سولس بـرود، او هرگونـه تـرس و اضطرابی را که نسبت به این مرد در دل داشت کنار نهاد. اما هنگامی که اطمینان یافت سـولس اکنـون بجـای جفـا رساندن دعا می‌کند به خانه یهودا در کوچه راست رفت.

۹: ۱۵–۱٦ خداوند برای سولس نقشه‌های عجیبی در نظر داشت، «... او ظرف برگزیده من اسـت تـا نـام مـرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد. زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمت‌ها برای نام من باید بکشد.» سولس پیش از هر چیز رسول امت‌ها بود، و این مأموریت او را به نزد سلاطین رهسپار خواهد ساخت. اما او نیز به هموطنان هم‌نژاد خود بشارت خواهد داد، و در این اثنا جفای بسیار متحمل خواهد شد.

۹: ۱۷–۱۸ حنانیا با نمایشی زیبا از محبت و فیض مسیحی، مشارکت کامل خود را با گذاردن دستها بـر وی و خطاب قرار دادن او به نام «ای برادر شائول» و توضیح علت آمدن خود، ظاهر ساخت.

این عمل او به این خاطر بود تا سولس بینایی یابد و از روح‌القدس پر شود. باید توجـه داشـت کـه در اینجـا روح‌القدس توسط دست گذاردن یک شاگرد ساده به سولس عطا شد. حنانیا همان شخصی است که مفسران آن را «فرد عامی» می‌نامند. اینکه خداوند در این امر شخصی را که در زمره رسولان نبـود بـه کـار گرفـت مسـلماً بـرای کسانی که امتیازات روحانی را به روحانیون محدود می‌کند ناخوشایند است.

هرگاه شخصی به طور حقیقی ایمان می‌آورد، همواره پیامدهای مشخصی در وی به تحقـق مـی‌پیونـدد. بـرای محک زدن اصالت ایمان شخص همواره نشانه‌هایی وجود دارند. در مورد سولس طرسوسی نیـز چنـین بـود. ایـن نشانه‌ها چه بودند؟ فرانسیس دبیلو. دیکسون (Francis W. Dixon) فهرستی از آنها را ارایه می‌کند:

۱. او خداوند را ملاقات کرده و صدایش را شنید (اعمال ۹: ٤–٦). او یک مکاشفه الهـی دریافـت کـرد. و تنهـا آن مکاشفه او را متقاعد ساخته و او را تبدیل به یک یوال‌کننده فروتن و یک شاگرد وقف شده کرد.
۲. اشتیاقی در وی پدید آمد تا از خداوند اطاعت نموده و اراده او را به جا آورد (اعمال ۹: ٦).
۳. او دعا کرد (اعمال ۹: ۱۱).
٤. او تعمید یافت (اعمال ۹: ۱۸).
۵. او در شراکت با خدا با قوم او متحد شد (اعمال ۹: ۱۹).
٦. او با قدرت موعظه نمود (اعمال ۹: ۲۰).
۷. او در فیض رشد نمود (اعمال ۹: ۲۲).

نکاتی در باب خدمت «ایمانداران عام»

یکی از مهم‌ترین درسهایی که می‌توانیم از کتاب اعمال بیاموزیم این است که مسیحیت یک حرکـت همگـانی است و مختص به یک طبقه یا قشر خاص همچون کاهنان یا روحانیون نیست، بلکه برای تمام ایمانداران است.

هارناک بر این باور است که

> بزرگترین روزهای اولیه کلیسا را معلمان و مبشران و رسولان به ارمغان نیاوردند، بلکه این پیروزیهـا پیامـد مأموریـت‌هـای غیررسمی بود.

دین اینگ (Dean Inge) نوشته است:

مسیحیت همچون یک مذهب عامی آغاز شد... آینده مسیحیت به همین ایمانداران معمولی بستگی دارد....

بریان گرین (Bryan Green) می‌نویسد:

اینده مسیحیت و بشارت به دنیا در دستان زنان و مردان عامی قرار دارد و نه در دستان خادمین حرفه‌ای مسیحیت.

لیتون فورد (Leighton Ford) می‌گوید:

کلیسایی که بشارت کلام را محدود به متخصصان می‌کند در حقیقت از هدف سرخود و الگوی جامع مسیحیان اولیه تعدی می‌ورزد.... بشارت وظیفه تمام کلیسا بود و نه «شخصیت‌های نامدار.»

و سرانجام جی. اِ. استوارت (J. A. Stewart) می‌نویسد:

هر عضو جماعت محلی با روابط شخصی خود جانی برای مسیح صید می‌کرد و سپس این نوزادان تازه متولد شده به کلیساهای محلی آورده می‌شدند و تعلیم یافته در ایمان به نجات دهنده تقویت می‌شدند. و آنها نیز بیرون رفته چنین عمل می‌کردند.

حقیقت مطلب این است که در کلیسای رسالتی نه شخص و نه روحانی یا خادمی عهده‌دار جماعت محلی نبود. یک کلیسای محلی به طور طبیعی شامل مقدسین، اسقفان و شماسان بود (فیلپیان ۱:۱). مقدسین در عهد جدید همه خادم بودند. اسقفان همان شماسان، ناظران یا راهنمایان امور روحانی بودند. شماسان همان خادمینی بودند که عهده‌دار امور مالی و دیگر امور کلیسای محلی بودند.

هیچیک از اسقفان یا مشایخ در مقام روحانی عمل نمی‌کردند. مجموعه‌ای از مشایخ در کنار یکدیگر به عنوان شبانان جماعت خود فعالیت می‌کردند.

اما ممکن است این سوال مطرح گردد، «رسولان، انبیاء، مبشرین، شبانان و معلمان چطور؟ آیا آنها افراد روحانی کلیسای اولیه نبودند؟» پاسخ این سوال در افسسیان ٤: ۱۲ یافت می‌شود. این عطا بدین جهت به کلیسا عطا شده بود تا مقدسین را تجهیز نماید که بتوانند از عهده خدمت برآیند و بدن مسیح را بسازند. هدف این نبود که آنها خود را همچون مقامات دایمی بر جماعتهای محلی تحمیل نمایند. بلکه تا هنگامی که کلیسای محلی روی پای خود بایستد به فعالیت خود ادامه دهند. سپس می‌توانستند جماعتی دیگر تأسیس کرده و به تقویت آن بپردازند.

بر طبق تاریخ شناسان کلیسا، نظام روحانیت در قرن دوم شکل گرفت. و در دوره اعمال شناخته شده نیست. این امر مانعی در برابر بشارت و توسعه کلیسا قلمداد می‌شده زیرا که عده بسیاری را به عده قلیلی وابسته می‌ساخت.

ایمانداران در عهد جدید نه تنها خادمین، بلکه کاهنان نیز هستند. آنها در مقام کاهنان مقدس توسط ایمان به طور دایمی به حضور خدا دسترسی دارند تا او را بپرستند (۱ پطرس ۲: ۵). ایمانداران در مقام کاهنان ملوکانه این حق را دارند تا فضایل او را که شما را از ظلمت به نور عجیب خود فراخوانده است اعلام نمایند (۱ پطرس ۲: ۹). کهانت تمام ایمانداران بدین معنا نیست که هر شخصی این حق را دارد تا به طور علنی به بشارت و تعلیم بپردازد؛

کهانت در درجه اول به پرستش و شهامت مربوط است. البته این امر به منزله این نیست که در کلیسا دیگر گروه خاصی از کاهنان بر پرستش و خدمت نظارت نداشته باشند.

۹: ۱۹–۲۵ شاگردان در دمشق با روی خوش سولس را پذیرفتند. دیری نپائید که او به کنایس راه یافت، و با شجاعت اعلام نمود که عیسی پسر خداست. شنوندگان یهودی در حیرت فرو رفته بودند. آنها می‌دانستند که سولس از نام عیسی متنفر است. حال او موعظه می‌کرد که عیسی خدا است! چگونه این امر ممکن بود؟

اینکه او در دیدار اول چقدر در دمشق ماند را ما نمی‌دانیم. با این حال از غلاطیان ۱: ۱۷ می‌آموزیم که او دمشق را ترک کرده برای مدت نامشخصی درعربستان بسر برد، و سپس به دمشق بازگشت. سفر به عربستان در چه قسمت از باب ۹ کتاب اعمال می‌تواند رخ داده باشد؟ احتمالاً بین آیات ۲۱ و ۲۲.

بسیاری از خادمین کهنه‌کار پیش از اینکه به بشارت اعزام شوند یک دوره تجربه بیابان یا عربستان را پشت سر نهاده‌اند.

سولس در عربستان این فرصت را داشت تا بر وقایع بزرگی که در زندگیش رخ داده است تمرکز نماید، مخصوصاً انجیل فیض خدا که به او سپرده شده بود. هنگامی که او به دمشق بازگشت (آیه ۲۲). وقتی او به دمشق بازگشت قادر بود یهودیان را در کنایس شگفت زده سازد. مبرهن سازد که عیسی همان مسیح اسرائیل است. این امر به قدری آنان را خشمگین ساخت که تصمیم گرفتند برعلیه وی شورا نمایند، او که زمانی مدافع آنها بود، اکنون «مرتد»، «خائن» و «یاغی» گشته بود. سولس در شب در زنبیلی گذاشته شد و از سوراخی که در دیوار شهر بود گریخت. این یک خروج خفت‌بار محسوب می‌شد، او به هر حال اکنون یک مرد شکسته بود، و مردان شکسته و فروتن به خاطر مسیح این خفت و خواری را که دیگران از آن اجتناب می‌ورزند متحمل می‌شوند.

۹: ۲۶–۳۰ از دیدگاه انسانی اورشلیم خطرناک‌ترین مکان برای سولس محسوب می‌شد. با این حال اطمینان از اینکه او در اراده خدا گام برمی‌دارد، به او اجازه می‌داد که به جهت سلامت شخصی خود این کار را بکند.

بر سر این موضوع که آیا این اولین دیدار سولس به عنوان یک مسیحی از اورشلیم بود یا اینکه دیداری دیگر سه سال پس از ایمان او رخ داده است (غلا ۱: ۱۸). موضوع بحث بوده است. او در دیدار اول خود از اورشلیم پطرس و یعقوب را ملاقات نمود و نه رسول دیگری. اینجا در آیه ۲۷ می‌خوانیم که برنابا او را... به نزد رسولان برد. مسلماً این آیه هم می‌تواند به این معنا باشد که او نزد پطرس و یعقوب برده شد یا اینکه نزد تمام رسولان. اگر مقصود تمام رسولان است پس این دیدار دوم ازاورشلیم است، که در جایی دیگر ذکر نشده است.

در ابتدا شاگردان در اورشلیم از پذیرفتن سولس بترسیدند، چرا که در صداقت اعتراف ایمان او شک داشتندو برنابا با اظهار صمیمیت با سولس ثابت نمود که واقعاً پسر تسلی (معنای برنابا) است و ایمان آوردن وی را برای دیگران بازگو نموده از شهادت جسورانه او برای مسیح در دمشق برای آنها سخن گفت. دیری نپائید که ایمانداران وقتی پی بردند او به دلیری موعظه می‌نمود اصالت ایمان او را باور نمودند. او در میان هلندِستیان با مخالفت روبرو شد. هنگامی که برادران دیدند که زندگی او در میان این یهودیان با خطر روبرو است، او را تا به بندر قیصریه همراهی کردند. او از آنجا به زادگاه خود در طرسوسی، حوالی کرانه جنوب شرقی آسیای صغیر رفت.

۹: ۳۱ سپس کلیساها در فلسطین نفس راحتی شیدند. دیگر زمان آن بود که حاصل کار خود را استحکام بخشند، و ببینند که مشارکت آنها چه در تعداد و چه از نظر روحانی رشد می‌یابد.

۳. کلیسا تا به اقصای جهان (۹: ۳۲- ۲۸: ۳۱)

الف) بشارت پطرس به امتها (۹: ۳۲- ۱۱: ۱۸)

۹: ۳۲-۳٤ اکنون با بازگشت روایت به سوی پطرس، او را در حال دیدار از ایمانداران در نقاط مختلف یهودیه می‌بینیم. او به لده شهری در شمال غربی اورشلیم و در مسیر یافا می‌آید. در آنجا او مفلوجی را می‌یابد که مدت هشت سال بر تخت خوابیده بود. پطرس او را به نام صدا می‌زد و به او اعلان می‌کند که عیسی مسیح او را شفا می‌دهد. اینیاس بی‌درنگ برخاست و بستر خود را جمع نمود. بسیار محتمل است که اینیاس هم حیات روحانی و هم شفای جسم را در یک آن دریافت نمود.

۹: ۳۵ این مفلوج شفا یافته در شهر لده و تمامی دشت سارون برای خداوند شهادتی شد. نتیجه این شد که بسیاری به سوی خداوند بازگشت کردند.

۹: ۳٦-۳۸ یافا بزرگترین شهر بندری فلسطین بود که در حدود ۳۰ مایلی شمال غربی اورشلیم و در کرانه دریای مدیترانه قرار داشت. در میان مسیحیان آنجا بانویی خوش‌قلب به نا طابیتا بود که به خاطر فراهم کردن پوشاک فقیران همه او را می‌شناختند. هنگامی که او به طور ناگهانی بمرد شاگردان پیامی فوری به لده فرستاده از پطرس خواستند بی‌درنگ به آنجا برود.

۹: ۳۹-٤۱ او به محض رسیدن به آنجا همه بیوه‌زنان را که با اندوه فراوان گریه می‌کردند و پیراهنها و جامه‌هایی که غزال برای آنها دوخته بود را به یکدیگر نشان می‌دادند. او از آنها خواست که آنجا را ترک نمایند، و سپس زانو زد و دعا کرد و به طابیتا فرمان داد که برخیزد. بی‌درنگ حیات به او بازگشت و به دوستان مسیحی خود پیوست.

۹: ٤۲ معجزه زنده شدن طابیتا چنان شهرت یافت که بسیاری به خداوند ایمان آوردند. با این حال از مقایسه بین آیه ٤۲ و ۳۵ چنین به نظر می‌رسد که از شفای اینیاس عده بیشتری ایمان آوردند تا زنده شدن طابیتا.

۹: ٤۳ پطرس روزی چند نزد دباغی شمعون نام توقف نمود. ذکر پیشه شمعون در اینجا قابل توجه است. یهودیان دباغی را پیشه بدنامی می‌دانستند. تماس دایمی بااجساد حیوانات مرده از نظر شرعی ناپاکی می‌آورد. این حقیقت که پطرس نزد شمعون ماند حاکی از آن است که پطرس دیگر در بند این رسوم یهودی نبود.

بارها خاطر نشان شده است که ما در این بابها ایمان آوردن یکی از اخلاف پسران نوح را پیش رو داریم. بدون تردید خواجه‌سرای حبشی از نسل حام بود (باب ۸) و سولس طرسوسی (باب ۹) فرزند سام. اکنون در باب ۱۰ یکی از افراد نسل یافث را پیش رو داریم. این رویداد شهادتی جالب توجه از این حقیقت که انجیل متعلق به

تمام نژادها و فرهنگها است و در مسیح تمام این تمایزها برداشته شده محسوب می‌شود. همان گونه که پطـرس در باب ۲ از کلید درهای ملکوت برای گشودن درهای ایمان به سوی یهودیان سود جست، در اینجا و برای امت‌ها نیز چنین می‌کند.

۱۰: ۱–۲ این باب در قیصریه، حدود سی مایل در شمال یافا آغاز می‌شود. کرنیلیوس یک افسر نظـامی رومـی بود. او در مقام یک یوزباشی حدود صدنفر زیر دست خود داشت. او به فوج ایطالیانی منسوب بود. پرهیزکـاری او حتی از شهرت نظامی او نیز برتر بود. او مردی متقی و خداترس بود، که سخاوتمندانه به فقیران قوم یهـود صـدقه می‌داد و دایماً دعا می‌نمود. رایری می‌گوید شاید او «یک نوآیین بود؛ به عبارتی او به خدای یهودیت و حاکمیت او اعتقاد داشت اما هنوز برای اینکه تبدیل به یک پیرو حقیقی شود اقدامی انجام نداده بود.»

نجات وی برای ما تردیدبرانگیز است. آن دسته که معتقدند او نجات یافته بود به آیات ۲ و ۳۵ اشاره می‌کنند، آنجا که پطرس با اشاره به کرنیلیوس می‌گوید: «هر که از او (خدا) ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.» آن گروه که معتقدند کرنیلیوس نجات نیافته بود به ۱۱: ۱٤ اشاره می‌کنند، آنجا که به نقل از فرشته وعده داده می‌شـود که پطرس سخنانی خواهد گفت که کرنیلیوس نجات خواهد یافت.

مامعتقدیم که کرنیلیوس نمونه‌ای است از انسانی که در نوری که خدا بدو بخشیده بود سلوک نمود. گرچه این نور برای نجات او کفایت نمی‌کرد، اما خدا بدو اطمینان بخشید که نور بیشتر انجیل بدو عطا خواهد شد. او پیش از دیدار پطرس اطمینان نجات نداشت، اما او با کسانی که خدای حقیقی را می‌پرستیدند صمیمی بود.

۱۰: ۳–۸ روزی نزدیک ساعت ۳ بعدازظهر، کرنیلیوس رویای آشکاری دید که فرشته خدا او را به نام خطاب می‌کند. او که یک غیریهودی بود، همچون یک یهودی از خدتم فرشتگان چندان مطلع نبـود، از ایـن رو او ترسـان گشت و پنداشت که فرشته خداوند است. فرشته به وی اطمینان بخشید که خـدا از دعاهـا و صـدقات او خشـنود است و سپس به وی گفت افرادی را در پی شمعون ملقب به پطرس که نزد دباغی شمعون نام مهمان است بفرستد. یوزباشی با اطاعت کامل دو نفر از نوکران خود را به همراه یک سپاهی کـه او نیـز انسـان خداترسـی بـود. در پـی پطرس فرستاد.

۱۰: ۹–۱٤ روز دیگر، نزدیک ظهر، پطرس به بام خانه شمعون در یافا رفت تا دعا کند. او در آن لحظه گرسـنه بود و خواست چیزی بخورد، اما در پایین مشغول آماده کردن غذا بودند. بدون تردید گرسـنگی او زمینـه را بـرای رویدادهای بعدی فراهم نمود. او از خود بیخود شد و ظرفی را چون چادر بزرگ دید که از چهار گوشه بسـته، بـه سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود، که دواب و وحوش... مرغان هوا و خزندگان چـه پـاک و نجـس در آن بـه چشم می‌خوردند. خطایب از آسمان به این رسول گرسنه رسید: «برخاسته، ذبح کن و بخود!» پطرس به یاد آورد که تورات موسی خوردن هرگونه جانور ناپاک را منع کرده بود، این تناقض تاریخی را به زبان آورد، «حاشا خداونـدا!» اسکورجی اظهار می‌دارد: «هر کس که بگوید حاشا، نباید هرگز بگوید خداوند و هـر کـس کـه حقیقتـاً مـی‌گویـد خداوند، هیچگاه نخواهد گفت حاشا.»

۱۰: ۱۵–۱٦ هنگامی که پطرس شرح داد که هیچگاه در گذشته غذای حرام نخورده است، خطابی از آسمان به وی رسید: «آنچه را که خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان» این گفتگو سه بار متوالی رخ داد و سپس آن ظرف به آسمان بالا برده شد.

پر واضح است که این رویا حاوی مفهومی عمیق‌تر از خوردن غذا، حلال و حرام است. مسلماً با ظهور ایمان مسیحی دیگر مراسم و مقررات مربوط به خوردن غذا ناکارآمد می‌نمود. او مفهوم حقیقی این رویا چنین بود: خدا می‌خواست در ایمان را به سوی امتها بگشاید. پطرس به عنوان یک یهودی همیشه امتها را نجس، بیگانه و خدانشناس می‌دانست. اما اکنون خدا می‌خواست کار جدیدی را آغاز نماید. امتها (که جانوارن و پرندگان ناپاک نمادی از آنها بودند) نیز باید به مانند یهودیان (جانوران و پرندگان حلال) روح‌القدس را می‌یافتند. اختلافات مذهبی و ملی باید کنار گذاشته می‌شد، تا تمام ایمانداران حقیقی در نام عیسی خداوند در مشارکت مسیحی از یک سطح برخوردار شوند.

۱۰: ۱۷–۲۳ الف در حالی که پطرس در دل خود بر این رویا تفکر می‌کرد، فرستادگان کرنیلیوس بر درگاه خانه رسیدند و او را جستجو نمودند. وی با هدایت روح‌القدس پایین آمده به نزد آنها رفت. هنگامی که او به مقصود آمدن آنها پی برد، ایشان را به خانه برده مهمانی نمود. سپس نوکران، ارباب خود را ستایش نموده گفتند: «وی مرد صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیکنام است.»

۱۰: ۲۳ ب–۲۹ پطرس فردای آن روز به همراه سه نوکر کرنیلیوس و چند نفر از برادران اهل یافا عازم قیصریه شد. به نظر می‌رسد که آنها یک روز تمام در سفر بودند، چرا که فردای آن روز به قیصریه رسیدند.

کرنیلیوس که انتظار آنها را می‌کشید، خویشان و دوستان خاص خود را خواند. هنگامی که پطرس رسید، یوزباشی به جهت احترام گذاشتن به وی بر پایهایش افتاد. پطرس این پرستش را نپذیرفت و تأکید نمود که او خود نیز انسان است. چقدر شایسته بود که «جانشینان» خودخوانده پطرس فروتنی او را سرمشق قرار داده و نمی‌گذاشتند که مردم در مقابل آنها زانو بزنند.

پطرس به محض وارد شدن به خانه جماعتی را دید که در آنجا جمع شده‌اند. او گفت که به عنوان یک یهودی روا نیست که وارد خانه اجنبی همچون این خانه شود، اما خدا بر او آشکار کرده که دیگر نباید غیریهودیان را نجس شمارد. سپس علت اینکه به دنبال وی فرستاده‌اند را جویا شد.

۱۰: ۳۰–۳۳ کرنیلیوس بی‌درنگ توضیح داد که چهار روز قبل فرشته‌ای را دیده که به وی اطمینان بخشید که دعاهایش مستجاب شده و او را هدایت نمود که به دنبال پطرس بفرستد. اشتیاق دل یک غیریهودی برای کلام خدا واقعاً تحسین‌برانگیز است. او گفت: «الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه که خدا به تو فرموده است بشنویم.» مطمئناً این روحیه باز و تعلیم‌پذیر هدیه الهی است.

۱۰: ۳٤–۳۵ پطرس سخن خود را با یک اعتراف صادقانه آغاز نمود. او تا بدین لحظه بر این باور بود که لطف خدا تنها شامل ملت اسرائیل است. حال او دریافته که ملیت شخص برای خدا مهم نیست، بلکه خدا به دنبال دل

صادق و فروتن است، حال می‌خواهد یهود باشد یا اجنبی. «از هر امتی، هر که از او بترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.»

در مورد آیه ۳۵ دو تفسیر اساسی وجود دارد:

۱- برخی بر این باورند که اگر شخصی حقیقتاً توبه نموده و در جستجوی خدا باشد، او نجات را یافته است، حتی اگر نام خداوند عیسی را نیز نشنیده باشد. استدلال آنها بر این تفکر استوار است که حتی اگر آن شخص چیزی از مرگ نیابتی مسیح نداند، اما با این حال خدا این را می‌داند و بر طبق این قربانی او را نجات می‌دهد و او ارزش کار مسیح را برای آن شخصی که ایمان حقیقی دارد محسوب می‌کند.

۲- دیدگاه دیگر این است که حتی اگر شخصی خداترس بوده و اعمال نیکو انجام دهد، او نجات نیافته است. نجات تنها از طریق ایمان به خداوند عیسی مسیح مهیا می‌شود. اما هنگامی که خدا انسانی را می‌یابد که در نور سلوک کرده و مستعد پذیرش خداوند است، او مطمئن است که آن شخص انجیل را می‌شنود و فرصت نجات برای او مهیا می‌شود.

ما بر این باوریم که تفسیر درست، دیدگاه دوم است.

۱۰: ۳۶-۳۸ سپس پطرس شنوندگان خود را خاطر نشان می‌سازد که پیغام انجیل ابتدا نزد بنی اسرائیل فرستاده شد، اما با این حال عیسی مسیح... خداوند همه است – چه یهود و چه غیریهود. مخاطبان او احتمالاً داستان عیسی ناصری را قبلاً شنیده بودند؛ آن سخن ابتدا از جلیل آغاز شد، هنگامی که یحیی تعمید می‌داد، و در تمامی یهودیه منتشر شد. این عیسی که به روح‌القدس مسح شده بود، زندگی خود را وقف دیگران نمود، و اعمال نیکو بجا آورده و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید.

۱۰: ۳۹-۴۱ رسولان بر جمیع حقایقی که عیس انجام داد شاهد بودند. آنها به همراه وی در مرز و بوم یهود و در اورشلیم سفر نمودند. علیرغم زندگی کامل او، انسانها او را بر صلیب کشیده کشتند. خدا او را در روز سوم از مردگان برخیزانید، و شهودی که خدا پیش برگزیده بود، وی را به چشم خود دیدند. تا آنجا که ما می‌دانیم، هیچیٔ شخص بی‌ایمانی عیسی مسیح را پس از قیام مشاهده نکرد. اما رسولان نه تنها او را دیده بلکه با وی خوردند و آشامیدند. مطمئناً این امر بیانگر این مطلب است که قیام بدن او ملموس، مادی و فیزیکی بوده است.

۱۰: ۴۲ خداوند پس از قیام خود به رسولان مأموریت داد تا اعلان نمایند که او داور زندگان و مردگان است. این آیه با این تعلیم که پدر تمام داوری را به پسر سپرده است مطابقت دارد (یوحنا ۵: ۲۲). البته این بدان معنا است که او در مقام پسر انسان بر یهود و غیریهود داوری خواهد نمود.

۱۰: ۴۳ اما پطرس در اینجا در مورد داوری سخن نمی‌گوید، بلکه او دارد عبارت باشکوهی از یک حقیقت انجیلی (evoregelical) را بر زبان می‌آورد، او شرح می‌دهد که چگونه می‌شود از داوری اجتناب کرد. همان گونه که جمیع انبیاء عهد عتیق گفته بودند، هر که به نام مسیح ایمان آورد، آمرزش گناهان را خواهد یافت. این ارمغان تنها خاص اسرائیل نیست، بلکه تمام جهان را شامل می‌شود. ایا مایل هستید بخشش گناهان را تجربه نمائید؟ پس به او ایمان آورید!

۱۰: ٤٤–٤٨ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد. آنها همه به زبانها متکلم شده، خدا را تمجید نمودند. این برای حاضران در خانه نشانی بود بر اینکه کرنیلیوس و اهل خانه‌اش روح‌القدس را یافته‌اند. حاضران یهودی‌زاده همه از اینکه می‌دیدند امت‌ها نیز می‌توانند روح‌القدس را بیبند در حیرت افتادند. اما پطرس به این نیز بسنده نکرد. او دریافته بود که خدا میان یهود و غیریهود تمایزی قایل نیست، از این رو اعلان نمود که اهل خانه کرنیلیوس باید تعمید یابند.

به این عبارت توجه نمایید: اینانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند. نجات این افراد غیریهودی به همان طریقی که یهودیان نجات یافته بودند، حاصل شد – ایمان ساده. هیچ صحبتی از حفظ شریعت، ختنه، یا دیگر رسوم در کار نبود.

نحوه دریافت روح‌القدس بر غیریهودیان را نیز مورد توجه قرار دهید:

۱. کلام را شنیدند، به عبارتی ایمان آوردند (آیه ٤٤).

۲. روح‌القدس را یافتند (آیه ٤٤، ٤٧).

۳. تعمید یافتند (آیه ٤٨).

این ترتیبی است که در مورد نزول روح بر یهود و هم غیریهود، هنگامی که خدا به خاطر نام خود انسانها را از تمام ملل دنیا فرامی‌خواند، حاکم است.

چندان جای تعجب نیست که پس از این کار عظیم روح خدا در قیصریه ایمانداران از پطرس خواهش نمایند روزی چند در آنجا توقف نماید.

۱۱: ۱–۳ این کلام به سرعت به یهودیه رسید که پطرس به امتها بشارت داده است و آنجا نجات یافته‌اند. از این رو، هنگامی که پطرس به اورشلیم بازگشت، از سوی اهل ختنه در مورد خوردن با غیریهودیان بازخواست شد. اهل ختنه دراینجا اشاره به کسانی دارد که یهودی زاده بوده و هنوز در بند انکار گذشته خود بودند. به عنوان مثال، آنها بر این باور بودند که غیریهودی برای اینکه بتواند از برکات کامل خداوند بهره‌مند شود باید ختنه شود. آنها هنوز گمان می‌کردند که خوردن پطرس با غیریهودیان عملی اشتباه بوده است.

۱۱: ٤–١٤ پطرس برای دفاع از این عمل خود شرح ساده‌ای از آنچه که رخ داده بود به دست داد – رویای ظرفی که نازل شد، ظهور فرشته بر کرنیلیوس، فرستادگان کرنیلیوس، فرمان روح‌القدس برای همکاری با آنها، و نزول روح‌القد بر امتها. از آنجا که خدا به طور مشخص و بارزی کار کرده بود، مخالفت و مقاومت با سخنان پطرس به منزله مخالفت با خداوند قلمداد می‌شد.

در پیغام پطرس نکات مختلف دیگری افزوده شده است، که در باب قبل به آنها اشاره نشده بود:

۱. او گفت که چادری... از آسمان مستقیماً به نزد او آمد (آیه ٥).

۲. او گفت که به آن نیک نگریست (آیه ٦).

۳. پطرس این را نیز می‌افزاید که شش برادر از یافا همراه او به قیصریه رفتند (آیه ١٢).

٤. در آیه ١٤ می‌خوانیم که فرشته به کرنیلیوس وعده داد که پطرس به او سخنانی خواهد گفت که بدانها او و تمامی اهل خانه‌اش نجات خواهند یافت. این آیه یکی از دلایل اصلی بر رد این موضوع است که کرنیلیوس پیش از ورود پطرس نجات نیافته بود.

١١: ١٥ بر طبق گزارش پطرس، به محض شروع سخنان او روح‌القدس بر غیریهودیان نازل شد. در اعمال ١٠: ٤٤ به نظر می‌رسد که نزول روح‌القدس پس از لحظاتی سخن گفتن رخ داده باشد. پر واضح است که او تازه شروع به سخن گفتن کرده بود که روح‌القدس جاری شد.

١١: ١٦ هنگامی که روح‌القدس بر امتها نازل شد، بی‌درنگ پطرس پنطیکاست را به خاطر آورد. سپس وعده خداوند را در دهن او تازه شد که «به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.» او دریافته بود که قسمتی از این وعده در پنطیکاست تحقق یافته بود و بار دیگر در این واقعه.

١١: ١٧ سپس پطرس با این سوال در مقابل طرفداران ختنه ایستاد: پس چون خدا خواسته تا روح خود را بر امتها بریزد، همان گونه که قبلاً بر یهودیانی که ایمان آورده بودند...، پس منِ پطرس که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟

١١: ١٨ گزارش پطرس این مسیحیان عبرانی را متقاعد ساخت. و آنجا پی بردند که دست خدا در تمام این امو دخالت داشته است و از این رو تغییر موضع دادند. دیگر اثری از اعتراضات آنها نبود. بلکه خدا را تمجید نمودند که به امتها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است.

ب) تأسیس کلیسا در انطاکیه (١١: ١٩-٣٠)

١١: ١٩ اکنون روایت به جفایی که به سبب شهادت استیفان عارض شده بود باز می‌گردد. به بیانی دیگر، وقایعی که در آیات بعدی شرح داده شده، پیش از ایمان آوردن کرنیلیوس رخ داده است.

آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفان بر پا شد متفرق شدند تا :

١- فنیقیه، سرزمین ساحلی باریک در امتداد شمال غربی دریای مدیترانه که شامل صور و صیدون (لبنان امروزی) می‌شد.

٢- قبرس، جزیره بزرگی در شمال غربی دریای مدیترانه.

٣- قیروان، شهری بندری در ساحل شمالی آفریقا (لیبی امروزی).

با این حال آنها انجیل را به هیچ کس به غیر از یهود و بس موعظه ننمودند.

١١: ٢٠-٢١ اما عده‌ای از ایمانداران قبرس و قیروان به انطاکیه رفته و در آ«جا خبرخوش را به یونانیان اعلان نمودند. بشارت آنها با برکت همراه بود و جمعی کثیر ایمان آورده به سوی خداوند بازگشت کردند. اف. دبلیو

گرانت می‌گوید: «بی‌اعتبار شدن مقام گرایی در تمام این وقایع قابل توجه است، ما حتی نام یکی از این افراد را نیز نمی‌دانیم.»

شناساندن مسیحیت به انطاکیه گامی مهم در راستای گسترش کلیسا به شمار می‌آمد. انطاکیه در مسیر رودخانه اُرُنتس در سوریه و شمال فلسطین واقع شده بود. این شهر سومین شهر امپراطوری روم قلمداد می‌شد و به آن «پاریس دنیای کهن» لقب داده‌اند. ازاینجا بود که بعدها پولس و همراهانش به سفر بشارتی خود ادامه داده خبرخوش را به گوش امتها رساندند.

۱۱: ۲۲-۲٤ هنگامی که خبر احیای روحانی به کلیسای اورشلیم رسید، تصمیم گرفته شد برنابای مهربان و خوش قلب به انطاکیه اعزام شود. این مرد دوست‌داشتنی در همان نگاه اول پی برد که خداوند به طرز عجیبی در میان غیریهودیان کار می‌کند، از این رو همه را نصیحت نمود که با جدیت به خداوند بپیوندند. چقدر خوشایند بود که این مرد صالح و پر از روح‌القدس و ایمان از این کلیسای نوپا دیدار کند! هنگامی که او در آ«جا بود گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند. البته اتحاد با کلیسای اورشلیم نیز حفظ می‌شد.

۱۱: ۲۵-۲٦ سپس برنابا سولس طرسوسی را به یاد آورد! او بود که سولس را به رسولان اورشلیم معرفی نمود. سپس سولس را به سرعت از شهر دور کردند تا از توطئه یهودیان در امان بماند. از آن هنگام تاکنون او در طرسوس به سر می‌برد. برنابا که مشتاق بود سولس را در امر خدمت ترغیب نماید و از سویی دیگر کلیسای انطاکیه را از تعلیم وی برخوردار سازد، برای طلب سولس به طرسوسی رفت و وی را به انطاکیه آورد. این گروه بی‌نظیر یکسال تمام با کلیسای آنجا کار کرده خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند.

در انطاکیه بود که برای اولین بار شاگردان به مسیحی مسحی شدند. تردیدی نیست که این لقب در آن هنگام مایه ننگ جامعه بود، اما از آن پس تمام کسانی که نجات دهنده را دوست دارند این نام را به خود گرفتند.

جی. ای. استوارت اظهار می‌دارد:

> اف. بی. میر (F.B. Meyer) گفته است: «انطاکیه برای همیشه در تاریخ مسیحیت نامی آشنا خواهد بود، زیرا که گروهی از شاگردان ناشناسی که مقامی در کلیسا نداشتند و به خاطر اذیت سولس از اورشلیم گریخته بودند، به خود جرأت دادند که انجیل را به یونانیان بشارت داده و ایمان آوردگان را بدون توجه به آیین ابتدایی یهودیت در یک کلیسا گرد هم آورند.»
>
> اگر این ایمانداران از سوی یک سازمان امروزی که خدمت تنها به یک فرد سپرده می‌شود اعزام می‌شدند، هیچگاه چنین دوره پیروزمندانه‌ای نصیب تاریخ کلیسا نمی‌شد. چقدر غم‌انگیز است که در یک کلیسای معمولی عطایای روح‌القدس مسکوت و پنهان باقی می‌مانند، چرا که ایماندار معمولی فرصت خدمت ندارد. تا زمانی که یک گروه کوچک از ایمانداران برای رسیدگی به خود یک شبان حقوق‌بگیر دارند، یک چیز همیشه ثابت است، و آن اینکه هیچگاه کلام بشارت داده نمی‌شود. خدا را شکر برای تمام معلمان داوطلب کانون شادی، و معلمان کتاب مقدس و افراد به اصطلاح معمولی کلیسا. اگر قرار بود که آنها برای خدمات خود حقوقی دریافت می‌کردند دیگر کلیسا در تأمین هزینه‌های خود عاجز می‌ماند.

۱۱: ۲۷-۳۰ گرچه انطاکیه تبدیل به مرکزی برای انتشار انجیل میان امت‌ها گردید. اما آن همواره با کلیسای اورشلیمف که مرکزی برای بشارت میان یهودیان بود، در تماس و مشارکت صمیمانه بود. واقعه بعدی تصویری است از این حقیقت.

در همین ایام بود که انبیایی از اورشلیم به انطاکیه آمدند. این انبیاء ایماندارانی بودند که روح‌القدس به آنها عطا را بخشیده بود که همچون دهان خدا عمل کنند. آنها مکاشفاتی از خدا دریافت می‌کردند و آنها را برای ایمانداران بازگو می‌نمودند. یکی از ایشان، اغابوس نام، پیشگویی کرد که قحطی شدیدی برتمامی ربع مسکون پدید خواهد آمد. این قحطی در ایام کلودیوس قیصر رخ داد. شاگردان در انطاکیه به سرعت تصمیم گرفتند اعانتی برای برادران مسیحی خود که ساکن یهودیه هستند بفرستند. این امر مطمئناً شهادتی تکان دهنده بود بر اینکه دیوار جدایی میان یهودیان و امت‌ها در حال فرو ریختن بود، و این عداوت تاریخی توسط صلیب مسیح از میان برداشته شد. فیض خدا در این شاگردان که به یکدلی، به طور خود انگیخته، و همه به یک اندازه دادند ظاهر شد. آنها هر یک بر حسب مقدور خود اعانتی دادند. اف. دبلیو گرانت با اندوه فراوان نوشته است: «امروز، به نظر می‌رسد هر یک اندکی از مازاد خود، و ثرتمندترین افراد به نسبت ثروت خود کمترین هدیه را بدهند.»

این مبلغ به دست برنابا و سولس نزد کشیشان فرستاده شد. این اولین باری است که نام کشیشان در چارچوب کلیسا به میان می‌آید. تفکر کشیشان برای یهودیان آشنا بود. چرا که در کنیسه نیز مشایخ بودند. نمی‌دانیم که این مردان چگونه در اورشلیم به این مقام منصوب شدند. در کلیساهای غیریهودی کشیشان را رسولان یا نمایندگان آنها برمی‌گزیدند (١٤: ٢٣؛ تیطس ١: ٥). صلاحیت‌های کشیشان در اول تیموتائوس ٣: ١–٧ و تیطس ١: ٦–٩ ذکر شده است.

پ) جفای هیرودیس و مرگ او (١٢: ١–٢٣)

١٢: ١–٢ حملات بی‌وقفه شیطان بر کلیسا ادامه یافت. این بار جفا از سوی هیرودیس پادشاه بود. او هیرودیس آگریپای اول، فرزند ارشد هیرودیس کبیر بود. کلودیوس امپراطور روم او را به پادشاهی یهودیه برگزیده بود. او که شریعت موسی را نگاه می‌داشت می‌خواست هر چه بیشتر یهودیان را خشنود سازد. او در تعاقب همین خط‌مش بود که دست تطاول بر بعضی از کلیساها دراز کرد و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.

او همان یعقوبی بود که به همراه یوحنا و پطرس در کوه تبدیل هیئت در کنار خداوندمان حضور داشت؛ و مادر او بود که درخواست نموده بود تا دو پسرش در پادشاهی مسیح درکنار مسیح بنشینند.

این باب بررسی زیبایی از طریق‌های خدا با قوم خود را به دست می‌دهد. یعقوب توسط دشمن کشته شد، اما پطرس به طرز معجزه‌اسایی رهایی یافت. منطق انسانی از خود می‌پرسد که چرا پطرس ترجیح داده شد. ایمان به حکمت و محبت خدا توکل دارد، چرا که می‌داند:

آن مصیبتی که خدا گرداند مبارک
منفعت است بهر ما
و آن منفعتی که باشد نامبارک
مصیبت است از بهر ما
و آن رأیی که در نظر ما هست خطا

همان نیکویی است بهر ما
اگر باشد اراده ناب خدا
فردریک دبلیو. فابر (Fredrick W. Faber)

۱۲: ۳-٤ قتل یعقوب چنان یهود را پسند افتاد که هیرودیس ترغیب شد که همان کار را با پطرس انجام دهد. با این حال ایام فطیر بود و قتل افراد در تعطیلات مذهبی چندان عمل شایسته‌ای محسوب نمی‌شد. همچنین یهودیان آن قدر درگیر مراسم خود بودند که به این کار چندان توجهی نمی‌کردند، از این رو هیرودیس دستور داد پطرس را در این فاصله در زندان نگاه دارند. شانزده سرباز در چهار دسته رباعی (متشکل از چهار سرباز) پطرس را نگهبانی می‌کردند.

۱۲: ۵ کلیسای اورشلیم پیوسته برای پطرس دعا می‌کرد، مخصوصاً اینکه مرگ یعقوب برای آنها مبرهن شده بود. جی. سی مورگان (G. C. Morgan) اظهار می‌دارد: «نیروی دعای صادقانه و پیوسته از هیرودیس و جهنم قوی-تر بود.»

۱۲: ٦-۱۱ در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی را داشت، پطرس در حالی که میان دو سرباز به زنجیر بسته شده بود، در خواب عمیقی فرو رفته بود.شخصی خفتن پطرس دراینجا را پیروزی ایمان نامیده است. شاید او این وعده خداوند را که حتی در روزهای پیری نیز زندگی خواهد کرد را به یاد می‌آورد (یوحنا ۲۱: ۱۸). و از این رو یقین داشت که هیرودیس نمی‌تواند پیش از موعد مقرر وی را به قتل رساند. ناگهان فرشته خداوند ظاهر شد، و نور عظیمی سلول زندان را در خود فرو گرفت. فرشته به پهلوی پطرس زد و به او گفت که بزودی برخیزد.

بی‌درنگ دستبندها فرو ریخت. فرشته با عبارات کوتاه و مختصر به پطرس گفت که لباس پوشیده و نعلین خود را بر پا کند و ردای خود را بپوشد و از عقب او برود. پطرس با بهت و حیرت از عقب فرشته روانه گردید. از قراولان اول و دوم زندان گذشتند. هنگامی که به دروازه آهنی رسیدند، آن به طور خودکار باز شد، گویی که چشم الکترونیکی دارد. پس از اینکه از یک کوچه گذشتند، فرشته محو شد، و پطرس به خود آمد و دریافت که خداوند به طرز معجزه‌آسایی او را از دست هیرودیس و یهودیان رهانیده است.

۱۲: ۱۲ پس چون دریافت که چه شده است، با خود اندیشید که احتمالاً شاگردان در خانه مریم مادر یوحنای ملقب به مرقس به دعا کردن مشغول هستند. احتمالاً جلسه دعای آنها بسیار طولانی بود، زیرا که رهایی پطرس از زندان در ساعات اولیه صبح رخ داده بود.

۱۲: ۱۳-۱۵ پطرس در خانه را کوبید و منتظر ماند. کنیزی رودانام (یونانی رُز) آمد تا بفهمد، اما هنگامی که شنید پطرس است آن قدر هیجان زده شد که نتوانست در را بگشاید! او دوان دوان بازگشت تا این خبرخوش را به کسانی که در حال دعا بودند اعلام نماید. آنها گمان بردند که او دیوانه شده است، و حتی او را دیوانه خطاب کردند، با این حال او تأکید کرد که حقیقتا پطرس پشت درب ایستاده است. آنها گفتند، «احتمالاً او باید فرشته محافظ او باشد.» اما او با قاطعیت می‌گفت که او پطرس است.

این ایمانداران همواره به خاطر دعاهای تردیدآمیز خود مورد انتقاد قرار گرفته‌اند؛ اما آنها از اینکه می‌دیدند دعاهایشان پاسخ داده شده است شگفت زده شده بودند. اما چنین انتقادهایی از روی آگاهی از وضعیت خودمان باشد. به جای اینکه از دیگران انتقاد کنیم، باید اطمینان یابیم که خدا حتی به دعاهایی که چاشنی ایمانشان کم است نیز جواب می‌دهد. ما همه بیشتر دوست داریم ایمانداران ناباور باشیم.

۱۲: ۱٦–۱۷ در این اثنا، پطرس بر درگاه ایستاده و در را می‌کوبید. و سرانجام هنگامی که در را گشودند او وارد شد و شک و تردید از آنها زایل گردید، و تبدیل به شادی فراوان گردید. او بلافاصله آنها را ساکت گردانید و شرح مختصری از رهایی از دست آنها داد، و از آنها خواست که یعقوب (احتمالاً پسر آلفائوس) و سایر برادران را آگاه سازند و از آنجا به جایی دیگر رفت. غیرممکن است که پی ببریم او در این هنگام به کجا رفته است.

۱۲: ۱۸، ۱۹ و چون صبح شد سربازان نگون‌بخت دیدند که پطرس در جای خود نیست و وحشت همه آنها را فرو گرفت. برای هیرودیس نی این تجربه تلخی محسوب می‌شد. سربازان پاسخ قانع‌کننده‌ای نداشتند. در حقیقت، احتمالاً ناتوانی آنها در توجیه این مسأله خشم پادشاه را بیشتر برانگیخت. از این رو او دستور داد که آنها را به قتل رسانند. از این رو او به قیصریه رفت تا غرور جریحه‌دار شده خود را تسکین بخشد.

۱۲: ۲۰ بنا به دلایلی که برای ما ناشناخته است، هیرودیس با اهل صور و صیدون که از بنادر تجاری آن روزگار بودند خشمگین شد. مردم این شهرها از ورود هیرودیس به قیصریه سود جسته به تملق و چاپلوسی در حضور او پرداختند. چرا که معیشت آنها به ورود گندم از یهودا بستگی داشت. از این رو بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را میانجی قرار داده، و از طریق وی خواهان احیای روابط دیپلماتیک شدند.

۱۲: ۲۱–۲۳ روزی هیرودیس در لباس و جواهرات ملوکانه بر تخت نشست تا برای مردم سخنرانی نماید. آنها با شور و هیجان فریاد سر می‌دادند، «آواز خداست نه!» او هیچ تلاشی در جهت رد این ادعا انجام نداد، و نه جلال را به خدا داد. از این رو، فرشته خداوند او را زد و بیماری وخیمی او را فرو گرفت و بمرد. این واقعه در سال ٤٤ م رخ داد.

بدینسان شخصی که یعقوب را به قتل رسانده بود تا یهودیان را خشنود سازد، به دست او که قادر است هم جسم را نابود ساخته و هم جان را به جهنم افکند کشته شد. هیرودیس آنچه خود کاشته بود را درو نمود.

ت) اولین سفر بشارتی پولس: غلاطیه (۱۲: ۲٤ – ۱٤: ۲۸)

۱۲: ۲٤ در آن هنگام انجیل پیوسته گسترش می‌یافت. خدا خشم انسان را به جهت حمد خود به کار گرفت، و باقی خشم را مهار می‌کند (مزمور ۷٦: ۱۰). او مشورت امتها را باطل می‌گرداند، اما مشورت خداوند قائم است (مزمور ۳۳: ۱۰، ۱۱).

۱۲: ۲۵ پس از اینکه سولس و برنابا مأموریت خود را در اورشلیم به پایان رساندند، و هدایایی که از انطاکیه به همراه داشتند را به دست ایمانداران در اورشلیم رساندند، به انطاکیه برگشته و یوحنای ملقب به مرقس، پسرخاله برنابا، را همراه خود بردند (کولسیان ٤: ۱۰). نمی‌دانیم که آیا برنابا و سولس به هنگام مرگ یعقوب، زندانی شدن پطرس و مرگ هیرودیس در اورشلیم بودند یا نه.

بسیاری از مفسران بر این باورند که باب ۱۳ شکاف بارزی بین کتاب اعمال ایجاد کرده است. برخی حتی فراتر رفته و ادامه کتاب از باب ۱۳ را جلد دوم کتاب اعمال برمی‌شمارند. از این پس پولس رسول جایگاه بارزی به خود می‌گیرد، و انطاکیه سوریه تبدیل به مرکزی برای انتشار انجیل میان غیریهودیان می‌شود.

۱۳: ۱ همان گونه که در باب ۱۱ خواندیم کلیسایی در انطاکیه شکل گرفته بود، به جای اینکه شخصی در این کلیسا به عنوان خادم یا شبان منصوب گردد، جماعت عطایای گوناگونی داشتند. به طور خاص در این کلیسا پنج نبی و معلم به چشم می‌خورد. همان گونه که قبلاً هم گفتیم نبی شخصی است که از روح‌القدس این عطا را دریافت نموده که مکاشفاتی از سوی خدا بر او نازل می‌شود و او نیز آنها را به جماعت ایمانداران بیان می‌کند. در حقیقت انبیأ دهان خداوند هستند، و غالبا می‌توانند وقایع آینده را پیشگویی کنند. معلمان اشخاصی هستند که توسط روح‌القدس این توانایی را یافته‌اند تا کلام خدا را به شکلی ساده و قابل فهم برای دیگران شرح داده و تفسیر نمایند.

اسامی انبیاء و معلمان بدین شرح است:

۱. برنابا. این خادم بی‌نظیر مسیح و همکار وفادار پولس را به شما معرفی نمودیم. در اینجا نام او قبل از همه ذکر شده است و شاید این بخاطر سابقه بیشتر او در ایمان و خدمت به مسیح باشد.

۲. شمعون ملقب به نیجر. ما از نام او چنین استنباط می‌کنیم که او یهودی‌زاده، یا شاید از جوامع یهودی افریقا بوده باشد.

۳. لوکیوس قیروانی. احتمالاً او از اولین کسانی بود که به انطاکیه آمده و خداوند عیسی را بشارت داد (۱۱: ۲۰).

٤. مناحم (همان محنایم عهدعتیق). از وی به عنوان برادر رضاعی هیرودیس تیتراخ نام برده شده است. جالب است که بدانیم او که با هیرودیس آنتیپاس شرور دوستی نزدیک داشت، یکی از اولین کسانی بود که به مسیح ایمان آورد. لقب تیتراک بیانگر این مهم است که هیرودیس بر بخش چهارم پادشاهی پدر خود سلطنت نمود.

۵. سولس. گرچه نام او در این فهرست آخرین نفر است، اما او تبدیل به تجسم زنده حقیقت شد، «آخرین، اولین خواهد شد.»

این پنج نفر بیانگر این حقیقت هستند که کلیسای اولیه کلیسای کاملاً یکپارچه بوده و رنگ پوست و نژاد در آن مطرح نبود. «معیار سنجش این بود که : مهم نیست که تو که هستی بلکه متعلق به چه کسی هستی.»

۱۳: ۲ این معلمین و انبیاء به جهت روزه و دعا گرد هم جمع شده بود، احتمالاً کلیسا نیز در کنار آنها بودند. از چارچوب متن چنین برمی‌اید که مقصود از عبارت در عبادت خدا و روزه مشغول بودند، این باشد که آنها وقت

خود را به دعا و شفاعت می‌پرداختند. آنها با روزه گرفتن خواسته‌های مشروع جسم را انکار کرده و خود را با تمرکز بیشتر به مسایل روحانی می‌سپردند.

چرا آنها برای دعا نمودن گرد هم می‌آمدند؟ آیا نامعقول است که بپنداریم آنها به خاطر باری که نسبت به بشارت دنیا بر دوش خود حس می‌کردند گرد هم می‌آمدند؟ ثبت کتاب مقدسی حاکی از آن است که ای یک دعای طولانی شبانه نبوده، بلکه یقیناً این دعا ماهیتی جدی و عمیق از یک «جلسه دعای» معمولی امروزی داشته است.

به هنگام دعا روح‌القدس به آنها گفت که برنابا و سولس را برای کار خاصی که در نظر داشت جدا نمایند. این موضوع بی‌گمان یکی از دلایل اثبات شخصیت روح‌القدس محسوب می‌شود. اگر این تنها یک تأثیر بود، محال بود که چنین توصیف شود. روح‌القدس چگونه پیغام خود را به انبیاء و معلمان منتقل می‌کرد؟ گرچه پاسخ مشخصی نمی‌توان به آن داد، اما احتمالاً روح‌القدس از طریق یکی از این انبیاء سخن گفته است – شمعون، لوکیوس یا مناحم.

در اینجا نام برنابا پیش از سولس ذکر شده است. اما هنگامی که آنها به انطاکیه بازگشتند این ترتیب برعکس شد.

این آیه در تاکید نقش روح‌القدس در هدایت کلیسای اولیه و حساسیت شاگردان به هدایت وی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۱۳: ۳ حتی پس از اینکه روح‌القدس اراده خود را آشکار نمود، آنها به دعا و روزه ادامه دادند. سپس شمعون، لوکیوس و مناحم بر برنابا و سولس دست گذاردند. این عمل به منزله منصوب نمودن شخص بر یک مقام خاص نبود، آنگونه که امروزه مقامات کلیسا برای تفویض اختیارات چنین کاری انجام می‌دهند. بلکه این تنها نمادی از مشارکت آنها در مأموریتی که روح‌القدس آنها را بدان فراخوانده است. چنین عقیده‌ای که منصوب کردن اشخاص به مقامی خاص را تبدیل به یک رسم کرده است، که طی آن اختیارات انجام مراسم مقدس و دیگر وظائف کلیسایی به یک شخص اعطا می‌شود هیچ مبنایی در عهد جدید ندارد. بارنهاوس (Barnhouse) اظهار می‌دارد:

> خطای بزرگ ما در روشهای امروزی انجام امور کلیسایی این است که تنها از یک شخص تمام عطایایی که برای رهبری لازم است را انتظار داریم. از این رو، ممکن است کلیسایی چند صد نفر عضو داشته باشد اما تنها یک نفر شبان آن باشد. از او انتظار می‌رود که موعظه کرده، تسلی دهد و غیره. در حقیقت معمولاً بر این باورند که از هشت عطایی که در رومیان ۱۲: ٦–۸ ذکر شده است هفت عطا از وظائف خادم منصوب شده است، در حالی که سهم جماعت تنها عطای هستم است. عطای جماعت چیست؟ عطای آنها پرداخت هدایا است. اما چنین چیزی در اینجا ناکارآمد است.
>
> ممکن است شخصی از خود بپرسد که آیا یک عضو معمولی می‌تواند موعظه نماید؟ تردیدی نیست که هر گاه که یک عضو معمولی از کلام خدا پیغامی دریافت نماید او باید این عطا را به کار برده و در هر فرصتی آن را بیان کند. رشد اعضای معمولی بسیار حائز اهمیت و گامی در جهت صحیح می‌باشد – در راستای طریق عهد جدیدی انجام امور.

باید به خاطر آوریم که برنابا و سولس حدود هشت سال قبل از این زمان در خدمت خداوند بودند. آنها در خدمت مسیح تازه کار نبودند. آنها «دستگذاری دستهای سوراخ شده» را تجربه کرده بودند. اکنون خادمین همکار

آنها در انطاکیه با این عمل تنها اتحاد خود را با این مأموریت خاص یعنی بشارت انجیل به غیریهودیان ابراز می‌کردند.

عبارت روانه نمودند، تنها همان مفهوم تحت‌اللفظی، «آنها را مرخص نمودند» یا برای کار «مرخص نمودند» است.

۱۳: ٤ این آیه آغاز سفر اول بشارتی پولس است. وقایع این سفر تا باب ١٤: ٢٦ ادامه دارد. هدف این سفر بیشتر بشارت به آسیای صغیر بود. سفر دوم بشارتی انجیل را به یونان برد. سفر سوم بشارتی شامل بازدید از کلیساهای آسیای صغیر و یونان بود، اما بیشتر روی ایالت آسیا و شهر افسس متمرکز بود. زحمات پولس یک دوره زمانی پانزده ساله را در برمی‌گیرد (برای اینکه بهتر بتوانیم سفرهای پولس را دنبال نماییم، مکانهایی که او از آنجا دیدار کرده را برای بار اول با حروف درشت‌تر چاپ کرده‌ایم).

این دو خادم شجاع مسیح ابتدا از انطاکیه سوریه به سلوکیه رفتند، یک شهر بندری در حدود ١٦ مایلی انطاکیه. آنها از آنجا از راه دریا به جزیره قبرس رفتند.

۱۳: ٥ آنها پس از اینکه وارد سلامیس، در ساحل شرقی قبرس شدند از کنایس مختلفی دیدار کرده و کلام خدا را در آنجا موعظه کردند. معمولاً در کنایس رسم بود که به هر شخصی فرصتی می‌دادند تا کلام خدا را خوانده و آن را تشریح نماید. در این هنگام یوحنای مرقس نیز ملازم ایشان بود. برنابا و سولس با رفتن به کنایس در واقع این دستور الهی که انجیل ابتدا باید به گوش یهود برسد را اجرا می‌کردند.

۱۳: ٦ انها از سلامیس حرکت کرده و تمام طول جزیره را طی کرده تا به پافس در ساحل غربی قبرس رسیدند. سلامیس بزرگترین شهر تجاری جزیره بود و پافس پایتخت آن.

۱۳: ۷–۸ در آنجا شخصی یهودی به نام باریشوع را دیدند که نبی کاذب و جادوگر بود (باریشوع به معنی پسر عیسی یا اریشوع). این جادوگر صمیمیت خاصی با سرجیوس پولس، والی رومی یا مقام اجرایی جزیره داشت. والی جزیره مردی فهیم توصیف شده است. هنگامی که این مرد برنابا و سولس را طلب نمود تا نزد او بیایند کلام خدا را به وی تعلیم دهند، آن جادوگر سعی نمود تا در این امر دخالت نماید، احتمالاً او توسط شریر هدایت می‌شد تا در برابر انجیل مانع ایجاد کند.

در آیه ۸ او علیما نامیده شده است که به معنای «مرد دانا» است. یقیناً این اسم بی‌سیمایی است.

۱۳: ۱۹–۱۰ سولس که می‌دانست سرجیوس پولس مشتاقانه در پی حقیقت است، و از سویی دیگر جادوگر دشمن حقیقت، با بی‌پروایی او را توبیخ نمود. در اینجا به صراحت بیان شده است که سولس پر از روح‌القدس شد، تا مبادا کسی چنین تصور کند که وی به قوت جسم این سخنان را به زبان آورد. سولس به دقت به چشمان جادوگر خیره شده و او را محکوم نمود که از هر نوع مکر و خباثت پر است. سولس فریب نام باریشوع را نخورد، او آن نقاب را فرو ریخت و علیما را فرزند ابلیس خواند. آن جادوگر دشمن هر راستی بود و بی‌وقفه در جهت تحریف حقیقت خدا تلاش می‌کرد.

۱۳: ۱۱ سولس با اقتدار تأدیب‌آمیزی که به عنوان یک رسول در وی نهاده شده بود، اعلان نمود که علیما برای مدتی به نابینایی دچار خواهد شد. از آنجا که او سعی نموده بود دیگران همچون والی جزیره را در تاریکی روحانی نگاه دارد، او خود با ابتلا به نابینایی جسمی تنبیه گردید. در همان ساعت، غشاوه و تاریکی او را فرو گرفت، و او کورمال کورمال به اطراف خود می‌گشت و سعی می‌نمود شخصی را یافته تا او را راهنمایی کند.

می‌توان علیما را تصویری از ملت اسرائیل برشمرد، که نه تنها عیسی خداوند را نمی‌پذیرفتند، بلکه دیگران را نیز از این کار باز می‌داشتند. نتیجه آن شد که خدا چشمان عدالت اسرائیل را بست، البته برای مدتی. در نهایت بقیت توبه کار ملت اسرائیل به سوی عیسی بازگشته و به مسیح بودن او ایمان خواهند آورد.

۱۳: ۱۲ پر واضح است که والی تحت تأثیر این تنبیه الهی قرار گرفت، اما بیش از همه او تحت تأثیر تعلیم برنابا و سولس قرار گرفته بود. او تبدیل به یک ایماندار حقیقی به خداوند عیسی گردید، و این اولین نشان فیض در اولین سفر بشارتی بود.

توجه نمایید که لوقا در این روایت (آیه ۹) از نام غیریهودی سولس استفاده می‌کند تا نام یهودی شائول. و استفاده از نام پولس اشاره‌ای است به گسترش روزافزون انجیل در میان غیریهودیان.

۱۳: ۱۳ این حقیقت که پولس دراینجا جایگاه بارزی به خود می‌گیرد در عبارت پولس و رفقایش کاملاً مشهود است. آنها از راه دریایی از پافس به سوی شمال غربی و پرجه پمفلیه حرکت کردند. پمفلیه یک ایالت رومی در ساحل شمالی آسیای صغیر بود. پرجه پایتخت آن بود، و هفت مایل دورتر از دریا و در امتداد رودخانه سستروس (Cestrus) واقع شده بود.

هنگامی که آنها به پرجه رسیدند یوحنای مرقس از آنها جدا شده و به اورشلیم بازگشت. شاید او از بشارت انجیل به غیریهودیان چندان لذت نمی‌برد. پولس این جدایی او را پشت کردن به خدمت دانست و از اینجهت اجازه نداد که مرقس در سفر دوم او را همراهی کند. این امر شکافی بین پولس و برنابا ایجاد کرد، که باعث شد آنها راه خود را از یکدیگر جدا سازند (۱۵: ۳۶–۳۹). سرانجام مرقس اعتماد پولس رسول را به خود جلب نمود (۲ تموتائوس ٤: ۱۱).

جزئیات دیگری در مورد سفر به پرجه ثبت نشده است.

۱۳: ١٤–۱۵ ایستگاه بعدی انطاکیه پسیدیه بود. این شهر تقریبا در یکصد مایلی شمال پرجه واقع شده بود. باری دیگر این دو منادی صلیب در روز سبت به کنیسه رفتند. پس از اینکه از کتب مقدسه خوانده شد، روسای کهنه دریافتند که این میهمانان یهودی هستند و از آنها سوال نمودند که آیا کلامی نصیحت‌آمیز برای قوم دارند. آزادی اعلان حقیقت انجیل در کنایس نباید برای مدت زیادی ادامه می‌یافت.

۱۳: ١٦ پولس که نمی‌خواست این فرصت عالی بشارت انجیل را از دست دهد، برپا ایستاده و در کنیسه شروع به سخن گفتن کرد. طرح اصلی خطابه او این بود که با بیان تاریخ یهود بستری فراهم سازد تا شنوندگان یهودی خود را به وقایع زندگی و خدمت مسیح ارتباط دهد، و سپس به تأکید فراوان به قیام مسیح تأکید ورزد، و آمرزش گناهان از طریق نجات دهنده را اعلان نماید و آنها را از خطر نپذیرفتن وی آگاه سازد.

۱۳: ۱۷ خدا به مدت چهل سال در بیابان متحمل حرکات قوم اسرائیل شد. فعلی که بـه متحمـل شـد ترجمـه شده است، از واژ•ای مشتق شده است که بیشتر بار معنایی مثبت دارد، یعنی نیازهای شخصی را بـرآورده سـاختن. خداوند علی رغم شِکوِه و شکایتهای اسرائیل خواسته آنها را برآورده می‌ساخت.

۱۳: ۱۸

۱۳: ۱۹–۲۲ چهارصد و پنجاه سالی که پولس در اینجا ذکر می‌کند احتمالاً برمی‌گردد به دوران پارتریارخهـا و تا دوره داوران را در برمی‌گیرد.

پس از ورود آنها به کنعان تا زمان سموئیل نبـی... خـدا داوران را بـه قـوم داد. و چـون پادشـاهی خواسـتند، همچون دیگر امتها، خدا شائول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد؛ و او به مدت چهل سـال بـر آنها سلطنت نمود. شائول به خاطر نااطاعتی از مسند حکومت برداشته شد و داود به جای او برانگیختـه شـد. خـدا برای داود ارزش بسیاری قایل بود و او را مرغوب دل خود یافت که به تمامی اراده او عمل می‌کند. آیه ۲۲ با نقل - قول‌هایی از مزمور ۸۹: ۲۰ و ۱ سموئیل ۱۳: ۱٤ همراه است.

۱۳: ۲۳ پولس به نرمی موضوع را از داود، به ذریت او یعنی عیسی تغییر می‌دهد. همان گونه کـه شخصـی در این خصوص گفته است: « تمام راه‌ها در موعظه پولس به مسیح ختم می‌شد. » شاید ما قدر این را ندانیم که چقدر شجاعت لازم است که به قوم اسرائیل اعلان کنیم عیسی همان نجات دهنده‌ای است که خـدا بـه آنهـا وعـده داده است. آنها عادت نداشتند که از این چارچوب به عیسی نگاه کنند!

۱۳: ۲٤ پس از این مقدمه کوتاه پولس به خدمت یحیی تعمیددهنده باز می‌گردد. پیش از آمدن مسیح (مقصود پیش از آغاز خدمت او است)، یحیی تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود. این بدان معنا اسـت کـه او آمدن مسیح را اعلان نموده بود، و به قوم گفته بود که با توبه کردن برای آمدن او آماده شوند. آنها باید با تعمیـد یافتن در رود اردن توبه خود را نشان می‌دادند.

۱۳: ۲۵ یحیی حتی برای یک دقیقه هم به خود اجازه نداد که خود را مسیح موعود بپندارد. او حتی تا روزهای پایانی خدمت خود اصرار می‌ورزید که او آن شخص نیست که انبیاء در مورد آمدنش پیشـگویی کـرده بودنـد. در حقیقت او حتی لایق گشادن نعلین او نبود، همان کسی که آمدنش را خود اعلان کرده بود.

۱۳: ۲٦ پولس شنوندگان خود را برادران و ابنای آل ابراهیم خطاب قرار داد، و به آنها یادآوری نمود که کـلام این نجات ابتدا نزد ملت اسرائیل فرستاده شد. عیسی برای گوسفند گمشده خانه اسرائیل آمده بود. خدا به شاگردان گفته بود که ابتدا این پیغام را به گوش آنها برسانند.

۱۳: ۲۷–۲۸ اما قوم دراورشلیم، و روسای ایشان او را به عنوان همان مسیحای موعود نشناختند. پی نبردند که او همان کسی است که انبیاء درباره او نوشته‌اند. هنگامی که آنها پیشگویی‌هایی که راجع به مسیح شـده بـود را در هر سبت می‌شنیدند، تصور نمی‌کردند که این سخنان در مورد عیسی ناصری باشد. درعوض آنها با فتـوی دادن بـر

وی همان کلام را اجرا کردند. و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، او را به پیلاطس تسلیم نمودند تا کشته شود.

۱۳: ۲۹ در قسمت اول این آیه ضمیر سوم شخص جمع (آنها) اشاره به آن دسته از قوم یهود دارد که با نپذیرفتن مسیح پیشگویی‌های کلام را اجرا کردند. در قسمت دوم این آیه ضمیر سوم شخص جمع اشاره دارد به یوسف اهل رامه و نیقودیموس که با محبت فراوان جسد خداوند عیسی را دفن نمودند.

۱۳: ۳۰-۳۱ این حقیقت که عیسی از میان مردگان برخاست به وضوح در این آیه نشان داده شده است. و آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند هنوز زنده بودند و شهادت آنها را نمی‌شد انکار کرد.

۱۳: ۳۲-۳۳ سپس پولس رسول اعلان نمود که وعده مسیح که به پدران ما در عهد عتیق داده شد در عیسی تحقق یافت. این وعده ابتدا در تولد او در بیت‌لحم به حقیقت پیوست. پولس تولد مسیح را تحقق مزمور ۲: ۷ بر شمرد، جایی که خدا می‌گوید، «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.» البته این آیه بدان معنا نیست که عیسی از هنگامی که در بیت‌لحم به این دنیا آمد پسر خدا شد. او از ازل پسر خدا بود، اما در تجسم به عنوان پسر خدا خود را ظاهر ساخت. مزمور ۲: ۷ نباید دلیلی بر انکار ازلیت پسر بودن مسیح به کار رود.

۱۳: ۳٤ آیه ۳٤ به قیام خداوند عیسی می‌پردازد. خدا او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود. پولس سپس از اشعیا ۵۵: ۳ نقل می‌کند: «به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.» درک این نقل قول برای خواننده عادی کمی دشوار است. بین این آیه در اشعیا و قیام مسیح چه ارتباطی می‌تواند وجود داشته باشد؟ چگونه می‌شود که قیام نجات دهنده با عهد خدا با داود ارتباط داشته باشد؟

خدا به داود وعده یک پادشاهی ابدی داد و اینکه از ذریت او شخصی تا ابد بر این تخت خواهد نشست. در این بین داود درگذشت و جسد او به خاک بازگشت. پادشاهی او پس از مدتی پایدار ماند، اما پس از آن اسرائیل به مدت چهارصد سال روی پادشاه به خود ندید. نسل داود ادامه یافت تا اینکه پس از سالها به عیسی ناصری رسید. او از طریق یوسف تمام حقوق قانونی تاج و تخت داود را به ارث برد. گرچه یوسف پدر واقعی او نبود اما از نظر شرع و قانونی پدر او محسوب می‌شد. خداوند عیسی از طریق مریم نیز یکی از فرزندان داود محسوب می‌شد.

پولس تأکید می‌ورزد که برکات قدوسی که به داود وعده داده شده است همه در مسیح تحقق می‌یابد. او ذریت داود است که بر تخت داود خواهد نشست. از آنجایی که او از مردگان برخاسته است و با قدرت تا به ابد به حیات خود ادامه می‌دهد؛ جنبه‌های ابدی عهد خدا با داود در مسیح جامه عمل می‌پوشد.

۱۳: ۳۵ این موضوع باری دیگر در آیه ۳۵، جایی که پولس رسول از مزمور ۱٦: ۱۰ نقل می‌کند، مورد تأکید قرار می‌گیرد، «تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند.» به عبارتی دیگر از آنجایی که خداوند عیسی از مردگان برخاسته بود، مرگ دیگر بر او قدرتی نداشت. او دیگر مرگ را نخواهد دید، و نه بدن او فساد را.

۱۳: ۳۶-۳۷ گرچه داود مزمور ۱۶: ۱۰ را خود به زبان آورد، ولی او نمی‌توانسته در مورد خود سخن گفته باشد. چونکه داود در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، درگذشت، و جسد او به خاک بازگشت نمود. اما خداوند عیسی در روز سوم از مردگان برخاست، پیش از اینکه جسد او فساد را ببیند.

۱۳: ۳۸ پولس بر مبنای کار مسیح که قیام او مهر تأیید الهی بر آن بود، اکنون قادر بود آمرزش گناهان را همچون یک حقیقت زنده به ایشان معرفی نماید. به سخنان او توجه نمایید: «به وساطت او به ما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود.»

۱۳: ۳۹ اما موضوع حتی فراتر از این بود. همچنین پولس اکنون می‌توانست عادل شمردگی کامل و رایگان را به آنها اعلان نماید. این آن چیزی بود که شریعت موسی هرگز نمی‌توانست به آن جامه عمل بپوشاند.

عادل شمردگی عمل خداست که طی آن او گناهکارانی را که پسر او را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود بپذیرند عادل محسوب کرده و آن را اعلام می‌نماید. این یک عمل قانونی است که در نظر خدا به حقیقت می‌پیوندد و طی این عمل شخص گناهکار از هرگونه اتهامی که بر وی است مبری می‌شود. خدا می‌تواند شخص گناهکار را به طور منصفانه تبرئه نماید، چرا که مجازات گناهان او به طور کامل توسط عمل نیابتی خداوند عیسی مسیح بر روی صلیب پرداخت شده است.

در نگاه اول، ممکن است چنین به نظر برسد که شریعت موسی تنها می‌تواند در برخی زمینه‌ها عدالت را به ارمغان آورد، اما شخص می‌تواند توسط مسیح در بسیاری از زمینه‌های دیگر نیز عادل شمرده شود. شریعت هرگز نمی‌توانست حتی یک نفر را عادل گرداند؛ آن فقط می‌توانست محکوم کند. مقصود پولس در اینجا این است که انسان می‌تواند توسط ایمان به مسیح از هر اتهامی که بر وی وارد شده است عادل شمرده شود – بی‌گناهی‌ای که شریعت موسی هیچگاه نمی‌توانست به ارمغان بیاورد.

۱۳: ۴۰-۴۱ سپس پولس پسغام خود را با این هشدار جدی به پایان می‌رساند که ممکن است هر کس وسوسه شود تا ارمغان نجات خدا را بپذیرد. او از حبقوق ۱: ۵ نقل می‌کند (و شاید قسمتهایی از اشعیا ۲۹: ۱۴ و امثال ۱: ۲۴-۳۱)، در آنجا که خدا حقیر شمارندگان کلام خود را هشدار می‌دهد به اینکه چنان وحشتی بر آنها عارض خواهد کرد که هر چند پیش‌تر به آنها گفته بود اما آن را تصدیق نخواهند کرد. احتمالاً این پیشگویی به ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی در روزگاری که پولس در آن بسر می‌برد اشاره دارد، اما همچنین می‌تواند اشاره به داوری ابدی کسانی باشد که پسر او را نمی‌پذیرند.

۱۳: ۴۲-۴۳ هنگامی که جلسه کنیسه به پایان رسید، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست که به یهودیت روی آورده بودند با اشتیاق فراوان از عقب پولس و برنابا افتادند. این دو خادم خداوند آنها را به سخنان صمیمانه تشویق نمودند که به فیض خدا ثابت باشند.

۱۳: ۴۴ یک هفته بعد پولس وبرنابا به کنیسه بازگشتند تا به سخنان خود ادامه دهند. قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. خدمت این دو مبشر فداکار تأثیر عمیقی بر بسیاری از مردم بر جای نهاد.

۱۳: ٤٥ با این حال محبوبیت این « پیغام غریب » باعث شد یهود از حسد و خشم پر شوند. آنها آشکارا به مخالفت با پولس برخاستند و با سخنان عنان گسیخته به آنان هجوم آوردند.

۱۳: ٤٦-٤٧ پولس و برنابا به همین سادگی نترسیدند. آنها شرح دادند که آنها ابتدا باید این پیغام را به یهودیان اعلام می‌کردند. با این حال از آنجایی که آنها این پیغام را نپذیرفته بودند و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمرده بودند. این مبشرین اعلان نمودند که پیغام انجیل را به امتها خواهند رساند. اگر برای جدایی از سنت یهود چنین اجازه‌ای لازم بود، پس سخنان اشعیا ٤٩: ٦ باید به تحقق می‌پیوست. در حقیقت خدا در این آیه از مسیح سخن می‌گوید: «تو را نور امتها ساختم تا الی اقصای زمین منشاء نجات باشی.» اما روح خدا به خادمین مسیح اجازه می‌دهد تا این سخنان را درباره خود برشمرند. چرا که نور و نجات توسط آنها به امتهای غیریهودی خواهید رسید.

۱۳: ٤٨ گرچه اعلان نجات برای امتها یهودیان را خشمگین ساخت، در عوض شادی بسیاری در میان امتها پدید آورد. تمام کسانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند ایمان آوردند. این آیه عبارت ساده‌ای از برگزیدگی مقتدرانه خدا است. باید به ارزش ظاهری این آیه پی برد و بدان ایمان آورد. به طور قطع کتاب مقدس این تعلیم را می‌دهد که خدا پیش از بنیاد عالم عده‌ای را برای ایمان به مسیح برگزیده بود. البته از سویی دیگر این آیه در برگیرنده این تعلیم نیز است که انسان از نظر اخلاقی آزاد است که خداوند عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفته و نجات یابد. برگزیدگی الهی و مسئولیت انسان هر دو از حقایق کتاب مقدس هستند، و هر دو باید به یک اندازه مورد تأکید قرار گیرند. در حالی که به نظر می‌رسد در ذهن انسان بین این دو تضادی وجود داشته باشد، باید گفت در نظر خدا هیچیک دیگری را نقض نمی‌کند.

انسانها با انتخاب خود زیر لعنت قرار می‌گیرند و نه به عمل خدا. اگر قرار بود تمام انسانها به حق خود برسند، باید همه آنها هلاک می‌شدند. اما خدای فیض پایین آمده و برخی را نجات می‌بخشد. آیا او چنین حقی دارد؟ البته که دارد. آموزه از پیش برگزیدگی ایمانداران توسط خدا جایگاه صحیح او را به عنوان حاکم این جهان حفظ می‌کند، کسی که به انتخاب خود هر کاری می‌کند و نیز هیچگاه ناعادلانه انتخاب نخواهد کرد. اگر سخنان اردمان (Erdman) را به یاد آوریم بسیاری از مشکلات ما در مورد این موضوع برطرف خواهد شد:

> «حاکمیت خدا مطلق است؛ اما با این حال او از حاکمیت خود در جهت محکوم نمودن انسانهایی که باید نجات یابند استفاده نمی‌کند، بلکه حاکمیت او منجر به نجات اشخاصی می‌شود که لیاقت آنها هلاکت بود.»

۱۳: ٤٩-٥٠ علی رغم مخالفت یهودیان، کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. این موضوع خود گروه مخالف را برانگیخت تا در برابر آنها ایستاده مانع کارشان شوند. یهودیان چند زن دیندار را که به یهودیت گرویده بودند و در نزد مردم متشخص بودند را بر علیه این مبشران شورانیدند. و همچنین اکابر شهر را برای مقاصد شریرانه خود تحریض نمودند. این هجوم جفا و زحمت باعث شد پولس و برنابا به اجبار از آن منطقه خارج شدند.

۱۳: ٥١-٥٢ آنها بر طبق تعیم خداوند (لوقا ۹: ٥؛ ۱۰: ۱۱)، خاک پایهای خود را برایشان افکنده و به سوی ایقونیه حرکت کردند. با این حال مسیحیان نباید این واقعه را به منزله شکست یا عقب‌نشینی قلمداد کنند، چرا که

می‌خوانیم آنها پر از خوشی و روح‌القدس گردیدند. ایقونیه، در شرق و شمال انطاکیه در آسیای صغیر قرار داشت که امروز آن را به نام قونیه می‌شناسیم.

۱٤: ۱–۲ در ایقونیه نیز به مانند دیگر شهر کنیسه وجود داشت و پولس و برنابا بر طبق رسمی که میان یهودیان آن زمان حاکم بود اجازه یافتند تا موعظه کنند. روح خدا با چنان قدرتی در کلام کار کرد که جمعی کثیر از یهودیان و امتهایی که به یهودیت گرویده بودند به خداوند عیسی ایمان آوردند. این امر غضب یهودیانی را که انجیل را رد کرده بودند برانگیخت و آنها در عوض دلهای امتها را اغوا نمودند و با برادران به اندیش ساختند. در کتاب اعمال یهودیان بی‌ایمان عامل تحریک جفا و اذیت بر علیه رسولان بودند، گرچه خودشان مستقیما در جفا دخالت نداشتند. آنها امتها را تحریک می‌نمودند تا به اهداف خبیث خود نایل شوند.

۱٤: ۳ گرچه مبشران ما می‌دانستند که زحمت در راه است، اما با دلیری به اعلان نام خداوند ادامه دادند، خداوندی که به آنها قدرت داد تا آیات و معجزات ظاهر سازند و بدینوسیله ذات الهی پیغام آنها را تأیید نمود. آیات و معجزات دو واژه متفاوت برای اشاره به معجزات است. واژه « آیات » تنها بدین معنا است که معجزه پیغامی در بر دارد، در حالی که واژه معجزه حاکی از آن است که معجزه بهت و حیرت به همراه دارد.

۱٤: ٤–۷ با آغاز تنش در میان مردم شهر، به طور طبیعی تفرقه ایجاد شد. برخی همدستان یهود بودند، و برخی با رسولان. سرانجام امت‌ها و یهود بی‌ایمان بر سر رسولان هجوم آوردند تا آنها را مورد ضرب و جرح قرار دهند. آنها برای اینکه از سنگسار شدن بگریزند به لستره و دربه که هر دو از شهرهای لیکائونیه بود پناه آوردند – لیکائونیه منطقه‌ای بود در آسیای صغیر. آنها بدون اینکه از اشتیاق و حرارت خود بکاهند به بشارت انجیل درتمامی آن منطقه ادامه دادند.

هنگامی که پولس و برنابا تهدید شدند که سنگسار خواهد شد به لیکائونیه فرار کردند. در دیگر مواردِ جفا در حین خدمت، می‌بینیم که آنها علی رغم خطر و تهدید در همانجا می‌مانند. چرا آنها در یک مقطع زمانی می‌ایستند و در برخی موارد می‌گریزند؟ به نظر نمی‌توان توجیه دقیقی ارائه نمود. بزرگترین اصل هدایت در کتاب اعمال هدایت روح‌القدس است. این اشخاص در صمیمیت و اتحاد نزدیک با خداوند زندگی می‌کردند. آنها با سکن بودن در وی به طرز اعجاب‌آوری از سوی او هدایت می‌شدند. برای آنها هدایت روح از هر قائده و اصل از پیش تعیین شده مهم‌تر بود.

۱٤: ۸–۹ مبشرین ما در لستره به مردی برخوردند که از شکم مادر، لنگ متولد شده بود. او هنگامی که سخن پولس را می‌شنید، مجذوب وی شد. پولس به نحوی پی برد که این مرد ایمان شفا یافتن دارد. گرچه در کلام نوشته نشده که پولس چگونه به این موضوع پی برد، اما ما بر این باوریم که یک مبشر حقیقی توانایی تشخیص وضعیت روحی افرادی که با آنها برخورد می‌کند را دارد. او قادر است به آنها بگوید که آیا آنها اندکی کنجکاو شده‌اند یا اینکه به خاطر احساس گناهکار بودن ذهنشان مغشوش شده است.

۱٤: ۱۰–۱۲ به محض اینکه پولس به آن مرد فرمان داد که بر پایهای خود بایستد... برجسته و خرامان گردید. از آنجا که این معجزه در میان مردم انجام شد، و از آنجا که بی‌گمان پولس صدای خود را بلند کرد توجه همگان را به خود جلب نمود و خلق بسیاری تحت تأثیر این معجزه قرار گرفتند. در حقیقت در میان مردم این جنبش شکل گرفت که برنابا را مشتری و پولس را عطارد خوانده و آنها را پرستش کنند. مردم گمان بردند که خدایان آنها در قالب این دو مبشر از آنها دیدار می‌کنند. بنا به دلایلی که مشخص نیست آنها به برنابا همچون رئیس خدایان نگریستند. از آنجا که پولس سخن گفته بود، او را عطار، پیام‌آور مشتری برشمردند.

۱٤: ۱۳ حتی کاهن مشتری اطمینان یافته بود که خدایان به شهر آنها آمده‌اند؛ از این رو از هیکل بیرون آمده با گاوان و تاجها که برای قربانی در نظر گرفته بود به سوی دروازه شهر روانه شد. این حرکت زیرکانه‌ترین شکل خطری است که ایمان مسیحی را تهدید می‌کند، خطرناک‌تر از انواع مختلف مخالفت‌ها و جفاها. بزرگترین خطری که همواره یک خادم مسیحی را تهدید می‌کند، حتی خطرناک‌تر از جفا، این است که مردم مایل باشند بیشتر به او توجه نمایند، نه بر مسیح.

۱٤: ۱٤–۱۵ الف. برنابا و پولس در ابتدا نفهمیدند که خلق قصد انجام چه کاری را دارند، زیرا که آنها زبان بومی لیکائونیه را نمی‌دانستند. اما به محض اینکه بر مبشرین ما مبرهن شد که مردم قصد دارند آنها را همچو خدایان پرستش کنند، جامه‌های خود را دریدند، و این عمل آنها در واقع نمادی از اعتراض و اندوه بود. سپس در میان مردم افتادند و با سخنان دلسوزانه به آنها در برابر این عمل احمقانه هشدار دادند. آنها خدا نبودند، بلکه آنها نیز انسان و مانند اهالی لیکائونیه صاحبان علتها بودند. هدف آنها آگاه ساختن مردم از این خبرخوش بود که باید از این بت‌های بی‌جان به سوی خدای حسی رجوع کنند.

۱٤: ۱۵ب – ۱۷ جالب توجه است که پولس وبرنابا برای این غیریهودیان از عهد عتیق نقل نکردند. بلکه آنها سخنان خود را با داستان خلقت آغاز نمودند که در تمام قرن‌ها و اعصار موضوع جالبی برای غیریهودیان بود. این مبشرین شرح دادند که خدا در طبقات سلف همه امت‌ها را واگذاشت که در طرق خود رفتار کنند. حتی پس از آن نیز شواهدی دال بر وجود خدا در خلقت برای آنها فراهم بود. او بود که باران را می‌بارانید... و فصول بارآور به آنها بخشیده بود، دلهای آنها را از خوراک و شادی پر می‌ساخت. این عبارت اخیر روش نمادین از بیان این مطلب است که خدا با فراهم کردن غذای جسم آنها، دل آنها را نیز با شادیی که از خوردن غذا به آنها دست می‌داد پر می‌ساخت.

۱٤: ۱۸ این پیغام نتیجه مطلوب داد. مردم با اکراه از قربانی کردن برای خادمین دخاوند دست کشیدند.

۱٤: ۱۹–۲۰ یهودیان از انطاکیه و ایقونیه به دنبال پولس و برنابا به لستره آمدند. آنها موفق شدند توده مردم را با خود بر علیه مبشران کلام متحد سازند. همان افرادی که می‌خواستند آنها را همچون خدایم تکریم نمایند اکنون پولس را سنگسار کرده و از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که او را کشته‌اند.

اظهارات کلی در مورد این قسمت بسیار بجا و شایسته است:

و چرا؟ نپذیرفتن ادای احترام از سوی مردم لستره برای انسان بسیار توهین‌آمیز است، و او را از باور نفرت‌انگیزترین تصویر غلط از کسانی که قصد پرستش آنها را داشت دور می‌سازد. انسانها باتکریم و تجلیل انسانها خود را جلال می‌دهند؛ و مانع ایجاد کردن در این راه به زودی تبدیل به خشم یا حتی مرگ کسانی که تنها به دنبال جلال دادن خدا هستند، می‌شود. در اینجا نیز چنین بود. آنها به جای اینکه فکر خود را همچون اهالی سلیطه (که پولس را خدا انگاشتند اعمال ۲۸: ٦) تغییر دهند، به تهمت یهودیان که معمولاً تحقیر می‌شدند گوش فرا دادند، و همان کسی را که چندی قبل تکریم می‌کردند و قصد داشتند برایش قربانی بگذرانند همچون یک نبی دروغین سنگسار کردند و او را همچون مرده‌ای به بیرون شهر کشیده، رهایش کردند.

آیا پولس واقعاً به خاطر سنگسار شدن مرده بود. اگر این همان واقعه‌ای است که در دوم قرنتیان ۱۲: ۲ ذکر شده است، باید گفت که او خود نیز نمی‌دانست. بهترین توصیف این واقعه این است که او به طور معجزه‌آسایی به حیات بازگشت. چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دربه روانه شد.

۱٤: ۲۱ سلامت شخصی برای مبشرین در درجه اول اهمیت قرار نداشت. این موضوع در این حقیقت کاملاض مشهود است که چون در آن شهر بشارت دادند... به لستره، همانجایی که پولس سنگسار شد بازگشتند. این واقعه این جمله را به تصویر می‌کشد: «قدرت بازگشت و احیای سریع»

گرچه نام تیموتائوس در اینجا ذکر نشده است، اما احتمالاً او در اینجا با موعظه پولس ایمان آورد. هنگامی که پولس رسول از لستره دیدن کرد، تیموتائوس هنوز یک شاگرد بود، برادران بسیار به او احترام می‌گذاشتند (اعمال ۱٦: ۱–۲). بااین حال این حقیقت که پولس او را فرزند واقعی او در ایمان نامیده (۱ تیموتائوس ۱: ۲) لزوماً بدین معنا نیست که پولس او را برای مسیح صید کرده بود. احتمالا او با پیروی از الگوی زندگی و خدمت پولس یک «فرزند حقیقی» بوده است.

هنگامی که کار آنها در لستره به پایان رسید، دوباره از ایقونیه و انطاکیه پسیدیه، جایی که کلیسا در آنجا تأسیس شده بود دیدن کردند. هدف آنها از این بازدید « پیگیری امور » بود. آنها تنها از بشارت کلام و صید جانها قانع نمی‌شدند. برای آنها این تنها آغاز محسوب می‌شد. آنها پس از این کار به دنبال این بودند که ایمانداران را در ایمان مقدس رشد داده، به طور خاص توسط تعلیم حقیقت کلیسا و اهمیت آن در نقشه خدا.

اردمان خاطر نشان می‌سازد:

> «یک برنامه صحیح بشارتی این است که هدف خود را در مورد کلیساهایی که در زمینه اداره، بشارت، تداوم خودکفا هستند متمرکز سازد. این همان هدف و برنامه پولس بود.»

۱٤: ۲۲ ماهیت پیگیری آنها تقویت دلهای شاگردان و ثابت کردن مسیحیان در ایمان توسط تعلیم از کلام خدا بود. پولس این فرایند را در کولسیان ۱: ۲۸–۲۹ توصیف نموده است: «و ما را اعلان می‌نماییم، در حالتی که هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم. و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نماییم بحسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند.»

سپس آنها را تشویق نمودند تا در ایمان ثابت بمانند، تشویقی به موقع در بحبحه جفاها و مشکلات. به همراه این تشویق باید به یاد داشته باشیم که ما با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم. این موضوع اشاره‌ای است به ملکوت خدا در آینده که ایمانداران در جلال مسیح شریک خواهند شد. هر شخصی به هنگام

یافتن تولد تازه وارد ملکوت خدا می‌شود. جفا و مصیبت‌ها هیچگونه ارزش نجات بخش ندارند. با این حال کسانی که در این زمان با ایمان وارد ملکوت خدا می‌شوند این وعده را می‌یابند که راه جلال اینده با مصیبتها همراه است. «اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم» (رومیان ۸: ۱۷ب).

۱٤: ۲۳ در این هنگام مبشرین همچنین در هر کلیسا کشیشان معین نمودند، در این باره چند موشوع است که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- کشیشان (مشایخ) عهد جدید افرادی بالغ و خداشناس بودند که کلیسای محلی را از نظر روحانی رهبری و هدایت می‌نمودند. همچنین آنها اشقفان و ناظران نیز نامیده شده‌اند.

۲- در کتاب اعمال کشیشان در بدو تأسیس کلیسا منصوب نمی‌شدند. بلکه این عمل تنها هنگامی که رسولان برای بازدید از کلیسا بدانجا می‌رفتند انجام می‌شد. به عبارتی دیگر، در اثنا فرصتی فراهم می‌شد تا کسانی که روح‌القدس آنها را در این امر هدایت می‌کرد مشخص شوند.

۳- کشیشان توسط رسولان یا نمایندگان آنها انتاخب می‌شدند. در این زمان هنوز عهد جدید نوشته نشده بود تا در مورد صلاحیت‌های کشیشان تعالیم مشخصی ارایه شود. با این حال رسولان بر یان صلاحیت‌ها واقف بودند، و قادر بودند افرادی را که شرایط لازم کتاب مقدسی را دارند تشخیص دهند.

٤- امروزه ما رسولان را در اختیار نداریم که برای ما کشیشان انتخاب نمایند. با این حال صلاحیت‌های کشیشان در ۱ تیموتائوس ۳ و تیطس ۱ برای ما به ثبت رسیده است. از این رو هر جماعت محلی باید قادر باشد افرادی را که شرایطی که خدا در امر شبانی برای آنها مقرر کرده را تشخیص دهد.

پولس و برنابا پس از دعا و روزه ایمانداران را به خداوند سپردند. برای ما غیرقابل باور است که این جماعت-ها بتوانند درا ین مدت کوتاه از مبشرین تعلیم بیایند و آن قدر برای خداوند بدرخشند که خود همچون یک کلیسای خودگردان به حیات خود ادامه دهند. پاسخ آن در قدرت عظیم روح قدوس خدا نهفته است. با این حال این قدرت در زندگی مردانی همچون پولس و برنابا ظاهر شد. مردم در زندگی آنها حقیقت را جستجو می‌کردند. زندگی آنها، موعظات آنها را تقویت می‌کرد، و تأثیر این شهادت دو جانبه (هم در عمل و هم در سخن) بسیار عظیم بود.

آیات ۲۱ تا ۲۳ یک الگوی رسالتی را به ما معرفی می‌کنند – بشارت انجیل، تعلیم به نوایمانان، تأسیس و گسترش کلیساها.

۱٤: ۲٤-۲٦ آنها پس از اینکه از نواحی پسیدیه گذشتند، به سوی پنفلیه در جنوب حرکت کردند. آنجا باری دیگر از پرجه دیدن کردند، و سپس به سوی شهر آتالیه رفتند، و از آنجا از راه دریا به انطاکیه در سوریه رهسپار شدند. و این پایان سفر اول بشارتی آنها بود. از انطاکیه بود که آنها را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بود.

۱٤: ۲۷ چه لحظات پرشور و شعفی بود هنگامی که کلیسا جمع شدند تا گزارش این سفر بشارتی مردان بزرگ خدا را بشنوند. آنها با فروتنی ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان

را برای امت‌ها باز کرده بود. مسأله بر سر این نبود که آنها برای خدا چه کاری انجام داده بودند، بلکه چقدر خدا از این خشنود بود که توسط آنها کار خود را انجام داده است.

۱٤: ۲۸ آنها مدت مدیدی با شاگردان در انطاکیه بسر بردند. این دوره زمانی را بین یک تا دو سال تخمین می‌زنند.

نکاتی در باب استراتژی بشارت

واقعاً درک این موضوع که گروهی کوچک از شاگردان امی که در یک گوشه ناشناخته از این جهان می‌زیستند چنان دید وسیعی در مورد بشارت به دنیا بیابند و آن را اجرا نمایند بر ما بسیار هیجان‌انگیز است. هر یک از آنها خود را به این کار سپرد و بدون انتظار در این راه همت گمارد.

حجم بسیاری از بشارت توسط ایمانداران محلی و به عنوان یک وظیفه هر روزه انجام می‌شد. آنها انجیل را در نواحی اطراف خود منتشر می‌کردند.

علاوه بر این، رسولان و دیگران از کشوری به کشوری دیگر سفر کرده و انجیل را بشارت داده کلیساها تأسیس می‌نمودند. آنها جفت، جفت یا در گروه‌های بزرگتر سفر می‌کردند. گاهی اوقات جوانترها با پیران می‌رفتند. به عنوان مثال تیموتائوس و پولس.

به طور اساسی دو روش عمده وجود داشت – بشارت فردی و بشارت جمعی. در مورد بشارت جمعی باید توجه داشت که غالب این بشارت‌ها بدون برنامه‌ریزی انجام می‌شد، و غالباً از یک موقعیت جغرافیایی یا یک بحران آغاز می‌شد.

> تقریباً همان گونه که در کتاب اعمال ثبت شده است، تمام بشارت‌ها بر اثر فراهم شدن شرایط انجام می‌شد، و مبشر هم در این اثنا نمی‌توانست خطابه خود را آماده سازد؛ تمام این فرصتها غیرمنتظره بودند.

همان گونه که ای. ام. باوندز (E. M. Bounds) گفته است، موعظه آنها یک اجرای یک ساعته نبود بلکه جاری شدن حیات بود.

رسولان وهمراهان آنها توسط روح‌القدس هدایت می‌شدند، اما این هدایت غالباً توسط کلیسای محلی تأیید می‌شد. از این سبب است که می‌خوانیم انبیا و معلمان در انطاکیه بر برنابا و پولس دست گذاشتند و آنها را به سفر اول بشارتی اعزام نمودند (۱۳: ۲). باری دیگر می‌خوانیم که تیموتائوس پیش از اینکه به همراه پولس اعزام شود، اطمینان برادران در لستره و ایقونیه را به خود جلب نمود (۱٦: ۲) و پیش از سفر دوم بشارتی کلیسای انطاکیه پولس و سیلاس را به فیض خدا می‌سپارند (۱۵: ٤۰).

غالباً بر این تصور هستند که استراتژی آنها این بود که ابتدا به شهرهای بزرگ بروند و در آنجا کلیساهایی تأسیس کنند تا بدین طریق بشارت انجیل به نواحی اطراف آن برسد. شاید این موضوع کمی ساده‌انگاری باشد. اصولاً استراتژی آنها پیروی از هدایت روح‌القدس بود، حال چه آن شهر کوچک باشد یا بزرگ. روح‌القدس فیلیپس را از سامره به سوی یک مرد تنها در مسیر غزه هدایت نمود (۸: ۲٦–٤۰) و نیز پولس را به لیبریه که سیسرو آن را

«شهر خارج از مسیر» توصیف نموده، هدایت نمود (۱۷: ۱۰). باید صادقانه گفت که ما در کتاب اعمال یک استراتژی جغرافیایی ثابت و تغییرناپذیر نمی‌بینیم. بلکه می‌بینیم که روح‌القدس بر طبق اراده خود عمل می‌کند. کلیساهای محلی نیز هر جا که به پیغام انجیل پاسخ مثبت دادند تأسیس گردید.

این جماعت‌ها کار بشارت را تداوم بخشیده و به آن ثبات می‌بخشیدند. آنها در زمینه اداره، مالی و بشارت هودکفا بودند. رسولان برای تقویت و تشویق جماعت و انتصاب کشیشان از کلیساها بازدید می‌کردند (۱٤: ۲۱، ۲۲؛ ۱۵: ٤۱؛ ۲۰: ۱، ۲؛ ۱٤: ۲۳).

رسولان در سفرهای بشارتی گاهی اوقات خودکفا بودند (۱۸: ۳؛ ۲۰: ۳٤) و گاهی با هدایایی که از کلیساها یا اشخاص دریافت می‌نمود تأمین می‌شدند (فیلیپیان ٤: ۱۰، ۱۵–۱۸). پولس برای تأمین معاش نه تنها خود بلکه همراهان خود کار می‌کرد (۲۰: ۳٤).

گرچه کلیسای محلی آنها را به فیض خدا می‌سپرد، و آنها را حمایت می‌کرد، اما با این حال کلیساهی محلی آنها را کنترل و هدایت نمی‌کرد. آنها نمایندگان آزاد خداوند بودند که این حق را داشتند وعده خدا را اعلام نمایند و آنچه را که برای جماعت مفید باشد را دریغ ندارند (۲۰: ۲۰).

آنها پس از پایان سفر بشارتی خود، به کلیسای خود بازگشتند و از کارهای خداوند گزارش می‌دادند (۱٤: ۲٦–۲۸؛ ۱۸: ۲۲–۲۳). این الگویی خوب برای مبشرین در هر عصر و کلیسایی محسوب می‌شود.

ث) شورای اورشلیم (۱۵: ۱–۳۵)

۱۵: ۱ منازعه‌ای که بر سر مسأله ختنه در کلیسای انطاکیه درگرفت، در غلاطیان ۲: ۱–۱۰ نیز توصیف شده است. ما این دو روایت را در کنار یکدیگر بررسی کرده و این تصویر را به دست می‌دهیم، تنی چند از برادران دروغین از کلیسای اورشلیم به انطاکیه سفر کردند و در میان جماعت تعلیم دادند. موضوع پیغام آنها این بود که غیریهودیان نیز باید ختنه شوند تا نجات یابند. ایمان به خداوند عیسی مسیح کافی نبود، بلکه آنها باید خود را زیر شریعت موسی قرار می‌دادند. البته این حمله‌ای آشکار و مستقیم به انجیل فیض خدا نبود. انجیل حقیقی فیض این تعلیم را می‌دهد که مسیح آنچه که برای نجات لازم بود را بر روی صلیب به انجام رسانید. فقط نیاز است که گناهکار او را با ایمان بپذیرد. تحت حاکمیت فیض همه چیز به خدا بستگی دارد و نه انسانها. اگر بخواهیم شراط را بپذیریم، پس دیگر این یک هدیه نیست، بلکه پرداخت یک دِین محسوب می‌شود. نجات یک هدیه است، و نمی‌توان آن را کسب کرد یا بر روی آن قیمت گذاشت.

۱۵: ۲–۳ پولس و برنابا به شدت با این تفکر یهودی‌گرایی مخالفت می‌کردند، چرا که می‌دانستند آنها آمده‌اند تا آزادی ایمانداران غیریهودی در مسیح عیسی را از آنها سلب نمایند.

در اعمال باب ۱۵ می‌خوانیم که برادران در انطاکیه تصمیم گرفتند پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان... در اورشلیم برای این مسأله بروند. در غلاطیان ۲: ۲ پولس می‌گوید که او با مکاشفه به آنجا رفته است. البته مطمئناً میان این دو تضادی وجود ندارد. روح خدا بر پولس آشکار نمود که او باید برود، و همچنین برکلیسای

انطاکیه آشکار نمود که برادران را به همراه او بفرستد. آنها در راه اورشلیم در نقاط مختلفی در فینیقیه و سامره توقف نمودند و داستان ایمان آوردن امت‌ها را برای آنها تعریف نمودند که این امر شادی عظیمی در میان آنها پدید آورد.

۱۵: ٤ پولس به محض رسیدن به اورشلیم خود شخصاً نزد رسولان و کشیشان رفت و جزئیات کامل شبارت انجیل به امت‌ها را برای ایشان شرح داد. آنها نیز باید اذعان می‌کردند که این همان انجیلی است که آنها به یهودیان موعظه می‌نمودند.

۱۵: ۵ پر واضح است که آن یک جلسه با حضور تمامی افراد کلیسا بود چرا که بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، اعتراض نمودند که غیریهودیان نیز باید ختنه شده و سنن موسی را نگاه دارند تا بتوانند به اصیل‌ترین شکل ممکن شاگردمسیح باشند.

۱۵: ٦ از این آیه چنین برمی‌آید که به هنگام تصمیم نهایی تنها رسولان و کشیشان در جمع حاضر بودند. با این حال آیه ۱۲ حاکی از آن است که تمامی کلیسا نیز در آنجا حاضر بودند.

۱۵: ۷–۱۰ شاید با برخاستن پطرس گروه مخالف تصور کردند که او قصد حمایت از آنها را دارد. گذشته از اینها پطرس، رسول مختونان بود. با این حال امید آنها به یأس تبدیل شد. پطرس به شنوندگان خود خاطر نشان ساخت چند سال پیش خدا مقرر کرد که امت‌ها ابتدا از زبان او کلام بشارت را بشنوند. این واقعه در خانه کرنیلیوس رخ داد. هنگامی که خدا دید دلهای این غیریهودیان باایمان به او نزدیک می‌شود، روح‌القدس را همان گونه که در روز پنطیکاست بر یهودیان نازل کرد به آنها نیز عطا نمود. در آن هنگام، خدا نیازی ندید که این غیریهودیان ختنه شوند. برای خدا فرقی نمی‌کرد که آنها از امت‌ها باشند، او به سبب ایمانشان دل آنها را طاهر نمود. از آنجایی که خدا امت‌ها را بر مبنای ایمان پذیرفته بود و نه نگاه داشتن شریعت. پطرس از جماعت پرسید که چرا اکنون آنها گمان می‌کنند که امتها را باید زیر یوغ شریعت قرار دهند، یوغی که نه پدران آنها و نه خود آنها طاقت تحمل آن را نداشتند. شریعت هیچگاه کسی را نجات نداده بود. خدمت شریعت فقط محکوم کردن بود، نه عادل ساختن. شریعت آگاهی از گناه است و نه نجات از گناه.

۱۵: ۱۱ رأی نهایی پطرس شایسته توجه ما است. او اعتقاد خود را چنین شرح داد که محض فیض خداوند عیسی مسیح (و نه نگاه داشتن شریعت) است که ما (یهودیان) نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان (امتها) نیز. اما فیض در اینجا بر تبعیض و تمایزات فرقه‌ای و نژادی غلبه می‌یابد.

۱۵: ۱۲ پس از اینکه پطرس به سخنان خود پایان داد، برنابا و پولس شرح دادند که چگونه خدا غیریهودیان را مورد توجه قرار داده و موعظه انجیل را با آیات و معجزات همراه ساخته است.

۱۵: ۱۳–١٤ پطرس گفته بود که چگونه خداوند توسط او در ایمان را به سوی امت‌ها گشود. پولس و برنابا در ادامه شهادت خود را نیز افزودند که چگونه خداوند آنها را در امر بشارت به امتها به کار برد. اکنون یعقوب با

اقتدار بیان نمود که هدف کنونی خدا برای عصر حاضر این است که قومی از میان امتها برای خـود برگزینـد. ایـن همان چیزی بود که شمعون (پطرس) گفته بود.

۱۵: ۱۵–۱۹ سپس یعقوب از عاموس ۹: ۱۱–۱۲ نقل نمود. توجه نمایید که او نگفت که برگزیدن امتها تحقـق نبوت عاموس است، بلکه با کلام انبیاء مطابقت دارد. جماعت نباید می‌پنداشتند که ارمغـان نجـات بـرای امـت‌هـا توسط خدا امری عجیب است، زیرا که این موضوع به طور واضح و آشکار در عهد عتیق بیـان شـده بـود. خـدا از پیش گفته بود که غیریهودیان باید اینچنین برکت بیابند و نه همچون یهودیان.

این نقل قول از عاموس نبی مربوط به سلطنت هزارساله است، هنگامی که مسیح بر تخـت داود مـی‌نشـیند و امت‌ها طالب خداوند خواهند شد. مقصود یعقوب این نبود که این نبوت در دوره او به تحقق پیوسته است. بلکه او گفت نجات امت‌ها که از هم اکنون آغاز شده است در راستای نبوت عاموس در مورد آینده است.

استدلال یعقوب چنین بود: ابتدا خدا امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. این همان چیزی بود که در حال تحقق یافتن بود (وهنوز نیز ادامه دارد). غیریهودیانی که ایمان آورده بودند با یهودیـان ایمانـدار در کلیسا محسوب گردیدند. آنچه که در آن هنگام در مقیاس کوچکتر انجام می‌شد (نجات امتها) در آینده در مقیـاس بزرگتر تحقق خواهد یافت. مسیح بازخواهد گشت، ملت اسرائیل را احیا خواهد نمود، و تمام امت‌هایی که بر آنهـا نام وی نهاده شده را نجات خواهد داد.

یعقوب آن وقایع معاصر با خود را ملاقات اولیه خدا با امت‌ها برشمرد. او بر این باور بود که این ملاقـات در راستای نبوت عاموس بود – ملاقات آتی امت‌ها به هنگام بازگشت مسیح در مقام پادشـاه رخ خواهـد داد. ایـن دو واقعه گرچه کشابه یکدیگر نیستند اما با نبوت عاموس مطابقت دارند.

پس بیایید ترتیب وقایع را از نظر بگذرانیم:

۱– برگزیدن قومی از میان امتها (آیه ١٤) در عصر کنونی فیض.

۲– احیای امت ایماندار اسرائیل به هنگام ظهور ثانوی مسیح (آیه ١٦).

۳– نجات امت‌ها پس از احیای اسرائیل (آیه ۱۷). این امت‌ها در کلام به نام «جمیع امت‌هایی که بـر آنهـا نـام من نهاده شده» ذکر شده‌اند.

نقل قول یعقوب از عاموس ۹: ۱۱–۱۲ کاملاً با ترجمه عهد عتیق تفاوت دارد. قسمتی از این تفـاوت ناشـی از این است که به احتمال زیاد یعقوب از ترجمه یونانی نقل می‌کرده است. با این حال این نقل قول حتـی بـا ترجمـه هفتاد نیز کاملا تفاوت دارد. یک توضیح می‌تواند این باشد که همان روح‌القدسی که در ابتدا این کلام را الهام نمود اکنون نیز برای رفع مشکل موجود اجازه می‌دهد ترتیب آن تغییر یابد. علت دیگر می‌تواند این باشـد کـه در نسـخ عبری عاموس ۹ حواشی‌های گوناگونی وجود دارد. آلفورد (Alford) بر این باور است که یعقوب از ترجمـه‌ای کـه به متن متداول عبری نزدیک است نقل کرده، چرا که در غیر این صورت فریسیان هیچگاه نقل قول او را به عنـوان یک دلیل نمی‌پذیرفتند.

بعد از این رجوع نموده (آیه ١٦). یعقوب در سخنان خود گفته بود که نقشه خدا برای عصر حاضر این بود که در ایمان را به سوی امت‌ها بگشاید. البته همه آنها نجات نخواهند یافت بلکه قومی از ایشان به نام خود خواهد گرفت. اکنون یعقوب این را می‌افزاید که بعد ز این، یعنی پس از اینکه کلیسا از میان امت‌ها خوانده شد، خدا رجوع نموده و خیمه داود را که افتاده است باز بنا می‌کند و خرابیهای آن را باز بنا می‌کند و آن را برپا خواهد کرد. خیمه داود عبارتی نمادین برای اشاره به خانه و خانواده‌اش است. احیای خیمه داود نمونه‌ای از احیای خانواده پادشاه در آینده و برقراری دوباره تخت داود با سلطنت مسیح است. پس اسرائیل مجرای برای نزول برکات بر دنیا خواهد شد. بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام او نهاده شده است.

نقل قول عاموس با این عبارتِ این را می‌گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است پایان می‌یابد.

از این رو، از آنجا که هدف کنونی خدا این است که از میان امت‌ها قومی برای خود برگزیند، یعقوب هشدار می‌دهد که نباید امت‌ها را زیر یوغ شریعت موسی قرار داد. نجات فقط به ایمان بستگی دارد.

١٥: ٢٠ با این حال او پیشنهاد نمود برای کلیسای انطاکیه بنویسند که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون بپرهیزند. شاید به نظر برسد که یعقوب در اینجا کلام خود را پس گرفته است. آیا این نیز شکلی از شریعت پرستی نیست؟ آیا او آنها را زیر یوغ شریعت قرار نمی‌داد؟ پاسخ این است که این موضوع هیچ ارتباطی با مسأله نجات ندارد. مسأله نجات حل و فصل شد. اما این موضوع در واقع مشارکتی است میان یهودیان ایماندار و امت‌هایی که ایمان آورده‌اند. در حالی که اطاعت از این دستورات شرط نجات نبود، اما برای جلوگیری از این شکاف عمیق در کلیسای اولیه از اهمیت بسیاری برخوردار بود.

اعمالی که منع شدند بدین شرح بودند:

١. نجاسات بتها. آیه ٢٩ به ما می‌گوید که نجاسات بتها همان قربانی‌های بتها بودند.

اگر امت‌های ایماندار به خوردن این قربانی‌ها ادامه می‌دادند، برادران یهودی آنها شک می‌کردند که آیا آنها واقعاً بت‌پرستی را ترککرده‌اند. اگر چه شاید مسیحیان غیریهودی اجازه داشتند چنین داشتند چنین غذاهایی را بخورند، اما ممکن بود این مسأله تبدیل به سنگ لغزش برادران یهودی آنها شود، و از این رو اشتباه بود.

٢. زنا (بی‌بند و باری جنسی). این مهم‌ترین گناه امت‌ها بود. از این رو به طور خاص برای یعقوب مهم بود که این موضوع را نیز در کنار دیگر موضوعات مطرح نماید. در هیچ جای کتاب مقدس نمی‌بینیم که پرهیز از زنا باطل شود. پرهیز از زنا در تمام اعصار اهمیت بسیاری دارد.

٣. حیوانات خفه شده. ممنوع کردن این موضوع باز می‌گردد به عهدی که خدا پس از طوفان با نوح بست (پیدایش ٩: ٤). از این رو این فرمان تمام نژاد بشر را در برمی‌گیرد و نه فقط ملت اسرائیل.

٤. خون. این نیز بازمی‌گردد به پیدایش ٩: ٤، پیش از شریعت موسی. از آنجا که عهد با نوح هنوز هم پایدار است و منسوخ نشده است، ما چنین برداشت می‌کنیم که هنوز نیز این قوانین اعتبار دارند.

۱۵: ۲۱ این آیه علت توصیه‌ای که یعقوب در آیه ۲۰ می‌کند را شرح می‌دهد. در هر شهر یهودیانی بودند که آموخته بودند این اعمالی که یعقوب ذکر نموداشتباه است. نه تنها بی‌بند و باری اخلاقی بلکه خوردن قربانی تقدیمی به بتها، گوشت حیوانات خفه شده و خون نیز گناه بود. پس چرا امتها با ارتکاب بی‌بند و باری جنسی از خدا تخطی کرده و با انجام اعمال دیگر انسانها را برنجانند؟

۱۵: ۲۲ پس بی‌گمان رأی بر این شد که نیازی نیست امتها برای نجات یافتن ختنه شوند. گام بعدی این بود که اعلامیه رسمی و مکتوبی از این رأی را به کلیسای انطاکیه بفرستند. رسولان و مشایخ با تمامی کلیسا یهودای ملقب به برسابا و سیلاس که هر دو از پیشوایان برادران بودند را تعیین نمودند تا به همراه پولس و برنابا به انطاکیه بروند. این سیلاس همان شخصی بود که چندی بعد همسفر پولس شد، و همان شخصی که در رسالات از وی با نام سیلوانوس یاد شده است.

۱۵: ۲۳–۲۹ محتوای این نامه در اینجا آمده است. توجه نمایید برادران دروغینی که کمی پیش‌تر از اورشلیم به انطاکیه رفته بودند هیچگاه از سوی کلیسای اورشلیم تأیید نشدند (آیه ٢٤).

وابستگی لحظه به لحظه شاگردان بر روح‌القدس در آیه ۲۸ کاملاً مشهود است: روح‌القدس و ما صواب دیدیم.... شخصی این موضوع را «شراکت عالی روح‌القدس» نامیده است.

۱۵: ٣٤ آیه ٣٤ در ترجمه king James به چشم نمی‌خورد، چه در نسخ قدیمی و چه در اکثریت نسخ. پیدا است که برخی از نسخه نویسان برای اینکه تضاد آشکار میان آیه ۳۳ و ٤٠ را حل کنند صلاح دیدند این اطلاعات را نیز بیافزایند. به نظر در آیه ۳۳ سیلاس به سوی اورشلیم مراجعت می‌کند. راه حل آشکار این است که سیلاس به اورشلیم بازگشت، اما پس از آن پولس از وی خواست که او را در سفرهایش همراهی نماید.

۱۵: ۳۵ پولس و برنابا در انطاکیه ماندند و تعلیم و بشارت به کلام خدا می‌دادند. بسیاری دیگر از خادمین نیز بودند که در میان جماعت خداوند را خدمت می‌کردند. احتمالاً وقایعی که در غلاطیان ۲: ۱۱–١٤ بدان اشاره شده است در این هنگام رخ داده است.

ج) دومین سفر بشارتی پولس: آسیای صغیر و یونان (۱۵: ٣٦– ۱۸: ۲۲)

۱۵: ٣٦–٤١ زمان آغاز سفر دوم بشارتی آغاز شده بود. پولس این موضوع مرا با برنابا در میان گذاشت. این موضوع که از شهرهایی که در گذشته کلام خداوند را برای آنها موعظه کرده بودند دوباره دیدن کنند. اما هنگامی که برنابا اصرار نمود که مرقس نیز همراه آنها بیاید با مخالفت شدید پولس روبرو شد. او به یاد آورد که مرقس از پمفلیه از ایشان جدا شده بود، و تردیدی نیست که ترسید مبادا دوباره چنین کند. نزاع بین پولس و برنابا چنان سخت شد که این دو خادم بزرگوار خداوند از یکدیگر جدا شدند. برنابا مرقس را برداشته و به قبرس از راه دریا رفت، جایی که زادگاه او بود، و نیز اولین مکانی که در سفر اول بشارتی به آن سفر کردند. پولس سیلاس را اختیار کرد و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

آیات ۳٦ و ٤٠ ما را از روحیه حقیقی شبانی پولس آگاه می‌سازد. اشتیاق او برای رسیدگی به قوم خدا به قدری بود که یک معلم برجسته کلام به تأثیر از او گفته بود او ترجیح می‌دهد یک قدیس را برای کار خدمت تعلیم دهد تا اینکه صدها نفر را به سوی آغاز یک زندگی مسیحی فراخواند.

در این نقطه سوال اجتناب‌ناپذیری به ذهن خطور می‌کند، «حق با کدام بود، پولس یا برنابا؟» شاید هر دو نفر مقصر بودند. شاید برنابا اجازه داده بود که حس داوری او تحت تأثیر علاقه او نسبت به مرقس قرار گیرد. آیه ۳۹ به ما می‌گوید که نزاعی سخت بین پولس و برنابا درگرفت. «از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی‌شود» (امثال ۱۳: ۱۰). از این رو هر دوی آنها در این مسأله گرفتار غرور شده بودند. پولس و سیلاس نیز از برادران به فیض خداوند سپرده شدند، اما در مورد برنابا و یوحنای مرقس چنین چیزی گفته نشده است. به هر حال، این موضوع برای ما دلگرم کننده است که به یاد آوریم بالاخره مرقس اعتماد کامل پولس را به خود جلب نمود (۲ تیموتائوس ٤: ۱۱).

نکاتی در باب استقلال کلیسای محلی

شاید در نگاه اول چنین به نظر برسد که شورای اورشلیم نوعی دادگاه عالیِ مذهبی باشد. اما حقیقت چیز دیگری است.

در روزهای اولیه مسیحیت هر جماعت محلی مستقل عمل می‌کرد – به عبارتی، خودمختار بود. فدراسیونی از کلیساها با یک قدرت متمرکز در کار نبود. فرقه‌ای وجود نداشت و نه سازمانهای فرقه‌ای. هر کلیسای محلی مستقیماً در برابر خداوند مسئول بود. این موضوع در مکاشفه ۱: ۱۳ به تصویر کشیده شده است، جائی که خداوند در میان هفت چراغدان طلا ایستاده است. این چراغدانها نمایانگر هفت کلیسای آسیا هستند. نکته جالب توجه این است که میان کلیساها هیچگونه عامل مدیریتی وجود نداشت جز خود سر کلیسا. هر کلیسا مستقیماً توسط وی اداره می‌شد.

چرا این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است؟ اول اینکه این کار در برابر خطا و اشتباه مانع ایجاد می‌کند. هنگامی که کلیساها تحت یک مرکز مدیریتی مشترک با هم ارتباط می‌یابند، فشارهای لیبرالیسم، خردگرایی و ارتداد می‌توانند با تسخیر ستادهای مرکزی و مدارس مذهبی به راحتی در تمام زمینه‌ها رخنه ایجاد نمایند. اما هنگامی که کلیساها مستقل عمل می‌کنند، دشمن باید تلاش خود را بر چند واحد مجزا متمرکز سازد.

دوم اینکه، استقلال کلیاس محلی به هنگام روی کار آمدن دولتی که مخالف کلیسا است، از نظر حفاظتی بسیار مهم خواهد بود. هنگامی که کلیساها تحت یک فدراسیون عمل می‌کنند، یک حکومت مستبد می‌تواند اندک رهبران این تشکیلات را تحت تسلط خود درآورد و بدینوسیله بر تمام کلیساها تسلط یابد. هنگامی که کلیسا تحت حاکمیت یک مرکز عمل نمی‌کند، این قابلیت را دارند که به هنگام تعدی دولت به سرعت از نظرها مخفی شود.

بسیاری از دولت‌های امروزی، چه دموکراتیک و چه استبدادی، سعی دارند کلیساهای کوچک و مستقل را با هم متحد سازند. عقیده آنها بر این است که آنها نمی‌خواهند با تعداد زیادی از جماعت‌های محلی سر و کار داشته باشند بکه با کمیته‌ای به نمایندگی از تمام کلیساها. دوبتهای آزاد سعی می‌کنند با پیشنهاد منافع و حمایت این

اتحادیه‌ها را شکل دهند، همانند کاری که هیتلر در زمان رایش سوم انجام داد. در چنین شرایطی کلیساهایی که تسلیم این فشارها می‌شوند ماهیت کتاب مقدسی خود را از دست می‌دهند و نیز تسلیم مدرنیزم شده و دیگر نمی‌توانند به هنگام جفاها و مشکلات به طور مخفیانه عمل نمایند.

ممکن است برخی اعتراض کنند که کلیساهای اعمال یک قدرت مرکزی به نام شورای اورشلیم داشتند. با این حال، یک مطالعه دقیق از این عبارات بر ما روشن خواهد ساخت که این شورا یک هیئت رسمی با قدرت اجرایی نبود، بلکه تنها یک گردهم‌آییِ رسولان و کشیشان که بیشتر جنبه مشورتی داشت.

این شورا افراد را از انطاکیه احضار نکرد؛ بلکه تصمیم گرفت دراورشلیم در این مورد با آنها مشورت نماید. رأی شورا بر گردن کلیساها نهاده نشد، بلکه تنها به عنوان تصمیم مشترک این شورا به آنها پیشنهاد گردید.

تاریخ کلیسا منحصر بفرد است. هر جا که تشکیلات کلیسایی تحت یک سازمان مرکزی عمل کرده‌اند، کلیسا به سرعت رو به افول نهاده. ناب‌ترین شهادت برای خدا همواره در کلیساهایی یافت می‌شود که از تسلط و حکومت انسانی مبرا است.

۱۶: ۱-۲ با رسیدن پولس به دربه و لستره خاطرات گذشته در ذهنش تداعی می‌شد. خاطره سنگسار شدن در لستره یقیناً او را از بازگشت به آنجا بازمی‌داشت. اما وی می‌دانست که خدا در این مناطق افرادی را دارد، پس ملاحظه سلامت جسمانی نمی‌توانست مانع او از این کار شود.

همان گونه که قبلاً هم گفتیم، احتمالا، تیموتائوس در سفر اول بشارتی پولس به لستره (احتمالاً زادگاه تیموتائوس) به مسیح ایمان آورده بود. افنیکی، مادر تیموتائوس و مادربزرگش لوئیس هر دو از یهودیان ایماندار بودند (۲ تیموتائوس ۱: ۵). پدرش یونانی و احتمالاً سالها قبل درگذشته بود.

هنگامی که پولس از برادران در لستره و ایقونیه شنید که تیموتائوس به خوبی در ایمان پیشرفت نموده است دلش شاد گشت. پولس از او دعوت نمود تا در این مأموریت با وی همسفر شود. باید توجه نماییم که رسولان کلیسای اولیه نه تنها به صورت جفت جفت کار می‌کردند، بلکه برادران جوانتر خود را (مرقس و تیموتائوس) با خود همراه می‌کردند تا جنبه‌های عملی خدمت مسیحی را به آنها بیاموزند. برای این جوانان همراه شدن با این خادمین با تجربه در امر خدمت مسیحی امتیاز بسیار بزرگی محسوب می‌شد.

۱۶: ۳ پولس پیش از حرکت تیموتائوس را مختون ساخت. پولس چرا این کار را انجام داد، در حالی که چندی قبل به اصرار تمام مختون نمودن تیطس را نپذیرفت؟ (غلاطیان ۲: ۱-۵) پاسخ بسیار ساده است: در مورد تیطس موضوع بر سر یک آموزه بنیادین مسیحیت بود، در حالی که در مورد تیموتائوس چنین نبود. معلمین دروغین اصرار می‌کردند که یک یهودی خالص همچون تیطس، باید ختنه شود تا نجات یابد. پولس این عمل را به منزله تکذیب کفایت عمل کفاره‌آمیز مسیح قلمداد می‌کرد، و به همین دلیل نمی‌گذاشت چنین شود. در اینجا موضوع کاملاً فرق می‌کرد. مردم آن نواحی می‌دانستند که مادر تیموتائوس یهودی است. پولس، سیلاس و تیموتائوس برای یک خدمت بشارتی اعزام می‌شدند. یقیناً ارتباط اولیه آنها در این سفرها با یهودیان ایجاد می‌شد. اگر این یهودیان پی می‌بردند که تیموتائوس مختون نیست، از توجه به پیغام سرباز می‌زدند، اما اگر ختنه می‌شد

دیگر دلیلی برای بی‌توجهی نداشتند. از آنجا که موضوع بر سر اختلاف اخلاقی بود و نه آموزه‌ای، پولس صلاح دید تیموتائوس به این رسم یهودی تن در دهد. او باید همه کس را همه چیز می‌شد تا باعث نجات عده‌ای گردد (۱ قرنتیان ۹: ۱۹–۲۳).

تفسیر این عمل پطرس (مختون ساختن تیموتائوس) این بود که مخاطبانی در میان یهودیان بیابد و این موضوع در این عبارت شرح داده شده است، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود.

۱٦: ٤–٥ این سه مبشر به هنگام عبور از شهرهای لیکائونیه، قانونهایی را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند به کلیساها می‌سپردند. خلاصه این قوانین به شرح ذیل بودند:

۱. ایمان تنها راه نجات است. ختنه یا نگاه داشتن شریعت نباید به ایمان که تنها راه نجات است افزوده شود.

۲. بی‌بند و باری جنسی برای تمام ایمانداران در تمام دوران ممنوع است، اما احتمالاً این تذکر در درجه اول مخصوص ایمانداران غیریهودی بود، زیرا که این گناه گریبانگیر آنها بود.

۳. گوشت تقدیمی به بتها، گوشت حیوانات خفه شده و خون را نباید به عنوان غذا مصرف کرد، البته نه به عنوان شروط نجات، بلکه ایجاد مشارکت میان ایمانداران یهودی و امت‌ها. متعاقباً در برخی از این دستورات تجدید نظر شد (ر.ک ۱ قرنتیان ۸–۱۰؛ ۱ تیموتائوس ٤: ٤–٥).

پیامد خدمت این مردان این بود که کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و شمار ایمانداران مسیحی روز به روز افزوده می‌گشت.

۱٦: ٦–۸ این آیات از اهمیت بسیاری برخوردار هستند چرا که نظارت و هدایت روح‌القدس را در استراتژی خدمتی رسولان آشکار می‌سازد. آنها پس از تجدید دیدار از کلیساهای فریجیه و غلاطیه، قصد داشتند به استان آسیا در غرب آسیای صغیر بروند اما روح‌القدس آنها را منع نمود. علت این امر به ما گفته نشده است؛ برخی بر این باورند که شاید با هدایت الهی این ناحیه را به پطرس محول کرده بودند (ر.ک ۱ پطرس ۱: ۱). به هر حال آنها به سوی شمال غرب به ناحیه میسیا سفر کردند. در حقیقت میسیا بخشی از ایالت آسیا بود؛ اما پر واضح است که آنها در آنجا بشارت ندادند. سپس هنگامی که سعی نمودند به سمت شمال غربی به بطینیا، در امتداد ساحل دریای سیاه، بروند روح عیسی ایشان را اجازت نداد. از این رو آنها مستقیماً به شهر ساحلی تروآس رفتند. مبشرین ما از آنجا می‌توانستند از طریق دریای اژه به یونان، دروازه قدیم اروپا، سفر کنند. رایری می‌نویسد:

> آسیا محتاج انجیل بود، اما در نظر خدا هنوز زمان آن فرا نرسیده بود. نیاز، دعوت آنها را شکل نمی‌داد. آنها به تازگی از شرق آمده بودند؛ و از رفتن به سوی جنوب یا شمال منع شده بودند، اما آنها چنین گمان نکردند که خدا دارد آنها را به سوی غرب هدایت می‌کند – آنها به انتظار هدایت خاص او بودند. منطق به تنهایی اساس دعوت را شکل نمی‌دهد.

۱٦: ۹ شب هنگام پولس رویایی دید که شخصی از اهل مکادونیه او را می‌خواند که به آنجا بیاید و امداد فرماید. مکادونیه نواحی شمالی یونان، و در غرب تروآس قرار داشت. چه به طور آگاهانه یا غیرآگاهانه، مکادونیه

(و تمام اروپا!) به انجیل نجات بخش فیض نیاز داشت. خداوند درهای آسیا را به روی خادمین خود بسته بود آنها خبرخوش را به اروپا ببرند. استالکر (Stalker) این موضوع را چنین به تصویر می‌کشد:

شخص اهل مکادونیه که نماینده اروپا بود، فریاد برمی‌آورد که اروپا نیازمند مسیح است. پولس در این رویا دعوت الهی را تشخیص داد؛ و فردای آن روز غروب آفتاب که پرتوهای زرین خود را بر پهنه وسیع دریای اژه افکنده بود، بر صورت او که بر عرشه کشتی نشسته بود می‌تابید، و دماغه کشتی آبها را به سوی ساحل مکادونیه می‌شکافت.

۱٦: ۱۰ در اینجا در ضمیر شخص تغییر چشمگیری مشاهده می‌کنیم. او، ضمیر سوم شخص مفرد تبدیل به ضمیر سوم شخص جمع، ما می‌شود. غالباً بر این باور هستند که لوقا، نویسنده اعمال، در این هنگام به پولس، سیلاس و تیموتائوس پیوسته است. از اینجا به بعد وقایع را یک شاهد عینی ثبت می‌کند.

نکاتی در باب هدایت الهی

کلیسای اولیه، برای اینکه بتواند به طور موثر بر روی زمین عمل کند، به هدایت از سوی رهبر آسمانی متکی بود. اما چگونه خداوند عیسی اراده خود را بر خادمین خود آشکار می‌ساخت؟

او استراتژی جامع خود را پیش از صعود خود در این آیه بیان نمود، «شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان» (اعمال ۱: ۸). کتب مقدسه عهد عتیق پولس و دیگر شاگردان را هدایت نمود تا جانشینی برای یهودا برگزینند (مزمور٦۹: ۲۵؛ اعمال ۱: ۱۵، ۲٦).

خداوند پس از صعود خود، چندین بار افراد را توسط رویا هدایت نمود: حنانیا (۹: ۱۰–۱٦)؛ کرنیلیوس (۱۰: ۳)؛ پطرس (۱۰: ۱۰، ۱۱، ۱۷)؛ پولس (دو بار ۱٦: ۹، ۱۰؛ ۱۸: ۹).

او دو بار توسط انبیاء هدایت نمود (۱۱: ۲۷–۳۰؛ ۲۱: ۱۰–۱۲).

در دیگر موارد مسیحیان تحت شرایط هدایت می‌شدند. به عنوان مثال، جفا باعث پراکنده شدن آنها شد (۸: ۱–٤؛ ۱۱: ۱۹؛ ۱۳: ۵۰، ۵۱؛ ۱٤: ۵، ٦).

مقامات دولتی از پولس و سیلاس خواستند که فیلیپی را ترک نمایند (۱٦: ۳۹–٤۰)، بعدها پولس توسط مقامات از اورشلیم به قیصریه برده شد (۲۳: ۳۳). درخواست دادخواهی پولس از قیصر باعث شد او به روم سفر کند (۲۵: ۱۱) و غرق شدن کشتی زمان و نحوه حرکت را تغییر داد (۲۷: ٤۱؛ ۲۸: ۱).

گاهی اوقات هدایت توسط مشورت و ابتکار دیگر مسیحیان شکل می‌گرفت. کلیسای اورشلیم برنابا را به انطاکیه اعزام نمود (۱۱: ۲۲). آغابوس وقوع یک قحطی را پیشبینی نمود، و این باعث شد کلیسای انطاکیه به مقدسین در یهودا اعانه بفرستند (۱۱: ۲۷–۳۰). برادران در انطاکیه، پولس و برنابا را به اورشلیم فرستادند (۱۵: ۲). کلیسای اورشلیم یهودا و سیلاس را همراه برنابا و پولس اعزام نمود (۱۵: ۲۵–۲۷). برادران پولس و سیلاس را پیش از آغاز سفر دوم بشارتی به فیض خدا سپردند (۱۵: ٤۰). پولس هنگام ترک کردن لستره تیموتائوس را همراه خود برد (۱٦: ۳). برادران تسالونیکی پولس و سیلاس را به خاطر احتمال بروز جفا و حملات به لیبریه اعزام

نمودند (۱۷: ۱۰). برادران در لیبریه، نیز پولس را به همین دلیل از آنجا دور کردند (۱۷: ۱٤، ۱۵). سرانجام پولس، تیموتائوس و اراستوس را به مکادونیه فرستادند (۱۹: ۲۲).

علاوه بر روشهای فوق، موارد گوناگون دیگری نیز وجود دارند که به نظر اشخاص مستقیماً اراده الهی خدا را دریافت نموده‌اند. فرشته خداوند فیلیپس را به سوی خواجه‌سرای حبشی هدایت نمود (۸: ۲٦). هنگامی که انبیاء و معلمان کلیسای انطاکیه در دعا و روزه بسر می‌بردند روح‌القدس با ایشان سخن گفت (۱۳: ۱–۲). روح‌القدس پولس و تیموتائوس را از بشارت در آسیا منع نمود (۱٦: ٦). سپس آنها تصمیم گرفتند به بطینیا بروند، اما روح‌القدس این اجازه را به آنها نداد (۱٦: ۷).

پس می‌توان هدایت در کلیسای اولیه را بدین شکل به اختصار بیان نمود:

۱. توسط کتاب مقدس.

۲. توسط رویاها و نبوت‌ها.

۳. تحت شرایط.

٤. توسط مشورت و ابتکار عمل دیگر مسیحیان.

۵. توسط ارتباط مستقیم، احتمالاً به شکل ظاهری و ملموس.

۱٦: ۱۱–۱۲ سفیران خستگی‌ناپذیر مسیح از تروآس سوار کشتی شده و به سوی شمال غربی حرکت کردند و ابتدا یک شب در جزیره ساموتراکی استراحت نمودند. سپس در بندر نیاپولیس که در ۱۲۰ مایلی تروآس قرار داشت، به خشکی رسیدند، سپس چند مایلی را در خشکی به سوی فیلیپی، که شهر اول سرحد مکادونیه و کلونیه بود سفر کردند.

۱٦: ۱۳–۱۵ پر واضح است که در شهر فیلیپی کنیسه‌ای وجود نداشت، اما پولس و همراهانش شنیده بودند که یهودیانی چند در روز سبت در کنار رودخانه خارج از شهر جمع می‌شدند. آنها با رسیدن به آن محل دیدند که گروهی از زنان که زنی لیدیه نام نیز در میان آنها به چشم می‌خورد مشغول عبادت هستند. احتمالاً او به یهودیت گرویده بود. او از شهر طیاتیرا، از نواحی لیدیه در آسیای صغیر غربی به فیلیپی آمده بود و در آنجا جامه‌های ارغوان می‌فروخت.

او نه تنها با روی باز به انجیل گوش فرا داد، بلکه دل او نیز گشوده شد. او پس از پذیرفتن خداوند عیسی، خود و اهل خانه‌اش تعمید یافتند. مطمئناً اعضای خانه او نیز پیش از اینکه تعمید یابند ایمان آورده بودند. معلوم نیست که لیدیه ازدواج کرده بود یا نه و شاید مقصود از اهل خانه‌اش خادمین او بوده است.

لیدیه به خاطر اعمال نیکوی خود نجات نیافت، بلکه او نجات یافت تا نیکویی نماید. او با پذیرفتن پولس، سیلاس، لوقا و تیموتائوس اصالت ایمان خود را نشان داد.

۱٦: ۱٦–۱۸ روز بعد، هنگامی که پولس و همراهانش به محل عبادت می‌رفتند، در راه به کنیزی برخوردند که روح تفأل داشت. او که در اسارت یک دیو قرار داشت، قادر بود آینده را پیش‌بینی کند و با مکاشفات خود دیگران را به حیرت وادارد.

هنگامی که او به مبشرین مسیحی برخورد، برای روزهای متوالی به دنبال آنها حرکت کرده نـدا مـی‌داد، «ایـن مردمان خدام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.» آنچه که او می‌گفت حقیقت داشت، اما پولس خود بهتر از دیوها بر این موضوع واقف بود. اما او بیشتر از وضعیت بغرنج این دختر اسیر رنجیده خاطر می‌گشت. از این رو، او در نام مقتدر عیسی مسیح به آن روح فرمان داد که از آن دختـر بیـرون آیـد. بـی‌درنـگ آن دختر از اسارت مخوف رهایی یافت و تبدیل به فردی معقول ومعمولی شد.

نکاتی در باب معجزات

معجزات در روایات کتاب اعمال تنیده شده است. در ذیل فهرستی از معجزات مهم آمده است:

عطای معجزه‌آسای زبانها (۲: ٤؛ ۱۰: ٤٦؛ ۱۹: ٦).

شفای لنگ مادرزاد در دروازه هیکل (۳: ۷).

مرگ ناگهانی و کیفری حنانیا و سفیره (۵ : ۵، ۱۰).

رهایی رسولان از زندان (۵ : ۱۹).

ملاقات مسیح جلال یافته با سولس (۹: ۳-٦).

شفای اینیاس توسط پطرس (۹: ۳٤).

زنده ساختن غزال (۹: ٤۰).

رویای پطرس... ظرفی که از آسمان نازل شد (۱۰:۱۱).

رهایی پطرس از زندان (۱۲: ۷-۱۰)

مرگ هیرودیس توسط فرشته (۱۲: ۲۳).

نزول داوری بر علیمای جادوگر و نابینا شدن وی (۱۳: ۱۱).

شفای مرد لنگ در لستره توسط پطرس (۱٤: ۱۰).

بهبودی پولس پس از سنگسار شدن در لستره (۱٤: ۱۹، ٤۰).

رویای پولس در مورد شخصی از مکادونیه که طلب کمک می‌کرد (۱٦: ۹).

اخراج نمودن روح شریر از دختری در فیلیپی توسط پولس (۱٦: ۱۸).

رهایی پولس و سیلاس از زندان فیلیپی (۱٦: ۲٦).

زنده ساختن افتیخس (۲۰: ۱۰-۱۱).

نبوت آغابوس (۲۱: ۱۰-۱۱).

رهایی پولس از یک افعی در ملیطه (۲۸: ۳-٦).

شفای تب پدر پوبلیوس (۲۸: ۸).

شفای دیگر امراض (۲۸: ۹).

علاوه بر اینها می‌خوانیم که رسولان آیات و معجزات به ظهور رساندند (۲: ٤۳)؛ استیفان در میان مردم آیات و معجزات عظیمی صادر نمود (٦: ۸)؛ فیلیپس آیات و معجزات به ظهور رساند (۸: ٦، ۱۳)؛ برنابا و پولس آیات و معجزات صادر نمودند (۱۵: ۱۲)؛ و خدا از دست پولس معجزات به ظهور می‌رسانید (۱۹: ۱۱).

با مطالعه اعمال طبیعتاً یک سوال برای ما مطرح می‌شود: «آیا امروز نیز باید انتظار انجام چنین معجزاتی را داشته باشیم؟» در مورد پاسخ این سوال باید از عبور از دو سرحد اجتناب ورزیم. اول اینکه باید بدانیم عیسی مسیح دیروز، امروز و تا به ابدالآباد همان است و ما باید همان معجزاتی که در کلیسای اولیه ظاهر می‌شد را امروز نیز مشاهده کنیم.

نقطه مخالف این است که معجزات تنها به روزهای آغازین کلیسا تعلق دارند و نباید آنها را برای امروز کلیسا برشماریم.

درست است که عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است (عبرانیان ۱۳: ۸) اما این بدان معنا نیست که روش‌های الهی هیچگاه تغییر نمی‌کند. به عنوان مثال بلایایی که خداوند در مصر نازل کرد دیگر هیچگاه تکرار نمی‌شوند. قدرت او همان است. او امروزه نیز می‌تواند هر نوع معجزه‌ای را به ظهور برساند. اما این به معنای آن نیست که او باید در هر عصری همان معجزات را تکرار نماید.

از سویی دیگر، نباید معجزات را کنار بگذاریم و بگوییم به عصر کلیسا تعلق ندارند. و نیز بسیار سهل است که معجزات را متعلق به دوران‌های گذشته بر شمرده و راضی شویم که دیگر هیچ جانی بر خون و جسم غلبه نخواهد کرد.

زندگی ما باید با قدرت فوق طبیعی همراه باشد. ما باید همواره دست خدا را در شرایط زندگی خود ببینیم. ما باید هدایت او را به شکلی معجزه‌آسا و اسرار آمیز تجربه نماییم. ما باید وقایعی را که در زمره قوانین احتمالات قرار دارند در زندگی به تجربه بنشانیم. ما باید آگاه باشیم که خدا روابط را ترتیب می‌دهد، درها را می‌گشاید، و در و بر مخالفتها حاکم است. خدمت ما باید با وقایع خارق‌العاده همراه باشد.

ما باید پاسخ‌های مستقیم را در دعاهایمان جستجو نماییم. هنگامی که زندگی ما زندگی دیگری را تحت تاثیر قرار می‌دهد، خواهیم دید که چیزی برای خدا رخ می‌دهد. ما باید دیتهای او را در آشفتگی‌ها، تاخیرها، حادثه‌ها، شکست‌ها و وقایع به ظاهر تراژدیک. ما باید رهایی‌های خارق‌العاده را تجربه نماییم و از وجود قوت، شجاعت، سلامتی، حکمت در مرزهای طبیعی خود آگاه باشیم.

اگر زندگی ما تنها در حدود طبیعی سپری شود، پس تفاوت ما با بی‌ایمانان در چیست؟ اراده خدا این است که زندگی ما باید خارق‌العاده باشد، تا اینکه حیات عیسی مسیح از ما جاری شود. هنگامی که این امر رخ می‌دهد، غیرممکن‌ها محو خواهند شد، درهای بسته باز خواهند شد، و قدرت جاری خواهد شد. سپس از روح‌القدس پرخواهیم شد، و هنگامی که مردم به ما نزدیک می‌شوند، قدرت روح را در ما حس خواهند نمود.

۱٦: ۱۹-۲٤ اما آقایان آن دختر به جای اینکه به خاطر رهایی این دختر از اسارت روح پلید سپاسگذار باشند، به تلخی از ضرری که نصیبشان شده بود رنجیده خاطر شدند. از این رو پولس را در بازار نزد حکام کشیدند، و به

دروغ اتهاماتی را بر وی وارد آوردند. اساساً آنها رسولان را متهم نمودند که یهودیان اغتشاشگری هستند که سعی داردن در روش زندگی رومی آنها آشفتگی ایجاد نمایند. واکنش عوام بسیار خشن بود، و والیان جامه‌های پولس و سیلاس را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. پس از یک تنبیه سخت، مبشرین به زندان افکنده شدند و به داروغه زندان تأکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارند. او نیز آنها را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کُنده بست.

در این عبارات دو روش عمده شیطانی را مشاهده می‌کنیم. اول اینکه، او سعی به ایجاد ارتباطی دروغین نمود – شهادت دختر دیوزده. هنگامی که در این امر ناکام ماند او به جفای آشکار متوسل جست. گرانت می‌گوید: «رابطه یا جفا – از این دو حالت خارج نیست: دوستی یا جنگ آشکار.» ای. جی. پلاک (A. J. Pollock) اظهار می‌دارد:

> شریر به گمان اینکه فعالیت این خادمین فداکار مسیح را متوقف ساخته است، فکر پیروزی را در سر می‌پروراند. اما پیروزی او به مانند همیشه شتاب‌زده بود. دراین مورد پیروزی او به ناراحتی و عذاب کامل او و پیشبرد کار خداوند انجامید.

۱۶: ۲۵ نصف شب پولس و سیلاس دعا کرده و خدا را تسبیح می‌خواندند. این شادی هیچ ارتباطی با اوضاع و احوال زمینی نداشت. منشاء تمام تسبیحات آنها از آسمان بود. مورگان اذعان می‌دارد:

> هر انسانی هنگامی که درهای زندان باز است و آزاد شده است می‌تواند تسبیح بخواند. اما جان یک مسیحی در زندان هم می‌خواند. اگر من سیلاس بودم احتمالاً پولس باید به تنهایی می‌خواند: چرا که من نمی‌توانم جلال و شکوه روح‌القدس را که بر تمام مشکلات و سختیها حاکم است را ببینم.

۱۶: ۲۶ و در حالی که دیگر زندانیان به دعاها و سرودهای شکرگزاری گوش فرا می‌دادند، زلزله‌ای غیرمعمول دیوارهای زندان را به لرزه درآورد. این زلزله همه درها را گشود و زنجیرها و یوغ‌ها را از هم گسست.

۱۶: ۲۷–۲۸ هنگامی که زندانبان بیدار شد و دید که زندان گشوده شده است، گمان برد که زندانیان گریخته‌اند. پس چون می‌دانست که زندگی خود را از دست خواهد داد، شمشیر خود را کشید و قصد کرد خود را بکشد. اما پولس او را خاطر نشان ساخت که نیازی نیست چنین کند. زیرا که تمام زندانیان هنوز در آنجا بودند.

۱۶: ۲۹–۳۰ اکنون احساسی جدید بر زندانبان غلبه یافت. ترس او از دست دادن شغل یا حتی زندگی از او دور شد و تبدیل به یک احساس عمیق گناه شد. او اکنون می‌ترسید که خدا گناهانش را ببیند. او فریاد سرداد، «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟»

این پرسش پیش از هر تغییر و تحول واقعی رخ می‌دهد. هر انسانی باید بداند که او پیش از اینکه نجات یابد، گم شده‌ای بیش نیست. تا هنگامی که شخص از دل نگوید «لیاقت من جهنم است»، فایده‌ای ندارد که راجع به نجات با وی سخن گفت.

۱٦: ۳۱ تمام کسانی که در عهد جدید عبارت «به عیسی مسیح خداوند ایمان آور» را شنیدند ابتدا خود را گناهکار دانسته بودند. حال که زندانبان به طرز عمیقی از گناهان خود پشیمان گشته بود، پولس و سیلاس به وی گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.»

در این آیات سخنی از اینکه اگر او به مسیح ایمان آورد اهل خانه‌اش هم نجات می‌یابند به میان نیامده است. مقصود این است که اگر او به خداوند عیسی مسیح ایمان آورد، نجات می‌یابد. و اهل بیتش نیز به همین طریق ایمان خواهند آورد. «ایمان آور... و نجات خواهی یافت، و بگذار اهل خانه‌ات هم ایمان آورند.»

بسیاری از مردم امروزه در مورد مفهوم ایمان آوردن دچار مشکل هستند. با این حال هنگامی که یک گناهکار پی می‌برد او گمشده، ناتوان و ناامید است، و هنگامی که به او گفته می‌شود به مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده ایمان آور، او دقیقاً مفهوم آن را در می‌یابد. این تنها کاری است که او می‌تواند انجام دهد.

۱٦: ۳۲-۳٤ پس از اینکه پولس و سیلاس کلام خداوند را برای اهل خانه تعلیم دادند، زندانبان با شستن زخمهای آنها و تعمید بی‌درنگ اصالت ایمان خود را ثابت نمود. او همچنین آنها را به خانه خود آورد و به آنها غذا داد. و در تمام لحظات شادی نمود از اینکه همگی آنها خداوند را شناخته‌اند.

بار دیگر باید یادآور شویم که هیچ جمله‌ای حاکی از اینکه در خانه آنها نوزاد یا کودکی که تعمید گرفته باشد به چشم نمی‌خورد. همه آنها آن قدر بالغ بودند که به خدا ایمان بیاورند.

۱٦: ۳۵ پر واضح است که در طول شب دگرگونی‌ای در دل والیان ایجاد شد. زیرا که صبح هنگام فراشان را دستور دادند که دو زندانی را رها نمایند.

۱٦: ۳٦-۳۷ هنگامی که زندانبان خبرخوش را به گوش پولس رساند، وی نپذیرفت که تحت این شرایط زندان را ترک کند. گذشته از اینها گرچه او و سیلاس یهودی‌زاده بودند، ولی شهروند رومی محسوب می‌شدند. آنها ناعادلانه محاکمه شده و به زندان افکنده شده بودند. حال آیا والیان گمان می‌کردند که آنها همچون گناهکار و با رسوایی آنجا را ترک خواهند کرد؟ نی! والیان بیایند و خود زندانیان را آزاد نمایند.

۱٦: ۲۸-٤۰ والیان با خواهش و التماس نزد آنها آمدند! آنها از پولس و سیلاس خواهش نمودند که بدون هیچ سر و صدایی شهر را ترک نمایند. آنها همچون فرزندان پادشاه از زندان بیرون آمدند، اما به سرعت شهر را ترک نکردند. ابتدا آنها به خانه لیدیه رفته، برادران را ملاقات نموده و آنها را نصیحت نمودند. چقدر عالی! همان کسانی که از دیگران تسلی می‌یافتند اکنون دیگران را نصیحت می‌نمایند.

هنگامی که ماموریت آنها در فیلیپی به پایان رسید، شهر را ترک کردند.

۱۷: ۱ پولس و سیلاس پس از ترک فیلیپی، سی و سه مایل به سمت جنوب غربی سفر کردند تا که به آمفپولس رسیدند. شهر بعدی اپلونیه، سی مایل دیگر به سمت جنوب غربی بود. این شهر در مسیر تجاری قرار داشت و از این رو مرکز خوبی برای بازرگانی محسوب می‌شد. روح‌القدس آن را به عنوان مقری برای نشر انجیل انتخاب نمود. امروزه این شهر به نام سالونیک معروف است.

احتمالاً هنگامی که پولس و سیلاس فیلیپی را به سوی مرزهای جدیدی برای بشارت انجیل ترک کردند، لوقا در آنجا ماند. این موضوع را می‌توان از تغییر ضمیر اول شخص جمع (ما) به سوم شخص جمع (آنها) مشاهده نمود.

۱۷: ۲–۳ مبشران بر حسب عادت به کنیسه‌ای رفتند و انجیل را در آنجا بشارت دادند. پولس در سه سبت عهد عتیق را می‌گشود و دیگران را متقاعد می‌نمود که در کلام پیشگویی شده بود که لازم بود مسیح زحمت ببیند و از مردگان برخیزد. پولس با مبین ساختن این موضوع از کتاب مقدس اعلام نمود که عیسی ناصری همان مسیح موعود است. آیا او رنج نکشیده و نمرده و از مردگان برنخاسته بود؟ آیا این ثابت نمی‌کرد که او مسیح خدا بود؟

۱۷: ٤–۷ برخی از یهودیان قبول کردند و به عنوان مسیحیان ایماندار به پولس و سیلاس پیوستند. و نیز بسیاری از خداترسان یهودی و عددی کثیر از زنان شریف شهر ایمان آوردند. این باعث شد که یهودیان بی‌ایمان عملی سرنوشت‌ساز انجام دهند. آنها عده‌ای از اشرار را از میان بازار جمع کرده، شورشی برانگیخته، و بر خانه یاسون جایی که پولس و سیلاس در آنجا مهمان بودند هجوم بردند. هنگامی که آنها پولس و سیلاس را در خانه نیافتند، یاسون و چند برادر ایماندار را نزد حکام شهر کشیدند. آنها که نمی‌خواستند به پولس و سیلاس ارج نهند و آنها را بزرگ جلوه دهند، آنها را مردمانی توصیف نمودند که ربع مسکن را شورانیده‌اند. سپس آنها را متهم نمودند که قصد براندازی حکومت سزار را دارند چرا که تعلیم می‌دهند پادشاهی غیر از مسیح نیست. حداقل می‌توانیم بگوئیم که واقعاً عجیب و غریب بود که یهودیان باغیرت به طرفداری از دولت سزار بپردازند، چرا که امپراطوری روم نزد آنها محبوب نبود.

اما آیا اتهام آنها حقیقت داشت؟ تردیدی نیست که آنها شنیده بودند که پولس از ظهور ثانوی مسیح و سلطنت او بر تمامی زمین سخن گفته است. اما این موضوع نبود که سزار را تهدید نماید، چرا که مسیح هنگامی باز می‌گردد که تمامی قوم اسرائیل توبه نمایند.

۱۷: ۸، ۹ حاکمان شهر از شنیدن این سخنان مضطرب شدند. آنها یاسون و کسانی که با او بودند را احضار نمودند و از آنها ضمانت گرفتند که میهمانان آنها شهر را ترک کنند. سپس ایشان را رها کردند.

۱۷: ۱۰–۱۲ برادران در تسالونیکی تصمیم گرفتند که بهتر است مبشران شهر را ترک کنند، از این رو در شب پولس و سیلاس را به بیریه روانه کردند. این مبشرین شکست‌ناپذیر و مهارناپذیر مستقیماً به کنیسه یهود رفتند. هنگامی که آنان انجیل را در آنجا موعظه می‌نمودند یهودیان با تحقق و تفحص و مقایسه با متون عهد عتیق نشان دادند که بسیار روشن فکر هستند. آنها یک دیدگاه ساده‌ای داشتند وآن اینکه هر تعلیمی را پیش از پذیرش با کلام مقدس محک بزنند. بسیاری از این یهودیان ایمان آوردند. و در میان آنها بسیاری از زنان و مردان شریف یونانی نیز به چشم می‌خوردند.

۱۷: ۱۳–۱٤ هنگامی که این خبر به تسالونیکی رسید که پولس و سیلاس در بیریه مشغول خدمت هستند، یهودیان آن شهر سفری خاص به بیریه ترتیب دادند و خلق را بر علیه آنها شورانیدند. برادران در آنجا پولس را به

همراه ایمانداران به سوی دریا روانه کردند. احتمالاً آنها تا به دیوم پیش رفتند و از آنجا از راه دریا به پیرائوس، شهر بندری در آتن رفتند. سیلاس و تیموتائوس در بیریه ماندند.

۱۷: ۱۵ از بیریه تا آتن مسافت زیادی بود. این نشان می‌دهد که مسیحیان آنجا چقدر فداکار بودند که حاضر شدند پولس را در تمام طول راه همراهی نمایند. هنگامی که خواستند در آتن از هم جدا شوند، پولس پیغامی توسط آنها برای سیلاس و تیموتائوس فرستاد که به زودی هر چه تمام‌تر نزد او آیند.

۱۷: ۱٦ هنگامی که پولس در آتن انتظار ایشان را می‌کشید، به خاطر بت‌پرستی مردم شهر بار سنگینی بر خود حس می‌کرد. گرچه آتن مرکز فرهنگ، آموزش و هنر بود، اما هیچیک از اینها پولس را به خود جذب نمی‌کرد. او وقت خود را صرف گشت و گذار و سفرهای تفریحی نمی‌کرد. آرنات (Arnot) اظهار می‌دارد:

> این سنگ‌های مرمرین شهر نبود که دارای ارزش بود، بلکه انسانهای زنده. او ضعیف نبود بلکه مردی قوی که جانهای ابدی برایش مهم‌تر از هر هنری بود... پولس بت‌پرستی را نامتعارف و مضر نمی‌دانست، بلکه عذاب‌آور.

۱۷: ۱۷–۱۸ او در کنیسه با یهودیان و خداپرستان مباحثه می‌نمود در حالی که در بازار به تمام کسانی که گوش فرا می‌دادند بشارت می‌داد. او با این روش با برخی از اپیکورمین و رواقیون تماس حاصل نمود. اپیکورمین پیرو فیلسوفی به نام ایپکور بودند که بر این باور بودند که پایان زندگی لذت است و نه طلب معرفت. رواقیون معتقد به نوعی وحدت وجودی بودند که در آن حکمت را می‌توان در فارق بودن از احساسات، عواطف، غم و شادی و نیز اطاعت از قانون طبیعت یافت. هنگامی که پیروان این دو مکتب فلسفی سخنان پولس را شنیدند، گمان بردند که او یاوه‌گویی بیش نیست و ظاهراً واعظ به خدایان غریب است، زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می‌داد.

۱۷: ۱۹–۲۱ آنها او را گرفته به کوه مریخ، بردند جائی که یک هیئت قضایی همچون دادگاه عالی گرد هم می‌آمدند. اما در این مورد خاص، باید گفت که موضوع دقیقاً محاکمه نبود، بلکه گردهم‌آیی‌ای که برای پولس این فرصت را فراهم می‌آورد تا آموزه خود را به اعضای دادگاه و جماعت حاضر معرفی نماید. این موضوع تا حدی در آیه ۲۱ شرح داده شده است. اهل اطینا دوست داشتند در کنار یکدیگر بنشینند و با هم به گفتگو پرداخته به سخنان یکدیگر گوش فرا دهند. به نظر می‌رسد آنها برای این موضوع وقت نامحدودی داشتند.

۱۷: ۲۲ پولس در وسط دادگاه ایستاد و خطابه کوه مریخ را ایراد نمود. در طول مطالعه این خطابه باید به خاطر داشته باشیم که مخاطب پولس غیریهودیان بودند و نه یهودیان. آنها هیچ زمینه‌ای در مورد عهد عتیق نداشتند، از این رو او مجبور بود موضوعی را مطرح کند که برای همه جذاب باشد. او با این اظهار نظر سخن خود را آغاز نمود که اهل آتن بسیار دیندار هستند. دینداری شهر آتن را نی‌توان از شهرت آن دریافت، اینکه تعداد بت‌های آن بیش از جمعیت آن بود!

۱۷: ۲۳ پولس گفت هنگامی که بت‌ها را نظاره می‌کرد مذبحی یافته بود که بر آن نام خدای ناشناخته نوشته شده بود. او در آن نوشته نقطه شروع سخنان خود را یافته بود. پولس در آن نوشته شناخت دو حقیقت را دیده بود:

اول، حقیقت وجود خدا، و دوم، اینکه اهالی آتن از وجود آن آگاهی ندارند. از این رو این امر بستری کاملاً طبیعی برای پولس فراهم آورد تا توجه آنها را به خدا جلب نماید. همان گونه که شخصی در این باره گفته است که او جریان سرگردان دینداری آنها را به سوی مجرایی درست هدایت می‌نمود.

۱۷: ۲٤–۲۵ مبشرین ما بر ما روشن ساخته‌اند که بهترین موضوع برای بشارت به بی‌ایمانان رویداد خلقت می‌باشد. این همان موضوعی بود که پولس برای اهل آتن تشریح نمود. او خدا را به عنوان شخصی معرفی کرد که جهان و آنچه در آن است را آفرید. پولس در حالی که به معابد بتهای اطراف خود نگاه می‌کرد، شنوندگان خود را خاطرنشان می‌ساخت که خدا در هیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی‌باشد. و او به خدمت دست انسان وابسته نیست. در معابد بتها غالباً کاهنان غذا و دیگر «مایحتاج» را به خدایان خود تقدیم می‌نمودند. اما خدای حقیقی محتاج به انسان نیست، زیرا که او منشاء حیات و نفس و همه چیزها است.

۱۷: ۲٦–۲۸ الف. سپس پولس به منشاء انسان پرداخت. تمام انسانها از یک جد مشترک یعنی آدم بودند. خدا نه تنها ملت‌ها را بوجود آورد، بلکه او زمانها را معین کرد و کشورها را که انسانهای گوناگون در آن ساکن شوند را مقرر فرمود. او رحمت‌های بی‌شمار خود را بر آنها نازل نمود تا طالب او باشند. او می‌خواست که انسانها او را تفحص کرده بیابند. حتی اگر چه او از هیچ یکی از ما دور نیست. در خدای حقیقی است که ما زندگی و حرکت و وجود داریم. او نه تنها خالق ما بلکه در کنار ما نیز است.

۱۷: ۲۸ ب. پولس برای اینکه ارتباط مخلوق با خالق خود را بیشتر مورد تاکید قرار دهد، از برخی از شعرای یونانی نیز نقل نمود، «از نسل او می‌باشیم.» البته از این موضوع نباید آموزه برادری انسانها و پدری خدا را برداشت کرد. از این جنبه که او ما را خلق کرده، ما از نسل او هستیم، اما تنها راه فرزند خدا شدن ایمان به خداوند عیسی مسیح است.

۱۷: ۲۹ اما استدلال پولس هنوز ادامه دارد. پس اگر انسانها از نسل خدا هستند، دیگر محال است که خدا را سنگ، طلا یا نقره بپنداریم. این بتها منقوش به صنعت یا مهارت انسان است، و از این رو حتی از انسان هم بهتر نیستند. به یک معنا این بتها فرزندان انسانها هستند، در حالی که حقیقت این است که انسانها هم مخلوق خدا هستند.

۱۷: ۳۰ حال که پولس حماقت بت‌پرستی را آشکار نمود، به این حقیقت اشاره می‌کند که برای قرنها خدا از جهالت امت‌ها چشم پوشیده است. اما اکنون مکاشفه انجیل فرا رسیده است، او تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند، به عبارتی بازگشت نمایند.

۱۷: ۳۱ این یک پیغام فوری است، زیرا خدا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به خداوند عیسی مسیح، مردی که معین فرمود. این داوری که در اینجا بدان اشاره شده است به هنگام بازگشت مسیح به زمین و شکست دشمنان و آغاز سلطنت هزارساله وی رخ خواهد داد. یقین از وقوع این امر با

این حقیقت که خدا خداوند عیسی را از مردگان برخیزانید، حاصل می‌شود. پولس سخنان خود را با این مفهوم جذاب به پایان می‌رساند، قیام مسیح.

۱۷: ۳۲-۳۳ شاید پولس هنوز پیغام خود را به پایان نرسانیده بود. شاید به این خاطر بود که تحقیر کسانی که قیامت از مردگان را مورد تمسخر قرار دادند، باعث شد او سخنان خود را قطع کند. دیگران استهزا ننمودند بلکه تردید به دل راه دادند. آنها گفتند، «مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید» و هرگونه اقدام در مورد این موضوع را به بعد موکول کردند. آنها نمی‌توانستند بگویند «هرگز» بلکه «اکنون نمی‌شود.»

۱۷: ۳٤ لیکن، درست نیست که بگوئیم پیغام پولس با شکست مواجه شد. سرانجام دیونیسیوس ایمان آورد، او آریوپاغی و از اعضای دادگاه بود. زنی که دامرس نام داشت نیز ایمان آورد و بعضی دیگر که نامشان در اینجا ذکر نشده است.

بعد از آن پولس از اطینا روانه شد. «ما دیگر نامی از آتن نمی‌شنویم. پولس به مکانهایی که جفا حادث می‌شد بازمی‌گشت، اما لودگی‌های عقلانی حرفی برای گفتن نداشت» (منتخب).

برخی بر این خطابه خرده می‌گیرند که چرا در آن از اهالی آتن به خاطر دینداریشان تقدیر شده است، در حالی که آنها آشکارا بت‌پرست بودند؛ به نظر می‌رسد که در آن شناخت خدای حقیقی از طریق نوشته‌ای که برای یک بت در نظر گرفته شده بود حاصل می‌شود؛ به نظر می‌رسد که با رسوم و عادات اهالی آتن مدارا نموده است؛ و این خطابه انجیل را به روشنی و قدرت دیگر پیغام‌های پولس رسول معرفی نمی‌نماید. این انتقادها ناعادلانه هستند. و شرح دادیم که پولس ابتدا به دنبال نقطه ایجاد ارتباط می‌گشت. سپس او با گام‌های آهسته شنوندگان خود را ابتدا به معرفت خدای حقیقی هدایت نمود، و سپس به سوی لزوم توبه در پرتو بازگشت مسیح. ایمان آوردن برخی از آنها دلیل کافی بر حقانیت موعظه پولس است.

نکاتی در باب منبرهای غیررسمی

موعظه پولس بر تپه مریخ تصویری است از منبرهای غیررسمی که ایمانداران اولیه توسط آن بشارت کلام می‌دادند.

فضای باز یکی از آنها بود. پیغام روز پنطیکاست در فضای باز ایراد شد. این موضوع از تعداد افرادی که ایمان آوردند کاملاً مشهود است (اعمال ۲: ٦، ٤۱). دیگر موارد موعظه در فضای باز در ۸: ۵، ۲۵، ٤۰؛ ۱۳: ٤٤؛ ۱٤: ۸-۱۸ یافت می‌شود.

اطراف معبد حداقل سه بار طنین انداز پیغام رسولان بود (۳: ۱-۱۱؛ ۵ : ۲۱، ٤۲). پولس و همراهانش در کنار رودخانه‌ای در فیلیپی کلام خدا را اعلان نمودند (۱٦: ۱۳). در آتن او در بازار بشارت داد (۱۷: ۱۷). پیش از خطابه او در تپه مریخ. او در اورشلیم از روی پله‌های قلعه آنتونی خطاب به خلق عصبانی سخنرانی نمود (۲۱: ٤۰- ۲۲: ۲۱).

حداقل چهار بار در مقابل سانهدرین موعظه شد: توسط پطرس و یوحنا (٤: ٨، ١٩)؛ توسط پطرس و دیگر رسولان (٥ : ٢٧–٣٢)؛ توسط استیفان (٧: ٢–٥٣)؛ و توسط پولس (٢٢: ٣٠– ٢٣: ١٠).

پولس و همراهانش برحسب عادت انجیل را در کنایس موعظه می‌نمودند (٩: ٢٠؛ ١٣: ٥؛ ١٤: ١؛ ١٧: ١، ٢، ١٠، ١٧؛ ١٨: ٤، ١٩، ٢٦؛ ١٩: ٨).

خانه‌های شخصی نیز به کرات مورد استفاده قرار می‌گرفتند. پطرس در خانه کرینلیوس موعظه نمود (١٠: ٢٢، ٢٤). پولس و سیلاس در خانه زندانبان فیلیپی شهادت دادند (١٦: ٣١، ٣٢). پولس در قرنتس درخانه کرسپس، رئیس کهنه موعظه نمود (١٨: ٧، ٨). او در یک خانه شخصی درتروآس موعظه نمود (٢٠: ٧). او در افسس خانه به خانه (٢٠: ٢٠) و در خانه اجاره‌ای خود در روم (١٩: ٩) تعلیم می‌داد.

فیلیپس در یک ارابه به یک خواجه‌سرای حبشی بشارت داد (٨: ٣١–٣٥). و پولس بر روی عرشه یک کشتی موعظه نمود (٢٧: ٢١–٢٦). او در افسس هر روزه در یک مدرسه شخصی مباحثه می‌نمود (١٩: ٩).

پولس در محکمه‌های مدنی در برابر فلیکس (٢٤: ١٠)، فستوس (٢٥: ٨)، و آغریپاس (٢٦: ١–٢٩) موعظه نمود.

در ٨: ٤ می‌خوانیم که ایمانداران جفا دیده هر جا که می‌رفتند بشارت کلام را می‌دادند.

این موضوع نشان می‌دهد که آنها معتقد نبودند که اعلان پیغام کلام خدا باید محدود به اماکن مقدس باشد. هر جا که مردم بودند علت و فرصت شناساندن مسیح به دیگران فراهم می‌شد. ای. بی. سیمپسون در راستای این موضوع می‌گوید:

> مسیحیان اولیه هر موقعیت و فرصتی را برای شهادت دادن بر مسیح غنیمت می‌شمردند. حتی هنگامی که آنها را برای محاکمه نزد والیان و حکام می‌بردند، هیچگاه طفره نرفتند و نه به خاطر ترش از عواقب آن از مسیحی بودند خود سرباز زنند. بلکه این تنها فرصتی برای آنها بود تا به پادشاهان و حکامی که به آنها دسترسی نداشتند بشارت دهند. بعید نیست که خدا به هر شخصی این اجازه را می‌دهد تا در مسیر زندگی ما قرار گیرد تا این فرصت برای ما فراهم شود که از برخی خوشیهای خود دست کشیده اندک تأثیری بر دل و زندگی او بگذاریم که او را به خدا نزدیک‌تر سازد.

خداوند عیسی به آنها ماموریت داده بود تا «در تمام عالم بروند و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنند» (مرقس ١٦: ١٥). کتاب اعمال نشان می‌دهد که آنها این فرمان ا به جا می‌آورند.

باید این را نیز بیافزاییم که غالب موعظات در اعمال بدون آمادگی قبلی و خودانگیخته بوده است. غالباً فرصتی برای تهیه کردن پیغام نبوده است. «موضوع بر سر اجرای یک ساعت نبود، بلکه آمادگی همیشگی آنها.» این واعظان بودند که همی‌شه در آمادگی بسر می‌بردند، و نه موعظات.

١٨: ١ برخی بر یان باورند که پولس از اطینا روانه شد زیرا که موعظه او ضعیف بود و ثمری نداشت. اما ما بر این باوریم که روح‌القدس او را هدایت نمود تا به فرنتس، مرکز اخائیه سفر کند. باید در این شهری که به بی‌بند و باری اخلاقی مشهور بود بشارت انجیل داده می‌شد و کلیسایی در آن تأسیس می‌گردید.

١٨: ٢–٣ پولس در قرنتس با زوجی به نام اکیلا و پرسکله آشنا شد که دوستی آنها تا آخر زندگانی وی ادامه داشت. اکیلا یک یهودی و اهل پنطس، ایالت شمالی آسیای صغیر بود. او و همسرش در روم زندگی می‌کردند، اما

به خاطر فرمان ضدیهودی کلودیوس قیصر از آنجا رانده شده بودند. از آنجا که قرنتس بر سر شاهراه روم به سوی شرق قرار داشت، در آنجا توقف نموده و به خیمه‌دوزی مشغول شده بودند. حرفه پولس نیز خیمه‌دوزی بود، و با آنها آشنا شد.

در حالی که به کار روزانه خود گردن نهاده‌ایم، بهترین مکاشفات زندگی بر ما می‌تابد. خود را به تلاشهای روزانه خود بسپار تا به هنگام عرق ریختن احسانهای نیکوی او را دریابی و به بینشی عمیق برسی... فروشگاه، دفتر، یا کارگاه می‌تواند به خانه خدا تبدیل شود. آیا با اشتیاق کار می‌کنید: در کار کردن مشارکت بی‌نظیر جانها را خواهید یافت، همچون اکیلا و پرسکله.

در روایت مشخص نیست که آیا اکیلا و پرسکله به هنگام آشنایی با پولس مسیحی بودند یا اینکه با بشارت او نجات یافته بودند. شواهد بیشتر حاکی از آن است که آنها به هنگام ورود به قرنتس ایمان آورده بودند.

۱۸: ٤ پولس هر سبت در کنیسه مکالمه کرده یهودیان و یونانیان یهودی را مجاب می‌ساخت که عیسی همان مسیح خدا است.

۱۸: ٥ پولس هنگامی که به سوی آتن روانه شد سیلاس و تیموتائوس را در بیریه ترک کرده بود. در آتن او برای ایشان پیغام فرستاد که به او ملحق شوند. آنها در قرنتس به او پیوستند.

پس از رسیدن آنها پولس در روح مجبور شد. این شاید بدان معنا باشد که خداوند باری بر وی نهاده بود تا با پشتکار فراوان بشارت داده، به یهودیان شهادت دهد که عیسی مسیح است. شاید چنین به نظر برسد که پولس در این هنگام دیگر به خیمه‌دوزی مشغول نبوده، بلکه کاملاً خود را به موعظه انجیل سپرده بود.

تقریباً در همین برهه زمانی بود که پولس رساله اول تسالونیکیان را نگاشت (حدود ٥٢ میلادی).

۱۸: ٦ یهودیان بی‌ایمان با پولس مخالفت نموده کفر گفتند. نپذیرفتن انجیل به منزله مخالفت با خود است. بی-ایمان با این کار خود به هیچکس جز خود آسیب نمی‌رساند.

پولس دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت‌ها می‌روم.» تکاندن لباس یک عمل نمادین بود که جدایی او از آنها را نشان می‌داد. با این حال این امر مانع از رفتن او به کنایس شهرهای دیگر همچون افسس نشد (۱۹: ۸).

سخنان پولس رسول برای هر ایماندار یادآوری بی‌نظیری است از این که چیزی به نام خون‌بها هم وجود دارد. شخص مسیحی در قبال تمام انسانها دِین دارد. اگر او نتواند با اعلان انجیل آن را ادا کند، خدا او را مسئول نگاه خواهد داشت. اگر از سویی دیگر، او وفادارانه به مسیح شهادت دهد اما با مخالفت سرسخت مواجه شود، پس او خود از گناه مبری است، ومسئولیت بر گردن شخصی که مسیح را رد کرده است، قرار خواهد گرفت.

این آیه نمایانگر گامی دیگر در راستای رها کردن ملت اسرائیل و اعلان انجیل به امت‌ها است. خدا فرمان داده بود که خبر خوش ابتدا باید به گوش یهودیان برسد، اما در طول کتاب اعمال، روح خدا هنگامی که می‌بیند قوم اسرائیل این پیغام را نمی‌پذیرد با حزن و اندوه آنها را به حال خود وامی‌گذارد.

۱۸: ۷–۸ پولس پس از مخالفت یهودیان به خانه یوستس رفت. یوستس به یهودیت گرویده بود و خانه او متصل به کنیسه بود. هنگامی که او از این پایگاه بشارت می‌داد، از اینکه می‌دید کرسپس رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند شادمان می‌گشت. بسیاری از دیگر اهالی قرنتس به نجات دهنده ایمان آورده و تعمید یافتند. پولس، کرسپس و چند تن دیگر را تعمید داد (۱ قرنتیان ۱: ١٤–١٦) اما او غالباً چنین عمل می‌کرد که برخی دیگر از ایمانداران را نیز در این خدمت به کار می‌گرفت. پولس از این می‌ترسید که مبادا اطرافیان او به جای اینکه در محبت و وفاداری به خدا و عیسی امین باشند، گروهی تشکیل دهند.

۱۸: ۹–۱۰ خداوند در شبی در رویا به پولس گفت که چیزی نیست که از آن بترسد. پولس رسول باید کلام را بشارت می‌داد و از حضور و محافظت خدا اطمینان می‌یافت. مردم بسیاری در شهر بودند که به خداوند تعلق داشتند به طوری که خداوند در زندگی آنها کار می‌کرد و آماده نجات یافتن بودند.

۱۸: ۱۱ پولس هجده ماه در قرنتس ماند و ایشان را به کلام خدا تعلیم می‌داد. اطلاعات ارزشمندی از این دوره در رسالات به قرنتیان در دست داریم.

۱۸: ۱۲–١٦ احتمالاً در همین روزهای پایانی اقامت پولس در قرنتس بود که غالیون والی اخائیه شد (تقریباً ۵۳ میلادی) یهودیان با این گمان که والی جدید با آنها با ملایمت رفتار خواهد کرد، پولس را پیش مسند او در بازار قرنتس بردند. اتهام پولس این بود که او آنها را متقاعد می‌ساخت تا خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند. پیش از اینکه پولس مجال سخن گفتن بیابد، غالیون با بی‌اعتنایی کامل به این موضوع پایان داد. او به یهودیان گفت که این موضوع کاملاً به شریعت آنها مربوط است و در حوزه قضایی او نیست. اگر ظلمی یا فسقی فاحش می‌بود، منطقی بود که غالیون با شکیبایی با یهودیان مدارا نماید، اما حقیقت این بود که موضوع درباره سخنان و نامها و شریعت یهود بود. والی نمی‌خواست در چنین اموری داوری کند، از این رو ایشان را از پیش مسند براند.

۱۸: ۱۷ برخی بر این باور هستند که یونانیان، سوستانیس را به این خاطر زدند که پولس را به خاطر چنین اتهامی نزد غالیون آورده بود. هنگامی که در کلام می‌خوانیم غالیون را از این امور هیچ پروا نبود، مقصود این نیست که انجیل برایش جذاب نبود، گرچه شاید این تفسیر درست باشد. پر واضح است که او مایل نبود درگیر قوانین و رسوم یهودیان شود.

۱۸: ۱۸ پس از این وقایع پولس روزهای بسیار در قرنتس ماند. شاید در این زمان بود که او دوم تسالونیکیان را نگاشت.

او سرانجام قرنتس را به همراه پرسکله و اکیلا ترک کرد و از راه دریا به سوریه رفت، هدف او این بود که به انطاکیه بازگردد. مفسران درمورد چیدن موی خود در کنخریه، بندر شرقی قرنتس، به دو دسته تقسیم می‌شوند، برخی می‌گویند مقصود پولس است و برخی می‌گویند اکیلا.

برخی چنین حدس می‌زنند که شیوه نذر کردن کاملاً یهودی بوده است، و شایسته پولس نبود چرا که به بلوغ روحانی رسیده بود. اما در هر حال نمی‌توان در این مورد به طور قطع سخن گفت.

۱۸: ۱۹–۲۰ هنگامی که به افسس رسیدند، پرسکله و اکیلا به قصد ماندن در آنجا از کشتی پیاده شدند. پولس از توقف کوتاه کشتی سود جست و به کنیسه رفته با یهودیان مباحثه نمود. در کمال شگفتی، آنها از او خواهش نمودند که در آنجا بماند، اما او نمی‌توانست چنین کاری بکند.

۱۸: ۲۱ کشتی در حال ترک کردن شهر بود. اما او قول داد که اگر خدا بخواهد، پس ازعید آینده در اورشلیم به افسس بازخواهد گشت.

۱۸: ۲۲ سپس کشتی در قیصریه توقف نمود. پولس از آنجا به اورشلیم رفت و کلیسا را تهینت نمود. سپس از آنجا بهانطاکیه رفت.

بدینسان دومین سفر بشارتی پولس پایان می‌یابد.

چ) سومین سفر بشارتی پولس: آسیای صغیر و یونان (۱۸: ۲۳– ۲۱: ۲٦)

۱۸: ۲۳ پس از یک اقامت طولانی در انطاکیه، پولس برای آغاز یک سفر بشارتی وسیع دیگر آماده بود. وقایع این سفر از آیه ۲۳ الی ۲۱: ۱٦ را شامل می‌شود.

اولین مناطقی که باید مورد بازدید قرار می‌گرفتند غلاطیه و فریجیه بودند. پولس رسول به کلیساهای آنجا رفت، و همه شاگردان را استوار می‌نمود.

۱۸: ۲٤–۲٦ اکنون داستان به افسس بازمی‌گردد، جایی که اکیلا و پرسکله را در آنجا رها کردیم. یک واعظ فصیح به نام اپلس به آنجا رسیده بود، او در کتب عهد عتیق بسیار توانا بود. او یک یهودی‌زاده بود، و از اسکندریه، پایتخت مصر شمالی به آنجا آمده بود. اگر چه موعظه او با قدرت بسیار همراه بود، و گرچه بسیار غیور بود، لیکن در مورد ایمان مسیحی چندان آگاهی و شناختی نداشت. از قرار معلوم او به خوبی در مکتب یحیی تحصیل کرده بود، و می‌دانست که یحیی ملت اسرائیل را به سوی توبه دعوت کرده بود تا برای ظهور مسیح آماده باشند. گویا او در مورد تعمید مسیحی و دیگر موضوعات مربوط به آموزه‌های مسیحی چندان نمی‌دانست. چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، دریافتند که او نیاز به تعلیم بیشتر دارد، از این رو با محبت فراوان او را نزد خود آوردند، و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. این عملِ واعظ فصیح که با اشتیاق حاضر شد از یک خیمه‌دوز و همسرش تعلیم یابد، شایسته تحسین است.

۱۸: ۲۷–۲۸ پیامد روحیه تعلیم‌پذیر او این شد که، برادران در افسس او را ترغیب نمودند تا به قرنتس رفته کلام خدا را بشارت دهد. در حقیقت آنها یک سفارش‌نامه برای او نوشتند. او کمک بزرگی برای ایمانداران قرنتس بود و به قوت تمام بر یهوداقامه حجت می‌کرد و برای همه ثابت می‌نمود که عیسی همان مسیح خدا است.

۱۹: ۱ هنگامی که پولس بار اول به افسس رفت، به یهودیان در کنیسه قول داد که اگر اراده خدا باشد به آنجا بازگردد. او در راستای این وعده، از نواحی غلاطیه و فریجیه از راه زمینی و مسیر کوهستانی به افسس در ساحل

غربی ایالت آسیا سفر کرد. او پس از رسیدن به آنجا دوازده نفر را که ادعا می‌کردند شاگرد هستند ملاقات نمود. او به هنگام سخن گفتن با آنان دریافت که آگاهی آنها در مورد ایمان مسیحی بسیار ناقص است. او از این متعجب بود که آیا روح‌القدس را یافته‌اند.

۱۹: ۲ از این رو از آنها پرسید: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟» در ترجمه KJV (King Janes Version) سوال پولس چنین ترجمه شده است، «آیا از هنگامی که ایمان آوردید روح‌القدس را یافته‌اید؟» این به اشتباه دریافت روح‌القدس را مقدم بر نجات شخص برمی‌شمارد.

مقصود از این آیه این نیست که یافتن روح‌القدس عمل فیض بوده و پس از نجات کسب می‌شود. به محض اینکه یک گناهکار به نجات دهنده توکل کرده و ایمان می‌آورد، او روح‌القدس را می‌یابد.

پاسخ شاگردان چنین بود، «نشنیدیم که روح‌القدس هست!» یا اینکه در ترجمه ASV (American Standard Version) می‌گوید، «ما چندان در مورد روح‌القدس نشنیده‌ایم.» از آنجا که این افراد شاگردان یحیی تعمید دهنده بودند، همان گونه که در آیه بعدی می‌خوانیم، آنها حتماً در مورد وجود روح‌القدس چیزهایی می‌دانستند. نه تنها این، بلکه یحیی به شاگردان خود آموخته بود شخصی که پس از او می‌آید، و آنها را با روح‌القدس تعمید می‌دهد. آنچه که این شاگردان نمی‌دانستند این بود که روح‌القدس در روز پنطیکاست عطا شده بود.

۱۹: ۳-٤ هنگامی پولس رسول در مورد تعمید سوال نمود، دریافت که آنها فقط در مورد تعمید یحیی می‌دانند. به عبارتی دیگر، آنها فقط می‌دانستند که مسیح به زودی می‌آید و با تعمید خود نشان داده بودند که توبه کرده‌اند و آماده پذیرفتن او به عنوان پادشاه هستند. آنها نمی‌دانستند که مسیح مرده بود، دفن شده بود و از میان مردگان برخاسته و به آسمان صعود نموده و روح‌القدس را فرستاده بود. پولس به آنها شرح داد که یحیی تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به مسیح عیسی ایمان بیاورند.

۱۹: ۵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند. در طول کتاب اعمال تأکید به طور مشخص بر خداوندی عیسی است. از این رو شاگردان یحیی به اقتدار خداوند عیسی تعمید یافتند تااعترافی علنی باشد بر اینکه عیسی مسیح را به عنوان خداوند در زندگی خود پذیرفته‌اند.

۱۹: ٦-۷ سپس پولس دست بر ایشان نهاد، و روح‌القدس را یافتند. این چهارمین باری است که روح‌القدس در کتاب اعمال عطا می‌شود. روح‌القدس ابتدا در باب ۲ یعنی در روز پنطیکاست و در درجه اول بر یهودیان نازل شد. دومین بار در اعمال ۸ روح‌القدس عطا شد. هنگامی که روح‌القدس با دست گذاشتن پطرس و یوحنا بر سامریان نازل شد. سومین بار در اعمال ۱۰ در خانه یک غیریهودی به نام کرنیلیوس در یافا نازل شد. ما خاطر نشان ساختیم که ترتیب رویدادها در نزول روح‌القدس در هر مورد فرق می‌کند.

اینجا در اعمال باب ۱۹ ترتیب نزول روح‌القدس چنین است:

۱. ایمان

۲. تعمید دوباره

۳. دست گذاری پولس.

٤. دریافت روح‌القدس

خداوند خواست تا با دست گذاشتن پولس بر شاگردان یحیی و نزول روح‌القدس بر آنها از قبل در برابر این اتهام که پولس از پطرس، یوحنا و دیگر رسولان کوچک‌تر است مانع ایجاد کند.

هنگامی که شاگردان یحیی روح‌القدس را یافتند، به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند. این تجلی قدرت فوق طبیعی روش کار خدا پیش از تشکیل کانن کتب مقدسه عهد جدید بود. امروزه ما می‌دانیم که ما به هنگام ایمان آوردن روح‌القدس را می‌یابیم، البته نه با آیات و معجزات و نه حتی احساسات، بلکه با شهادت عهد جدید.

در همان لحظه‌ای که شخصی به خداوند عیسی مسیح ایمان می‌آورد، روح‌القدس در وی ساکن می‌گردد؛ او را تأیید می‌کند؛ او بیعانه روح را می‌یابد؛ او مسح روح را می‌یابد؛ و در روح در زندگی آینده ایماندار را نفی نمی‌کند. البته این موضوع به منزله مقتدرانه روح‌القدس؛ قدرت بخشیدن برای خدمات خاص؛ عطا نمودن شجاعت در ایمان؛ و ایجاد اشتیاق برای صید جانها در آنها نیست.

۱۹: ۸ پولس به مدت سه ماه به کنیسه افسس می‌رفت و در آنجا در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد. از واژه مباحثه در می‌یابیم که او با متفکران آنجا سخن می‌گفت. از واژه برهان قاطع در می‌یابیم که او به دنبال این بود که ذهن آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد، به طور خاص در مورد ایمان به عیسی به عنوان مسیح. موضوع این گفتمان «امور ملکوت خدا» بود.

سی. ای. استوارت (C. E. Stewart) چنین شرح می‌دهد:

> «نباید چنین انگاشت که او انجیل ملکوت را موعظه نمود: دوره این کار گذشته بود. خداوند آن را موعظه نمود. با این حال این موضوع پس از مرگش مسکوت ماند، تا در روزهای آینده احیا شود (متی ٢٤: ١٤؛ مکاشفه ١٤: ٦، ٧) اما پولس در مورد ملکوت خدا برهان می‌آورد، که اکنون بر روی زمین وجود دارد.»

۱۹: ۹–۱۰ هنگامی که برخی از یهودیان سخت دل گشتند (از نظر عقلانی) و ایمان نیاوردند (اراده)، هنگامی که خواستند طریقت بد را به خلق اعلان کنند، پولس کنیسه را ترک کرد و شاگردان را از یهودیان آنجا جدا ساخت. او آنها را به مدرسه شخصی طیرانس برد، جائی که می‌توانست هر روزه با آزادی به آنها تعلیم دهد. عموماً بر این باورند که تیرانس یک یونانی بود که کلاسهایی در زمینه فلسفه و فن بیان ترتیب داده بود. پولس رسول به مدت دو سال به شاگردسازی پرداختند و سپس آنها را برای تعلیم به دیگران اعزام نمودند. در نتیجه تمام استان آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند. بدینسان علی‌رغم وجود دشمنان در بزرگی به سوی پولس گشوده شد (۱ قرنتیان ١٦: ۹).

۱۹: ۱۱، ۱۲ پولس به عنوان رسول عیسی مسیح این قدرت را داشت که آیات و معجزات به ظهور برساند. اینها همه دلایلی بر رسالت او بوده و پیغامی که او بشارت می‌داد را موثر می‌ساخت. آنچنان قدرتی از وی صادر می‌گشت که حتی دستمالها و فوطه‌ها (حوله) را نزد او می‌آوردند تا آنها را لمس نماید و سپس نزد مریضان یا دیوزده‌ها می‌بردند و از آنها شفا صادر می‌شد. سوالی که در مورد این موضوع مطرح می‌شود این است که آیا این

معجزات امروز نیز تکرار می‌شود. روح قدوس خدا بر آن حاکم است و هر گاه که بخواهد می‌تواند این کار را انجام دهد. با این حال باید اذعان داشت که رسولان و نمایندگان آنها قدرت فوق‌طبیعی داشتند که به آنها عطا شده بود. از آنجا که ماامروزه به دنیای واقعی کلمه رسولی نداریم، و بیهوده است که بگوییم معجزات جاودانی هستند.

۱۹: ۱۳–۱٤ هر گاه که خدا با قدرت کار می‌کند، شیطان نیز به ناچار به مخالفت پرداخته و مانع ایجاد می‌کند. در حالی که پولس موعظه می‌نمود و معجزات به ظهور می‌رساند، یهودیان خانه بدوشی که غریم‌خوان بودند در افسس بسر می‌بردند. این افراد به ارواح پلید (با استفاده از نام خداوند عیسی به عنوان یک وِردِ جادویی) فرمان داده بودند که از اشخاص دیوزده بیرون بیایند. خداوند عیسی نیز وجود این یهودیان را که قدرت بیرون کردن دیوها را داشتند تصدیق کرده بود (لوقا ۱۱: ۱۹).

در میان جادوگران یهودی که این عمل را انجام می‌دادند پسران اسکیوا به چشم می‌خوردند. اسکیوا رئیس کهنه، یا کاهنِ مسئولِ بیت چهار کاهن دیگر بود. روزی پسران او سعی نمودند روحی شریر را از یک دیوزده بیرون کنند. آنها به دیو گفتند، «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!»

۱۹: ۱۵–۱٦ آنها سخنان را ادا می‌کردند اما قدرتی نداشتند، برای همین هم دیوها اطاعت نمی‌کردند. در حقیقت، پاسخ روح شریر بسیار واضح بود. «عیسی را می‌شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟»

اف. بی. میر نظر جالبی در این مورد دارد که، شایسته نقل کردن است:

> «هنگامی که پسران اسکیوا خواستند آن دیو را بیرون کنند، او رو به آنها گفت: ای کوچولوها، ای ریزه‌میزه‌ها، شما که هستید؟ من پولس را می‌شناسم! ولی شما را نمی‌شناسم، تاکنون درباره شما نشنیده‌ام؛ تاکنون نامی از شما در جهنم به میان نیامده است. کسی شما را نمی‌شناسد، و نه خارج از این مکان کوچک، افسس نامتان برای کسی آشنا نیست.»
>
> آری، امروزه این سوال برای من مطرح می‌شود: «آیا کسی در جهنم مرا می‌شناسد؟» آیا دیوها درباره ما چیزی می‌دانند؟ آیا آنها از ما می‌ترسند؟ آیا از ما هراس دارند؟ و آیا آنها به ما توجه می‌کنند؟ هنگامی که ما یکشنبه‌ها موعظه می‌کنیم، یا هنگامی که در خیابان‌ها قدم می‌زنیم، یا اینکه به کانون شادی می‌رویم شریر می‌گوید: «شما می‌توانید به کارتان ادامه دهید. من نمی‌خواهم جهنم را به خاطر متوقف ساختن شما مغشوش سازم.»

جالب توجه است که بدانیم چگونه کتاب مقدس میان روح شریر (آیه ۱۵) و مردی که روح پلید دارد تمایز قایل می‌شود (آیه ۱٦). در آیه ۱۵ دیو سخن گفت. اما در آیه ۱٦ شخص دیوزده خود بر پسران اسکورا زورآور شده و بر آنها غلبه یافته آنها را عریان و مجروح ساخت.

۱۹: ۱۷ هنگامی که اخبار شکست نیروهای شریر در آن حوالی انتشار یافت، ترس عمیقی بر مردم طاری گشت، و نام خداوند عیسی را مکرم می‌داشتند. نام پولس نبود که جلال یافت، بلکه نام نجات دهنده پولس.

۱۹: ۱۸–۱۹ روح خدا آنچنان قدرتمندانه در میان کسانی که به هر نحوی با شعبده‌بازی و جادوگری در تماس بودند عمل نمود که بسیاری از آنها به سوی مسیح آمده، به اعمال خود اعتراف کردند. پس از اینکه اعتراف نمودند، کتب خویش که در مورد جادوگری بود را جمع‌آوری کرده و در حضور مردم سوزانیدند تا نشانی باشد بر ایمان

آنها. این کتابها حداقل پنجاه هزار درهم ارزش داشتند. دشوار است که بگوییم به پول رایج ما چقدر ارش داشتند. شاید بین هشت تا ده هزار دلار.

۱۹: ۲۰ بازگشت امت‌ها از اعمال خود باعث شد کلام خداوند با قوت رشد یافته و غلبه یابد. شاید اگر مسیحیان امروزی نیز کتابها و مجلات بی‌محتوای خود را بسوزانند، کلام خدا بیشتر ترقی خواهد کرد.

۱۹: ۲۱ با پایان یافتن روزهای اقامت پولس در افسس، او قصد بازگشت به اورشلیم از طریق مکادونیه و اخائیه را نمود، تا از آنجا به روم نیز برود. محبت و دلسوزی او همیشه باعث می‌شد که او به مراکزی برود که بذرانجیل در آنجا کاشته شود و از طریق آن گسترش یابد.

۱۹: ۲۲ او تیموتائوس و ارسطوس را پیش از خود به مکادونیه گسیل نمود، اما خود در آسیا چندی توقف نمود. احتمالاً در همین زمان بود که او رساله اول قرنتیان را نگاشت (حدود ٥٦ میلادی).

۱۹: ۲۳–۲۷ در نتیجه خدمات پولس بسیاری از اهالی افسس از بت‌های خود به خداوند رویگردان شدند. بیداری روحانی در شهر آنچنان گسترده بود که موجب رکود اقتصادی بت‌سازی شد. دیمیتریوس زرگر یکی از همان کسانی بود که به طور جدی ضربه خورده بود. او تصاویر بتکده آرطامیس از نقره می‌ساخت. دیمیتریوس به عنوان سخنگوی صنف خود تمام صنعتگران را گرد هم آورد تا چاره‌ای بیاندیشند. او به آنها یادآوری نمود که پولس چگونه خلق بسیاری را اغوا نموده که اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند. او هنگامی که گفت کسب آنها در خطر است انگیزه واقعی خود را نشان داد، اما می‌خواست به آن رنگ و بوی مذهبی ببخشد و به همین سبب آرطامیس و معبدش را ارج نهاد.

۱۹: ۲۸–۳۱ دیری نپائید که جلسه زرگران تبدیل به یک صحنه آشوب شد که تمام شهر را در برگرفت. جماعت که شعار می‌دادند، «بزرگ است آرطامیس افسسیان» به تماشاخانه شهر تاختند، و غایوس و ارسترخس، دو تن از همراهان پولس را با خود می‌کشیدند، تردیدی نیست که قصد داشتند آنها را بکشند. پولس خود اراده نمود که با خلق آشوبگر سخن گوید، اما شاگردان و روسای آسیا نگذاشتند (روسای آسیا همان مقاماتی بودند که مردم به هزینه خود آنها را انتخاب می‌کردند تا به افتخار خدایانشان جشنواره‌ها را ترتیب دهند). نیکوکاران خیر شهر که با پولس دوستی و مصاحبت داشتند به او گفتند که عاقلانه نیست که وارد تالار شهر شود.

۱۹: ۳۲ در این هنگام دیگر آشوبگران مهارناپذیر شده بودند. بسیاری نمی‌دانستند که برای چه در آنجا بسر می‌برند. صداهای متخاصم از هر سو شنیده می‌شد.

۱۹: ۳۳–۳٤ شخصی یهودی به نام اسکندر خواست تا جلو بیاید و برای آشوبگران سخن گوید. تردیدی نیست که هدف او این بود که یهودیان را از این مسأله مبری کند. لیکن چون خلق دانستند که یهودی است، همهمه اعتراض‌آمیز عظیمی برپا کردند. آنها قریب به دو ساعت شعاد می‌دادند. «بزرگ است آرطامیس افسسیان»

۱۹: ۳۵ در این لحظه حساس و مهم، مستوفی شهر توانست خلق را ساکت گرداند. سخنرانی او در کمال ضعف موفق بود. او گفت که افسسیان نباید از چیزی بترسدن. گذشته از اینها همه می‌دانستند که افسس شهری بود

که در مقام محافظان آرطامیس خدای عظیم خدمت می‌کردند. گرچه سیزده شهر در آسیا به معبد آرطامیس علاقه داشتند، اما آن ساختمان مقدس تنها منحصر به اهالی افسس بود. آنها همچنین این افتخار را داشتند که از تصویر آرطامیس که به اعتقاد آنها از آسمان نازل شده بود حفاظت می‌کردند.

۱۹: ۳۶–۴۰ او با اشاره به اینکه پایه‌های افتخار آنها تزلزل‌ناپذیر است، و هیچ چیزی قادر نیست که پرستش آرطامیس (دیانا) را متوقف سازد، به مردم گفت که چنین آشوب و ازدحامی حماقت است. گذشته از اینها، افرادی که بر سرشان فریاد برمی‌آوردند، نه تاراج کنندگان هیکل هستند و نه به آرطامیس کفر گفته‌اند. اگر دیمیتریوس و همکاران وی چنین شکایتی دارند، محکمه‌ها به روی ایشان باز است و داوران آماده شنیدن به مرافعه آنها هستند. اگر سخن آنها چیز دیگری بود، همواره این امکان وجود داشت تا در محکمه شرعی گرد هم بیایند. اما آنها همچون خلق آشوبگر آشفته بودند. امپراطور روم در مورد این اعمال نظر خوشایندی نداشت. اگر آنها به خاطر این ازدحام احضار می‌شدند، نمی‌توانستند خود را مبرا سازند. البته مستوفی شهر می‌دانست که اگر این خبر به روم برسد، زندگی و شغل او در خطر خواهد بود.

۱۹: ۴۱ در این هنگام آشوبگران آرام شدند، و به سوی خانه‌هایشان روانه گردیدند.

عجیب است که اقدام مستوفی شهر در جهت حفظ امنیت شهر، و نه آرام ساختن آشوب به خدمت پولس در آنجا پایان داد. تا هنگامی که چنین مخالفت‌های بی‌خطر در کار بود، پولس احساس می‌کرد که در فرصت به روی افسس باز است (۱ قرنتیان ۱۶: ۸، ۹) اما پر واضح است هنگامی که حفاظت شهردار او را در برگرفت، از آنجا عزیمت نمود (منتخب).

واژه جماعت (آیات ۳۲، ۴۱) ترجمه‌ای از واژه یونانی ekklesia است، به معنای گروهی از مردم که فراخوانده شده‌اند. این همان واژه‌ای است که در دیگر قسمتهای عهد جدید کلیسا ترجمه شده است. حال چه این واژه به آشوبگران کافر، به مانند اینجا اشاره داشته باشد یا چه به، جماعت اسرائیل در اعمال ۷: ۳۸، یا به کلیسای عهد جدید، باید مفهوم آن را از چارچوب متن دریافت. واژه جماعت ترجمه‌ای صحیح‌تر از واژه اکلزیا است تا کلیسا (Church) واژه کلیسا (Church) ریشه در یک کلمه یونانی به معنای «متعلق به خداوند» دارد (kuriake اسکاتلندی آن kirk – کلیسا) امروزه معمولاً آن را برای اشاره به یک ساختمان مذهبی به کار می‌برند. از این رو است که بسیاری از مسیحیان واژه جماعت را به کار می‌برند؛ این واژه بیانگر این امر است که کلیسا گروهی از مردم است که خوانده شده‌اند، و نه یک ساختمان یا یک فرقه.

۲۰: ۱ از آیه ۱ چنین برمی‌آید که پولس مستقیماً از افسس به مکادونیه سفر کرد. با این حال، از دوم قرنتیان در می‌یابیم که او ابتدا به تروآس رفته بود. او در آنجا درها را برای بشارت انجیل گشوده یافت اما علاقمند بود که تیطس را ببیند و دریابد که قرنتیان چگونه رساله اول او را دریافت نمودند. هنگامی که او تیطس را در تروآس نیافت، از گوشه شمال شرقی دریای اژه گذشته به مکادونیه سفر کرد. تردیدی نیست که او در نیاپولیس از کشتی پیاده شد و از راه خشکی به فیلیپی رفت. هنگامی که او در مکادونیه، احتمالاً فیلیپی بود، تیطس را ملاقات نمود و از اخباری که در مورد قرنتس شنید بسیار قوت قلب گرفت. احتمالاً در همین هنگام بود که او دوم قرنتیان را نوشت (۵۶ میلادی؟) (ر.ک ۲ قرنتیان ۱: ۸،۹؛ ۲: ۱۲–۱۴؛ ۷: ۵–۷).

۲۰: ۲–۳ الف. پس از خدمت کردن برای مدت کوتاهی در مکادونیه، او به سوی شمال به یونانستان یا اخائیه سفر کرد. بی‌گمان او تمام این سه ماه را در قرنتس بسر برد، و در همین روزها بود که رساله به رومیان را نگاشت. برخی بر این باورند که غلاطیان نیز در همین روزها نگاشته شد.

۲۰: ۳ ب. پولس ابتدا در نظر داشت از قرنتس مستقیماً از طریق دریای اژه به سوریه برود. با این حال هنگامی که پی برد یهودیان در کمین هستند تا او را به قتل برسانند، برنامه خود را تغییر داد و دوباره از راه مکادونیه به سوی شمال رفت.

۲۰: ٤ در اینجا با چند تن از همراهان پولس آشنا می‌شویم. گفته شده است که آنها تا به آسیا همراه او رفتند، اما ما می‌دانیم که برخی از آنها حتی تا به روم نیز همراه او رفتند:

سوپاترس از اهل بیریه، احتمالاً به مانند سوسیپاطرس یکی از خویشاوندان پولس کهدر رومیان ١٦: ٢١ ذکر شده است بود.

ارسترخس از اهل تسالونیکی که تقریباً در شورش افسس زندگی خود را از دست داد (اعمال ١٩: ٢٩). بعدها می‌خوانیم که او به همراه پولس در روم در یک زندان بود (فیلیپیان ٢٤؛ کولسیان ٤: ١٠).

سکندس، او نیز از اهالی تسالونیکی بود که پولس را تا به آسیا، احتمالاً تروآس و میلتوس همراهی نمود.

غایوس از دربه، او را نباید با غایوس اهل مکادونیه که آشوبگران در افسس او را گرفتند، اشتباه گرفت (اعمال ١٩: ٢٩). غایئس دیگری هم که ساکن قرنتس بود و برای مدتی پولس نزد او میهمان بود نیز وجود دارد (رومیان ١٦: ٢٣). رساله سوم یوحنا خطاب به شخصی به نام غایوس که احتمالاً در شهری در نزدیکی افسس زندگی می‌کرد نوشته شده است. غایوس یک اسم متداول بود.

تیموتائوس نه تنها پولس را تا به آسیا همراهی نمود بلکه در طول دوره اول حبس در روم با او بود. سپس او به همراهی پولس به ایالت آسیا سفر کرد. پولس در رساله دوم به تیموتائوس اشتیاق خود را برای ملاقات وی ابراز می‌دارد، اما ما نمی‌دانیم که آیا این آرزوی او برآورده شد یا خیر.

تیغیکس، از اهالی آسیای صغیر، احتمالاً تا به میلتوس به همراه پولس رسول سفر کرد. بعدها او در روم به پولس ملحق شد و از او به عنوان همکار پولس تا زمان حبس دوم خود یاد شده است.

تروفیس، که از قرار معلوم یک غیریهودی و خانه‌اش در افسس در آسیای صغیر بود. او تا به اورشلیم همراه پولس رفت. و ناآگاهانه موجب شد پولس دستگیر شود. در ۲ تیموتائوس ٤: ۲۰ نیز از او یاد شده است.

۲۰: ۵–٦ چنین به نظر می‌رسد که این هفت برادر فوق در حالی که پولس و لوقا در فیلیپی بودند، پیش از آنها به تروآس سفر کردند. از کاربرد ضمیر اول شخص جمع ما در آیه ۵، و ما در آیه ٦ و غیره در می‌یابیم که لوقا نیز همراه پولس بوده است. بعد از ایام فطیر، یا فصح، پولس و لوقا از راه دریا از مکادونیه به تروآس سفر کردند. این سفر به طور معمولی نباید ۵ روز به طول بیانجامد. در مورد این تاخیر در اینجا توضیحی داده نشده است.

۲۰: ۷–۹ از مقایسه آیات ٦، ۷ در می‌یابیم که پولس رسول با اقامت هفت روزه خود در تروآس قصد داشت تا برای شکستن نان در روز خداوند در آنجا باشد. آیه ۷ حکایت از آن دارد که جمع شدن گرد یکدیگر در اول هفته برای به جا آوردن شام خداوند روال کار مسیحیان اولیه بود.

اینکه پولس تا نصف شب سخن گفته است نباید ما را شگفت زده سازد. هنگامی که حرارت روحانی یک کلیسا بالا است، روح خدا آزادانه و بدون اینکه در قید و بند زمان باشد عمل می‌کند. همچنان که ساعات شب سپری می‌شد هوای بالاخانه رو به گرمی می‌نهاد. شاید چراغهای بسیار و همچنین تعداد افراد حاضر در آنجا به این مسأله کمک می‌کرد. جوانی افتیخس نام، بر روی یک پنجره باز نشسته بود، خوابش برد و نقش بر زمین شد. او از طبقه سوم سقوط کرد و باعث شد که بمیرد.

۲۰: ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده بر خود را بر بدن آن جوان انداخت، همچنان که انبیای عتیق چنین می‌کردند. سپس به مردم اعلام نمود که نباید همهمه و اغتشاش ایجاد کنند چرا که افتیخس اکنون زنده است. از سخنان پولس چنین برمی‌آید که نگرانی آنها بی‌دلیل بوده است، زیرا که آن جوان نمرده بود؛ جان او هنوز در وی بود. اما از آیه ۹ کاملاً مشخص است که او واقعاً مرده بود. پولس با قدرت رسالت خود به طرز معجزه‌آسایی حیات را به وی بازگرداند.

۲۰: ۱۱–۱۲ هنگامی که پولس به بالاخانه بازگشت، آنها نان شکستند (آیه ۱۱)، به عبارتی شام خداوند را به جا آوردند، چرا که گرد هم جمع شده بودند. سپس در کنار یکدیگر غذا خوردند، شاید ضیافت آگاپه (Agape) بود. این شام مشارکتی در راستای شام خداوند در روزهای اولیه کلیسا برگزار شد، اما کم‌کم از آن سوءاستفاده به عمل آمد و متوقف شد (۱ قرنتیان ۱۱: ۲۰–۲۲).

پس یک جلسه شبانه، که هیچگاه فراموش نمی‌شد، پولس با ایمانداران وداع نمود و به تروآس رفت.

۲۰: ۱۳–۱۵ پولس تروآس را ترک کرد و با پای پیاده بیست مایل زمین سنگلاخ را تا به اسوس طی کرد. همسفران او با کشتی تنگه را دور زده و به آنجا رسیدند و او را گرفته به سوی جنوب روانه شدند. شاید او می‌خواست در تنهایی و خلوت بر کلام خدا تفکر نماید.

آنها به سوی جنوب و کرانه‌های شرقی آسیای صغیر حرکت کرده ابتدا به متیلینی شهر بزرگ جزیره لسبوس رفتند. گویا شب بعد جزیره خیوس را ترک کردند. با یک سفر یکروزه دیگر به جزیره ساموس رسیدند و در تروجیلیون توقف نمودند. سرانجام مسافران به میلیتس، بندری در ساحل جنوب غربی آسیای صغیر، در شصت مایلی جنوب افسس رسیدند.

۲۰: ١٦ پولس عمداً به افسس نرفت، چرا که می‌ترسید مبادا دیدار از آنجا وقت او را بگیرد، چرا که تعجیل می‌کرد تا برای پنطیکاست به اورشلیم برسد.

۲۰: ۱۷ در میلیتس پولس پیغامی برای کشیشان افسس فرستاد و از آنها خواست برای جلسه‌ای نزد او آیند. تردیدی نیست که زمان ملاحظه‌ای صرف شد تا پیغام به آنها برسد، و نیز آنها به سوی جنوب بیایند. با این حال

آنها با شنیدن پیغام باشکوهی از دهان پولس پاداش خود را یافتند. در پیغام او تصویری ارزشمند از یک خادم ایده-آل خداوند عیسی مسیح را می‌توان دید. ما مردی را می‌بینیم که خود را وقف نجات دهنده کرده است. او گاه و بیگاه مشقت می‌کشید. او خستگی‌ناپذیر و استوار بود. او از پرداختن هر بهای گرانی دریغ نکرد. خدمت او پیامد آمادگی روحانی او بود. او یک جسارت و دلیری مقدسی داشت. اینکه آیا او زنده بماند یا کشته شود مهم نبود، بلکه مهم آن بود که اراده خدا انجام شود. و پیغام انجیل به گوش انسانها برسد. او ترجیح می‌داد که بدهد تا بگیرد. او از مشکلات باکی نداشت. او هر آنچه را که موعظه می‌نمود، عمل می‌کرد.

۲۰: ۱۸-۱۹ پولس درباره روش زندگی خود در میان آنها سخن گفت. از همان روز اولی که به آسیا قدم نهاده بود، و در تمام مدتی که در آنجا بود، خداوند را با فروتنی و انکار نفس خدمت نموده بود. خدمت او باعث شده بود از نظر روانی تحت فشار قرار بگیرد؛ اشکهای اندوه و امتحانها برای او همیشگی بود. او دایماً به خاطر مکاید یهود جفا می‌دید. با این حال علی‌رغم وجود این شرایط نامساعد، خدمت او جسورانه و پر از شجاعت بود.

۲۰: ۲۰-۲۱ پولس هر آنچه که برای سعادت روحانی آنها لازم بود را دریغ نداشته بود. او خانه به خانه آنها را اخبار و تعلیم می‌نمود که همه حاکی از محبت مسیح در او است. برای او برگزاری جلسات در زمانهای معین مهم نبود، بلکه سود جستن از هر فرصتی برای تشویق رشد روحانی ایمانداران. او بدون اینکه بین ملیتها و پیش زمینه فرهنگی افراد تمایز قایل شود، بر لزوم توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌داد. انجیل دو جزء اساسی دارد. درون هر تبدیل و دگرگونی دو جزء توبه و ایمان وجود دارد. آنها دو سوی سکه انجیل هستند. تا هنگامی که شخص توبه حقیقی نکند، ایمان نجات بخش غیرممکن خواهد بود. از سویی دیگر مادامی که توبه با ایمان به پسر خدا همراه نباشد، ناکارآمد خواهد بود. توبه به معنای بازگشت است که در آ« شخص گناهکار به گمراه بودن خود اعتراف نموده و به خاطر گناه خود در برابر داوری خدا سر فرود می‌آورد. ایمان به منزله تعهد شخص به عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده است.

در بسیاری از عبارات عهد جدید، ایمان دلالت بر توبه دارد. چگونه می‌شود شخص تا هنگامی که پی نبرده است که به یک نجات دهنده نیاز دارد عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده خود بپذیرد. تحقق این امر در خدمت الزام کننده روح‌القدس، که همانا توبه است یافت می‌شود.

۲۰: ۲۲-۲۳ پولس رسول گذشته خود را در میان افسسیان بازنگری نمود، و اکنون به رنجهایی که در انتظارش است می‌نگرد. او در روح بسته شده تا به اورشلیم برود. پس این یک نیروی درونی بود و گویا نمی‌توانست در برابر آن مقاومت نماید. اگر او دقیقاً نمی‌دانست که در اورشلیم چه خواهد گذشت، اما این را می‌دانست که بندها و زحمات جزیی از زندگی او است. روح‌القدس این حقیقت را در هر شهر برایش آشکار ساخته بود، شاید توسط انبیاء یا شاید توسط ارتباط درونی او با خداوند.

۲۰: ۲٤ در حالی که پولس رسول این نمظره را در ذهن خود بررسی می‌کرد، به این فکر نمی‌کرد که زندگیش مهمترین موضوع باشد. انگیزه او اطاعت از خدا و رضایت او بود. اگر در این راه مجبور می‌شود زندگی خود را نیز

فدا کند، از این کار دریغ نمی‌کرد. هر قربانی و از خودگذشتگی‌ای در مقابل کسی که برای او مرد ناچزی محسوب می‌شد. مهم آن بود که دور خود را به خوشی به انجام رسانید و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته بود که به بشارت فیض خدا شهادت دهد کامل نمود. هیچ عنوانی بهتر از این نمی‌تواند خبرخوشی که پولس موعظه نمود را به تصویر بکشد – انجیل فیض خدا. این پیغام اعجاب‌آور لطف بی‌منت خدا برای گناهکاران خدانشناسی بود که تنها سزاوار جهنم ابدی بودند. این انجیل به ما می‌گوید که چگونه پسر خدای محبت از جلال آسمانی خود فرود آمد تا رنج کشیده، خون خود را بریزد و بر جلجتا بمیرد تا اینکه آنانی که به او ایمان می‌آورند آمرزش گناهان و حیات ابدی بیابند.

۲۰: ۲۵–۲۷ پولس مطمئن بود که او دیگر هیچگاه برادران افسسی خود را نخواهد دید، و وجدان او آسوده بود، چرا که از اعلان اراده خدا بر آنها کوتاهی نکرده بود. او نه تنها اصول انجیل، بلکه تمام حقایقی که برای یک زندگی روحانی لازم بود را به آنها تعلیم داده بود.

۲۰: ۲۸ از آنجایی که او دیگر هیچگاه آنها را بر روی زمین نخواهد دید، این مسئولیت خطیر را بر گردن کشیشان نهاد که پیش از هر چیز وضعیت روحانی خود را نگاه دارند. مادامی که آنها در مشارکت با خداوند زیست نکنند، نمی‌توانند کلیسا را در امور روحانی راهنمایی کنند.

وظیفه آنها به عنوان کشیش این بود که نگاه دارند... تمامی آن گله را که روح‌القدس آنها را برآن اسقف مقرر فرموده بود. همان گونه که قبلاً هم گفتیم، اسقفان در عهد جدید ناظران، مشایخ و کشیشان نیز نامیده شده‌اند. این آیه تأکید می‌کند که کشیشان را جماعت‌های محلی انتخاب نمی‌کردند. روح‌القدس آنها را ناظران قرار داده بود، و ایمانداران باید به آنها احترام می‌گذاشتند.

در میان دیگر وظایف، آنها مسئول بودند کلیسای خدا را شبانی نمایند. اهمیت این مسئولیت در این عبارت مبرهن است: که آن را به خون خود خریده است. این عبارت اخیر همواره میان دانشمندان کتاب مقدس موضوع بحث و اختلاف نظر بوده است. مشکل در اینجاست که به نظر می‌رسد خدا خون خود را ریخته است، در حالی که خدا روح است. این خداوند عیسی بود که خون خود را ریخت، و اگر چه عیسی خدا است، با این حال در هیچ جای دیگر از کلام نمی‌بینیم که خدا خون خود را بریزد یا بمیرد.

در غالب نسخ نوشته شده است، «کلیسای خداوند و خدایی که با خون خود آن را خریده است.» که به وضوح نشان می‌دهد شخصیت الوهیت (خداوند) است که خون خود را ریخته است.

شاید جی. ان. داربی (J. N. Darby) با این ترجمه جدید خود به مفهوم صحیح این عبارت نزدیک شده است، «جماعت خدا، که او با خون (ذات) خود آنها را خریده است.» در اینجا خدا کسی است که کلیسا را خریده است، اما او این کار را توسط خون پسرش، خداوند عیسی مبارک انجام داد.

۲۰: ۲۹–۳۰ پولس به خوبی می‌دانست که بعد از رحلت او کلیسا از درون و بیرون مورد حمله قرار خواهد گرفت. معلمان دروغین، گرگها در لباس گوسفند، بر گله خواهد تاخت و هیچ ترحمی نخواهد داشت. افرادی از

درون جماعت به پا خواهند خواست تا جایگاهی برای خود به دست آورند، و به بهانه صیانت از حقیقت سعی می‌کنند شاگردان را در عقب خود بکشند.

۲۰: ۳۱ با توجه به خطرات قریب‌الوقوع، کشیشن باید مراقب باشند و دایماً به یاد آوند که چگونه پولس رسول سه سال شبانه‌روز با اشکها به آنها هشدار می‌داد.

۲۰: ۳۲ تدبیر پولس چنین بود که آنها را به خدا و به کلام فیض او بسپارد. توجه نمایید که وی آنها را به رهبر انسانی دیگری یا به اصطلاح به جانشینان رسولان نسپرد. بلکه آنها را به خدا و کتاب مقدس واگذارد. این خود شهادتی زیبا و آشکار بر کفایت کلام خدا است. تنها کلام خدا قادر بود ایمانداران را بنا کند و در میان جمیع مقدسین آنها را می‌راث بخشد.

۲۰: ۳۳–۳۵ پولس رسول در پایان این پیغام باری دیگر الگوی زندگی و خدمت خود را در برابر چشمان کشیشان مجسم می‌سازد. او می‌توانست با صداقت تمام بگوید نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیده است. سود و منفعت مالی نبود که او را به کار خداوند سوق می‌داد. چرا که او از نظر مالی فقیر بود، اما در خداوند غنی. او دست خود را در مقابل چشمان آنها گرفته، به آنها یادآوری نمود که همین دستها کار کردند تا احتیاجات خود و رفقایش را رفع نماید. اما او حتی از این نیز فراتر رفت. او خیمه‌دوزی نمود تا بتواند به ضعفایی که از نظر جسمی مریض بودند، یا کسانی که از نظر اخلاقی ضعیف بودند یا کسانی که از نظر روحانی مریض بودند را کمک نماید. کشیشان باید این را به یاد داشته باشند، و در همه چیز خیر دیگران را بخواهند و کلام خداوند عیسی را به خاطر داشته باشند که... «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.» جالب توجه است که این سخن عیسی در هیچیک از اناجیل ثبت نشده است. آنها خلاصه‌ای از تعالیم او هستند، اما در اینجا این سخن به عنوان افزوده‌ای الهامی بر سخنان او مطرح می‌شود.

۲۰: ۳٦–۳۸ پولس در پایان پیغام خود، زانو زد و با کشیشان دعا کرد. برای آنها این لحظه پر از اندوه بود. و آنجا بر گردن پولس آویخته او را می‌بوسیدند و محبت خود را به این رسول محبوب نشان می‌دادند. آنچه که بیش از هر چیز دیگر آنها را اندوهگین می‌ساخت این بود که دیگر بعد از این روی او را نخواهند دید. آنها افسرده و غمگین او را تا به کشتی برای سفر به اورشلیم مشایعت کردند.

۲۱: ۱–٤ الف. پولس و همراهانش پس از وداعی غم‌انگیز و محبت‌آمیز به جزیره کوس سفر کردند و شب را در آنجا بسر بردند. روز بعد آنها به سوی جنوب غربی و به رودس رفتند. آنها پس از ترک شمالی‌ترین نقطه جزیره بسوی پاترا حرکت کردند. شهری بندری در ساحل جنوبی آسیای صغیر. آنها در پاترا بر کشتی دیگری سوار شده و عازم فینیقیه شدند، نوارِ شمالی سوریه، که صور یکی از شهرهای بزرگ آن محسوب می‌شد. اولین شهر بندری در سرزمین اصلی فلسطین، صور بود. از آنجایی که باید بار کشتی را در آنجا فرود می‌آوردند، پولس و دیگران در جستجوی مسیحیان ایماندار بر آمده و هفت روز در آنجا ماندند.

۲۱: ٤ ب. در همین روزها بود که شاگردان به الهام روح به پولس گفتند که نباید به اورشلیم پاگذارد. و اینجاست که سوال همیشگی مطرح می‌شود. اینکه آیا پولس آگاهانه می‌خواست نااطاعتی کند و به اورشلیم برود، آیا او نتوانست اراده خدا را در این مورد تشخیص دهد، یا اینکه رفتن او به اورشلیم کاملا بر طبق اراده خدا بود. با نگاهی اجمالی بر آیه ٤ ب چنین به نظر می‌رسد که پولس رسول مصمم و سرسختانه و با آگاهی از روح‌القدس نافرمانی می‌کند. با این حال مطالعه‌ای دقیق‌تر به ما نشان می‌دهد که در حقیقت پولس نمی‌دانست که این هشدارها به الهام روح بود. لوقای تاریخ‌نگار به خوانندگان خود می‌گوید که توصیه شاگردان اهل صور به الهام روح‌القدس بود، اما نمی‌گوید که پولس رسول این را به عنوان یک حقیقت مسلم برداشت نمود. اما بیشتر چنین به نظر می‌رسد که پولس تصور نمود دوستانش به خاطر نجات جان او چنین می‌گویند. اما او به خاطر محبتی که نسبت به برادران یهودی خود داشت، دیگر سلامت جسم برایش مهم نبود.

۲۱: ٥–٦ با پایان یافتن آن هفت روز، ایمانداران صور روانه شدند تا مبشران را تا به ساحل همراهی نمایند و با این کار محبت مسیحی خود را نشان دادند. پس از مدتی دعا وداعی پر از محبت، کشتی حرکت کرد و ایمانداران به خانه‌های خود برگشتند.

۲۱: ۷ ایستگاه بعدی پتولامیس بود، یک شهر بندری تقریباً در بیست و چنج مایلی جنوب صور، که اکنون آن را به نام آکو می‌شناسند، که در نزدیکی حیفا است. یک توقف یکروزه به خادمین خداوند این اجازه را می‌داد تا از برادران آن ناحیه دیدن کنند.

۲۱: ۸ فردای آن روز آنها آخرین مرحله از سفر خود را طی کردند و سی مایل به سوی جنوب حرکت کرده و به قیصریه در دشت شارون رسیدند. آنها آنجا در خانه فیلیپس مبشر (و نه فیلیپس رسول) ماندند. این همان فیلیپسی بود که کلیسای اورشلیم او را به عنوان شماس انتخاب نمود و نیز پیغام انجیل را به سامره برد. خواجه-سرای حبشی نیز با تعلیم او نجات یافت.

۲۱: ۹ فیلیپس را چهار دختر باکره بود که نبوت می‌کردند. این بدان معنی است که روح‌القدس به ایشان این عطا را داده بود تا مستقیماً از خداوند پیغام دریافت نموده و آن را به دیگران منتقل نمایند. برخی از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که زنان این اجازه را دارند تا موعظه نموده و تعلیم دهند – با این حال از آنجایی که زنان به طور آشکار از تعلیم دادن، سخن گفتن و حاکم بودن بر مردان منع شده‌اند (۱ قرنتیان ١٤: ٣٤ – ٣٥؛ ۱ تیموتائوس ۲: ۱۱– ۱۲) می‌توان چنین نتیجه گرفت که خدمت نبوت این چهار دختر باکره تنها در خانه انجام می‌شد و نه در اجتماعات کلیسایی.

۲۱: ۱۰–۱۱ در طول روزهای اقامت پولس در قیصریه، نبی‌ای آغابوس نام در یهودیه رسید. او همان نبی‌ای بود که از اورشلیم به انطاکیه آمد و قحطی‌ای که در دوران سلطنت کلودیوس قیصر عارض شد را پیشگویی نمود (اعمال ۱۱: ۲۸). اکنون او کمربند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بست. او با این عمل نمادین خود به مانند دیگر انبیای قبل از خود می‌خواست پیغام خود را بگوید. سپس او مفهوم این عمل نمادین را شرح داد. همان

گونه که او دستها و پایهای خود را بسته بود، یهودیان در اورشلیم نیز دستها و پایهای پولس را بسته و او را به دست حکام غیریهودی خواهند سپرد. خدمت پولس به یهودیان به دستگیر شدن او توسط آنها خواهد انجامید (همان گونه که به طور نمادین در کمربند نشان داده شده است).

۲۱: ۱۲–۱٤ هنگامی که همراهان پولس و مسیحیان قیصریه این را شنیدند، به او التماس نمودند که به اورشلیم نرود. اما او نمی‌توانست با نگرانی‌های آنان سازگار باشد. اشکهای آنان تنها دل او را می‌شکست. ایا ترس از زنجیر و زندانی شدن می‌توانست او را از انجام اراده خدا باز دارد؟ او آنها را آگاه نمود که مستعد است که نه فقط قید شود بلکه تا در اورشلیم بمیرد به خاطر نام خداوند عیسی. تمام دلیل و برهانهای آنها بی‌اثر بود. او مصمم به رفتن بود، و به همین دلیل آنها گفتند: «آنچه اراده خداوند است بشود.»

دشوار است که باور کنیم سخنان پولس به هنگام وداع با ایمانداران را مردی می‌گوید که آگاهانه از هدایت روح‌القدس سرپیچی می‌کند. می‌دانیم که شاگردان در صور به الهام روح به او گفتند که نباید به اورشلیم برود (آیه ٤) اما آیا پولس می‌دانست که آنها به هدایت روح سخن می‌گفتند؟ و ایا چندی بعد هنگامی که خداوند گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنان که در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین در روم نیز شهادت دهی» (۲۳: ۱۱) سفر او به اورشلیم را تأیید نمود؟ دو چیز مبرهن است: اول اینکه برای پولس خدمت خداوند مهم‌تر از سلامت جسمانی بود. دوم اینکه خداوند برای جلال خود بر تمام این امور حاکم بود.

۲۱: ۱۵–۱٦ میان قیصریه و اورشلیم بیش از پنجاه مایل مسافت بود. گروه همسفران پولس با افزودن تنی چند از شاگردان قیصریه و نیز یک برادر مسیحی به نام مناسون افزایش یافتند. او از اهالی قبرس و از شاگردان قدیمی آنجا بود. اکنون او در اورشلیم زندگی می‌کرد، و افتخار میزبانی از پولس و دیگر همسفران پولس در دیدار آخر از اورشلیم نصیبش شد.

سفرهای بشارتی پولس با رسیدن به اورشلیم پایان می‌یابد. ادامه کتاب اعمال درباره دستگیری، محاکمه، سفر او به روم و زندانی شدن در آنجا است.

۲۱: ۱۷–۱۸ پولس و رفقایش به محض ورود به اورشلیم با استقبال گرم برادران روبرو شدند. روز بعد جلسه‌ای با حضور یعقوب و همه کشیشان ترتیب داده شد. به طور قطع نمی‌توان مشخص نمود که مقصود از یعقوب در اینجا کیست. شاید او یعقوب برادر خداوند باشد، یا یعقوب پسر حلفی، یا شخصی دیگر با این نام. احتمال درست بودن حدس اول بیشتر است.

۲۱: ۱۹، ۲۰ الف. پولس با ارایه شرحی مفصل از آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امتها انجام داده بود، عنان مجلس را در دست گرفت. این خود باعث شادی عمیق شد.

۲۱: ۲۰ ب – ۲۲ با این حال برادران یهودی نگران بودند. چرا که شایع شده بود پولس رسول بر علیه موسی و تورات موعظه می‌کند. این می‌توانست به منزله ناآرامی در اورشلیم باشد.

اتهام مشخص پولس این بود که او همه یهودیان را که در میان امتها می‌باشند تعلیم می‌دهد که از موسی انحراف نمایند و... نباید اولاد خود را مختون سازند و به سنن رفتار نمایند. آیا پولس واقعاً این را تعلیم داد یا چیز دیگری؟

او تعلیم داده بود که مسیح برای کسانی که ایمان می‌آورند آخر شریعت است. او چنین تعلیم نداده بود به محض ورود ایمان مسیحی، یهودیان ایماندار نباید زیر شریعت قرار گیرند. او تعلیم داد اگر مردی به خاطر عادل شمرده شدن مختون گردد، باید از نجات در عیسی مسیح چشم بپوشد. او گفته بود بازگشت به سوی انواع مختلف شریعت، پس از آمدن مسیح، به مثابه بی‌حرمتی به او است. با توجه به این اوصاف، جای تعجب نیست که یهودیان نسبت به او چنین فکر کنند.

۲۱: ۲۳–۲٤ اما برادران یهودی در اورشلیم فکری در سر داشتند که بتوانند هموطنان خود چه نجات یافته و چه گمراه را آرام کنند. آنها پیشنهاد نمودند که پولس نذری ادا کند. چهار مرد هم آماده‌اند خود را به این کار بسپارند. پولس نیز باید به آنها بپیوندد و با آنها طهارت نماید، و خرج ایشان را بدهد. اف. دبلیو گرانت می‌گوید:

> بگذارید او در نذر این چهار مرد شریک گردد، همان کسانی که به مانند او ایماندار هستند اما هنوز اسیر نذر ناصری هستند، و به همراه آنها تطهیر را بجا آورد، و مخارج انجام آن را بپردازد، تا بر همگان مبرهن شود که او هنوز به شریعت وابسته است.

ما درباره این نذر چندان آگاهی نداریم. جزئیات آن در هاله‌ای از ابهام است. اما آنچه می‌دانیم این است که یک نذر یهودی بود، و اگر یهودیان می‌دیدند که رسولان مراسم مرتبط با آن را بجا می‌آورند اطمینان حاصل می‌نمودند که او دیگران را از شریعت موسی منحرف نمی‌سازد. این عمل برای یهودان حاکی از این بود که رسول خود شریعت را نگاه داشته است. تسلیم شدن پولس در برابر این نذر یهودی همواره حمایت شده است یا مورد انتقاد قرار گرفته است.

در دفاع از پولس چنین استدلال شده است که او مطابق با اصلی که در رساله قرنتیان بیان نموده، یعنی همه کس را همه چیز شدم تا بسیاری را نجات دهد، این عمل را انجام داده است (۱–قرنتیان ۹: ۱۹–۲۳). از سویی دیگر، پولس به خاطر سازش با یهودیان و در نتیجه ایجاد این تصویر که او هنوز زیر شریعت قرار دارد مورد انتقاد قرار گرفته است. به بیانی دیگر، پولس متهم شده که او در اینجا برخلاف این دیدگاه خود که ایماندار زیر شریعت قرار ندارد عمل نموده است، چه در مورد عادل شمردگی و چه حاکمیت زندگی (غلاطیان ۱ و ۲). شاید ما با این انتقاد موافق باشیم، اما باید این را بدانیم که هر کسی باید در قضاوت انگیزه‌های رسولان مراقب باشد.

۲۱: ۲۵ برادران اورشلیم به پولس توصیه نمودند که نیازی نیست حکمی بر امتهای ایماندار تحمیل گردد جز آنچه در شورای اورشلیم حکم شده بود، به عبارتی، امتها... از قربانی بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند.

۲۱: ۲٦ عملی که پولس انجام داد امروزه برای ما آشکار نیست. بسیاری از مفسران بر این باورند که ایـن نـذر ناصری (Naziriterow) بوده است. اما حتی اگر چنین چیزی بوده باشد، ولی هنوز جزئیات کامل مراسمی که در این باب ذکر شده است برای ما ناشناخته است.

ح) دستگیری و محاکمه پولس (۲۱: ۲۷- ۲٦: ۳۲)

۲۱: ۲۷-۲۹ چون هفت روز نذر نزدیک به انجام رسید، تلاش پولس برای قانع ساختن یهودیـان ناکـام مانـد. هنگامی که برخی از یهودیان بی‌ایمان اهل استان آسیا او را در هیکل دیدند، شورشی بر علیه او برپا کردند. آنها نـه تنها او را متهم نمودند که خلاف شریعت و یهود تعلیم می‌دهد بلکه یونانی‌ها را به هیکـل بـرده و آنجـا را ملـوث ساخته است. اما حقیقت امر چنین بود: قبل از آن تروفیمس افسسی را با وی در شهر دیده بودنـد. تـروفیمس یـک غیریهودی و اهل افسس بود. چون آنها را با یکدیگر دیده بودند، گمان بردند پولس رفیث یونانی خود را به صحن هیکل برده است.

۲۱: ۳۰-۳۵ اگر چه این اتهام بی‌اساس بود، ولی به هدف خود نایل شد. شورش و جنجـال تمـام شـهر را در برگرفت. آشوبگران پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و درهای صحن داخلی هیکل را بستند. و در حـالی که می‌خواستند او را به قتل رسانند خبر آن به گوش فرمانده هنگ رومی رسید. او بی‌درنگ به همراه سربازان خـود نزد جمعیت رسید و پولس را از میان آشوبگران خشمگین گرفته، او را به دو زنجیر بستند و پرسید که این کیسـت و چه کرده است. مسلماً آشوبگران مغشوش و سردرگم بودند. بعضی... به سخنی دیگر صدا می‌کردند. فرمانده کـه نتوانسته بود حقیقت را بفهمد، به سربازان خود دستور داد آن زندانی را به قلعه بیاورند تا حقیقـت امـر را دریابـد. هنگامی که به سوی قلعه می‌رفتند، آشوبگران چنان هجوم آوردند که سربازان مجبور شدند او را بر روی شانه‌هـای خود از پله‌ها بالا ببرند.

۲۱: ۳٦ و هنگامی که سربازان چنین کردند آن گروه کثیر فریـاد برمـی‌آورنـد «او را هـلاک کـن!» سـخنی کـه احتمالاً برخی از آنان قبلاً هم شنیده بودند.

۲۱: ۳۷-۳۹ و درست هنگامی که پولس را به قلعه آوردند، او از فرمانده اجازه خواست سخنی بگوید. فرمانده از اینکه پولس به یونانی سخن می‌گفت متعجب شده بود. گویا او می‌پنداشت که آن شخص مصری را کـه چنـدی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتال را به بیابان برد، دستگیر نموده است. پولس بی‌درنگ به او اطمینـان داد که او مردی یهودی از طرسوس قیلیقیه است. پس او اهل شهری بی‌نـام و نشـان نبـود، طرسـوس در فرهنـگ، دانش، و تجارت زبانزد خاص و عام بود و آگوستس او را یک «شهر آزاد» نامیده بـود. پـولس رسـول بـدون هـیچ ترس و واهمه‌ای اجازه خواست تا با مردم سخن گوید.

۲۱: ٤۰ فرمانده به وی اجازه داد، و پولس در حالی که دو سرباز رومی در کنارش بودند روی پله‌ها ایستاد و با حرکت دست خلق را ساکت نمود. آرامی کاملاً بر آنها حاکم شد. اکنون او آماده بود تا بر یهودیان اورشلیم شهادت

دهد. احتمالاً در اینجا مقصود از زبان عبری همان زبان آرامی است که بسیار به زبان عبری نزدیک است و عبرانی‌ها در آن روزگار بدین زبان نیز سخن می‌گفتند.

۲۲: ۱–۲ پولس خطاب به اشوبگران یهودی عاقلانه زبان آرامی را به کار برد و نه یونانی. آنها به محض شنیدن زبان مادری خود، شگفت زده شده و حداقل بریا لحظاتی از فریاد سردادن دست کشیدند.

۲۲: ۳–۵ پولس سخن خود را با توضیحی بر اصل و نسب خود و اینکه مردی یهودی و متولد طرسوس است آغاز نمود، او از تحصیل خود در خدمت غمالائیل، یکی از معلمان معروف یهودی تاکید نمود. او بر مسیحیان جفا می‌رساند و کسانی که به عیسی ایمان داشتند را به زندان می‌افکند. رئیس کهنه و سانهدرین می‌توانستند بر دقت روشهای او شهادت دهند. و آنها بودند که به وی نامه دادند تااو بتواند به دمشق رفته و مسیحیان را قید کرده، به اورشلیم آورد تا سزا یابند.

۲۶: ٦–۸ تا بدین لحظه یهودیان می‌توانستند پیغام پولس را کاملاً درک کنند، اگر می‌خواستند صادقانه برخورد نمایند، باید سخنان او را می‌پذیرفتند. اکنون پولس می‌خواست از واقعه‌ای برای آنها سخن گوید که مسیر زندگی او را تغییر داد. اما این به خود آنها بستگی داشت که باور کنند این واقعه از سوی خدا بود یا خیر. هنگامی که پولس در راه دمشق بود... نوری عظیم از آسمان گرد او درخشید. این حقیقت که این واقعه به هنگام ظهر رخ داده است، نمایانگر این موضوع است که آن نور بسیار درخشان‌تر و زیباتر از خورشید بود. پولس که به خاطر شدت نور بر زمین افتاده بود، ندایی از آسمان شنید که می‌گفت: «ای شائول ای شائول چرا بر من جفا می‌رسانی؟» پولس پرسید که او کیست و دریافت که عیسی ناصری است که از آسمان با او سخن می‌گوید. ناصری از مردگان برخاسته و جلال یافته بود.

۲۲: ۹ همسفران او آن نور را دیده، اما آواز او را نشنیده بودند (۹: ۷)، اما سخنان او را نشنیده بودند. به بیانی دیگر، آنها تنها صدایی را می‌شنیدند اما سخنان او برایشان واضح نبود.

۲۲: ۱۰–۱۱ پولس که خود شخصاً خداوند حیات و جلال را ملاقات کرده بود، روح، جان و جسم خود را وقف نجات دهنده کرده بود. این موضوع را می‌توان از این سوال او دریافت: «خداوندا چه کنم؟» خداوند عیسی به او گفت به دمشق برود و در آنجا منتظر باشد تا ببیند که خداوند برایش چه چیزی مقرر کرده است. او که از نور و جلال مسیح کور شده بود، رفقایش دستش را گرفته به شهر بردند.

۲۲: ۱۲ در دمشق حنانیا به دیدن او آمد. پولس او را برای مخاطبان یهودی خود چنین توصیف می‌کند: شخصی متقی بحسب شریعت، حنانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکنام بود. شهادت آن شخص به صحت رویداد ایمان آوردن پولس کمک می‌کرد.

۲۲: ۱۳ حنانیا پولس را «برادر شائول» خطاب کرد و به او فرمان داد که بینا شود. و هنگامی که پولس بینا شد ابتدا به او نگریست.

۲۲: ١٤–١٦ در آیات ١٤–١٦ برای اولین بار می‌خوانیم که حنانیا به پولس گفت:

«خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی. زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد. و حال چرا تأخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.»

نکات گوناگون جالب و پراهمیتی در این آیات به چشم می‌خورد. ابتدا حنانیا گفت کسی که وقایع در راه دمشق را ترتیب داد خدای پدران ما بود. اگر یهودیان اقدام به مخالفت یا مقاومت در برابر آنچه که روی داده می‌کردند در واقع بر علیه خدا می‌جنگیدند. دوم اینکه، حنانیا به پولس گفت که او شاهد خداوند برای همه انسانها خواهد شد. این مسأله یهودیان برای شنیدن این اعلان پولس که خدا او را برای امتها فرستاده است آماده می‌ساخت. سرانجام، حنانیا به پولس گفت که برخیز و تعمید بگیر و گناهانت را غسل ده.

آیه ١٦ برای تعلیم تولد تازه توسط تعمید مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. ممکن است این آیه تنها در مورد پولس که یک یهودی بود صادق باشد، چرا که او برای جدا شدن از ملتی که مسیح را طرد کرده بودند باید تعمید می‌گرفت (ر.ک تفسیر ۲: ۲۸).

راه حل ساده‌تر که در ساختار دستور زبان متن اولیه یافت می‌شود چنین است: برخلاف ترجمه KJV که طوری به گونه‌ای نقطه‌گذاری می‌کند که گویی چهار بخش این جمله همه به هم پیوسته‌اند، ترجمه NKJV به پیروی از متن اولیه دو بخش اول را و دو بخش دوم را جدای از هم به هر ارتباط داده است. در متن یونانی در هر نیمه از آیه یک فعل معین که با یک وجه وصفی تعریف شده است وجود دارد. ترجمه تحت‌اللفظی آن چنین خواهد بود: «برخاسته تعمید بگیر، و نام خداوند را خوانده از گناهانت پاک شو.» این عبارت اخیر با تعلیم کلی کلام منافاتی ندارد (رجوع شود به یوئیل ۲: ۳۲؛ اعمال ۲: ۲۱؛ رومیان ۱۰: ۱۳).

۲۲: ۱۷–۲۱ اکنون برای اولین بار درباره تجربه پولس پس از ایمان آوردن او و بازگشت به اورشلیم می‌خوانیم. هنگامی که او در هیکل دعا می‌کرد، از خود بیخود شد و شنید که خداوند به او می‌گوید: «بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو.» زیرا مردم شهادت او را در مورد مسیح نخواهند پذیرفت. پولس نمی‌توانست باور کند که هموطنان او سخنان او را نپذیرند. گذشته از اینها آنها می‌دانستند که چه یهودی غیوری بوده و چگونه بر شاگردان عیسی جفا رسانده و آنها را به زندان می‌افکند و حتی چگونه در قتل استیفان همکاری می‌نمود. اما خداوند باری دیگر به او فرمان داد، «روانه شو زیرا که من تو را به سوی امتهای بعید می‌فرستم.»

۲۲: ۲۲–۲۳ تا بدین لحظه یهودیان به آرامی به سخنان او گوش فرا می‌دادند. اما هنگامی که سخن از امتها و انجیل به میان آمد، حسادت و نفرت آنها برانگیخته شد. آنها با خشم و عصبانیت شعار می‌دادند که جانش ستانده شود.

۲۲: ٢٤–۲۵ هنگامی که فرمانده قلعه حرکات جنون‌آمیز آنها را دید، گمان برد که پولس جرم وحشتناکی مرتکب شده است. پر واضح است که او نمی‌توانست پیغام پولس را بفهمد چرا که پیغام به زبان آرامی بود، از این رو خواست با شکنه از پولس اعتراف بگیرد. از این رو فرمان داد زندانی را به قلعه آورند و او را با طناب بسته بدو تازیانه زنند. همچنان که سربازان باشتاب او را برای تازیانه زدن آماده می‌ساختند، پولس به آهستگی از یوزباشی

پرسید که آیا جایز است که مردی رومی را بیحجت تازیانه زنند. در حقیقت تا هنگامی که جرم یک رومی ثابت نشده بود حتی نمی‌توانستند او را به طناب ببندند! تازیانه زدن او تخلفی جدی محسوب می‌شد.

۲۲: ۲٦ یوزباشی به سرعت نزد مین باشی (فرمانده) رفته به او گفت که مراقب باشد با پولس چه می‌کند، زیرا این مرد تبعه روم بود.

۲۲: ۲۷–۲۸ این باعث شد فرمانده به سرعت نزد پولس آید. او این موضوع را از پولس پرسید و دریافت که او تبعه روم است. در آن زمان برای اینکه شخصی تبعه روم شود سه راه وجود داشت. اول اینکه گاهی اوقات امپراطور روم حق شهروندی را به خاطر خدمات اشخاص به دولت به آنها عطا می‌کرد. دوم اینکه، ممکن بود شخصی رومی‌زاده باشد. پولس نیز چنین بود؛ او در طرسوس یک شهر آزاد در امپراطوری روم به دنیا آمد، و پدرش شهروند روم بود. سرانجام، امکان خرید حق شهروندی روم وجود داشت. که البته غالباً بسیار گران بود. فرمانده نیز حقوق شهروندی خود را به مبلغی خطیر تحصیل کرده بود.

۲۲: ۲۹ با فاش شدن این موضوع (حقوق شهروندی پولس) تمام برنامه‌هایی که برای تازیانه زدن پولس ترتیب داده شده بود لغو گردید و هراسی در میان مقامات شکل گرفت.

۲۲: ۳۰ مشخص است که فرمانده می‌خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی پولس می‌باشند. در این هنگام او ترتیبی داد تا به شکلی قانونی و منظم به این موضوع رسیدگی شود. از این رو، روز پس از آشوب پولس را از زندان بیرون آورده و او را نزد رئیس کهنه و سانهدرین آورد.

۲۳: ۱–۲ پولس در مقابل سانهدرین ایستاد و سخن خود را با این عبارت آغاز نمود که در تمام طول زندگیش او با کمال ضمیر صالح رفتار کرده است. حنانیا، رئیس کهنه از این سخن او به خشم آمد. بدون تردید او پولس را مرتد از دین یهود، خائن و شورشی می‌دانست. چگونه می‌شد شخصی از یهودیت به مسیحیت بگرود و خود را بیگناه برشمارد؟ از این رو رئیس کهنه دستور داد زندان‌بان بر دهان او بزند. این عمل بسیار ناعادلانه بود، چرا که هنوز به جرم او رسیدگی نشده بود.

۲۳: ۳ پولس به حنانیا پاسخ داد که خدا او را به خاطر اینکه دیوار سفید شده است خواهد زد! چرا که رئیس کهنه در ظاهر مذهبی و به حق بود اما درونش پر از فساد. او ادعا می‌نمود که داور دیگران است، اما اینجا به ضد شریعت حکم به زدن پولس می‌کند.

۲۳: ٤ حاضران از این توهین کوبنده پولس بسیار شگفت زده شدند. آیا او نمی‌دانست که مخاطب او رئیس کهنه است؟

۲۳: ۵ بنا به دلایلی که برای ما ناشناخته هستند، پولس نمی‌دانست که حنانیا رئیس کهنه بود. شاید اعضای سانهدرین با شتاب گردهم آمده بودند، و حنانیا لباس رسمی خود را نپوشیده بود. حتی احتمالاً او بر روی صندلی‌ای که معمولاً رئیس کهنه بر روی آن می‌نشست، قرار نگرفته بود یا شاید دید ضعیف چشم پولس مانع از

شناختن او شده بود. علت هر چه باشد، پولس تعمداً از حاکم قوم خود بد نگفته بود. او به سرعت بـه خـاطر ایـن سخن خود طلب بخشش نموده و از خروج ۲۲: ۲۸ نقل کرد: «حاکم قوم خود را بد مگوی.»

۲۳: ٦ پولس که از سخنانی که در محکمه رد و بدل می‌شد دریافته بود صدوقیان و فریسیان با هم اتفـاق نظـر ندارند، تصمیم گرفت اعلان کند که او فریسی است و به خاطر اعتقاد به قیامت از مردگـان محاکمـه مـی‌شـود، تـا بدینسان بر اختلاف میان آنها دامن زند. مسلماً صدوقیان منکر قیامت و روح و فرشتگان بودند. فریسیان کـه بسـیار راست دین بودند به هر دو اعتقاد داشتند (ر.ک ۲۳: ۸).

پولس به خاطر اینکه در اینجا برای ایجاد تفرقه میان مخاطبان خود به تدابیر انسانی متوسل شده است، همواره مورد انتقاد قرار گرفته است. ای. جی پالاک می‌نویسد: «ما قادر نیستیم از این احساس خود اجتناب ورزیـم، اینکـه پولس اعلام کرد که فریسی است، تا بتواند از ایجاد تفرقه میان صدوقیان و فریسیان از این مخمسه رهایی یابد.»

۲۳: ۷–۹ چه این موضوع صحت داشته باشد یا خیر، سخنان او میان فریسـیان و صـدوقیان منازعـه‌ای ایجـاد نمود. برخی از کاتبان از فرقه فریسیان از بی‌گناهی پولس دفاع می‌کردند و در جواب می‌گفتند، «چـه اشـکالی دارد اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد؟»

۲۳: ۱۰ منازعه میان این دو فرقه به حدی بالا گرفت که مین‌باشی (فرمانده) به سپاهیان دستور داد زندانی را از صحن به قلعه بیاورند.

۲۳: ۱۱ در شب همان روز خداوند عیسی در زندان به پولس ظاهر شد و گفت، «ای پولس خاطر جمـع بـاش زیرا چنان که در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.» بسیار جالب است کـه در عبارات قبل عمل پولس موضوع نقد و انتقاد بودو اکنون خداوند او را به خـاطر شـهادت ایمـانش در اورشـلیم تمجید می‌کند. نجات دهنده هیچ سخنی از انتقاد و نکوهش به زبان نمی‌آورد. بلکه پیام او پیام وعده و تمجید بود. خدمت پولس هنوز به اتمام نرسیده بود. او همان گونه که در خدمت خود در اورشلیم وفادار بود، باید در روم نیـز بر مسیح شهادت می‌داد.

۲۳: ۱۲–۱۵ روز بعد یهودیان با یکدیگر عهد بستند تا پولس رسول را بکشند. در حقیقت بـیش از چهـل نفـر همقسم شدند تا هنگامی که «این شیاد» را نکشند چیزی نخورند. نقشه آنها چنین بود: آنها نزد رئیس کهنه و مشایخ رفته به آنها گفتند که به جهت تحقیق در جرم پولس جلسه‌ای ترتیب دهنـد. و سـانهدرین از فرمانـده بخواهـد تـا زندانی را نزد آنان بیاورد. اما چهل آدمکش در میان راه شورا و زندان بر کمین خواهند نشست تا هنگامی که پولس را می‌آورند بر او هجوم آورده او را بکشند.

۲۳: ۱٦–۱۹ اما خداوند چنین ترتیب داد که خواهر زاده پولس خبر ایـن توطئـه را بشـنود و آن را بـه پـولس گزارش دهد. پولس برای اینکه بتواند به طور قانونی جان او را از خطر حفـظ نمایـد وی را نـزد یوزباشـی بـرد. و یوزباشی خود شخصاً آن جوان را نزد مین باشی برد.

۲۳: ۲۰، ۲۱ خواهر زاده پولس نه تنها گزارش کاملی از آن توطئه ارایه داد، بلکه عمیقاً از فرمانده خواست که خواسته یهودیان را اجابت نفرماید و پولس را نزد آنها نبرد.

۲۳: ۲۲ هنگامی که فرمانده داستان را شنید، آن جوان را مرخص فرمود و از او خواست تا درباره این موضوع با دیگران سخنی نگوید. اکنون او می‌دانست که باید تصمیمی عاجل و سرنوشت ساز اتخاذ نماید تا زندانی را از خشم سوزان یهودیان برهاند.

۲۳: ۲۳–۲۵ فرمانده بی‌درنگ یوزباشیان را طلبیدو ترتیبی داد که پولس رسول با محافظت سپاهیان به قیصریه برود. گارد محافظ تشکیل شده بود از دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار. این سفر باید در تاریکی انجام می‌شد – ساعت نه شب.

شمار بسیار سربازان محافظ نباید به منزله احترام و تکریم این مبشر وفادار مسیح قلمداد شود. بلکه این نشان می‌دهد که مین باشی قصد داشت با این کار نظر مقام والاتر رومی خود را جلب نماید؛ اگر یهودیان در قتل پولس که شهروندی رومی بود موفق می‌شدند، فرمانده مسئول باید جوابگوی غفلت و کاهلی خود می‌شد.

۲۳: ۲۶–۲۸ فرمانده خود را در نامه‌ای که به فلیکس، والی رومی می‌نویسد: به نام کلودیوس لیسیاس معرفی می‌کند. هدف از نوشتن این نامه، شرح وضعیت پولس بود. بسیار جالب است که لیسیاس در این نامه خود را مدافع عدالت اجتماعی توصیف می‌کند. احتمالاً او از این می‌ترسید که مبادا خبر به بند کشیدن یک تبعه روم به گوش فلیکس برسد. کلودیوس لیسیاس بسیار خوش شانس بود که پولس این خبر را به گوش فلیکس نرساند.

۲۳: ۲۹–۳۰ فرمانده شرح داد که در بازجویی‌ها دریافته است که پولس گناهی نکرده که مستوجب قتل یا بند باشد. بلکه به نظر می‌رسد که این غوغا بر سر مسائل شریعت یهود است. او به سبب توطئه‌ای که یهودیان بر علیه پولس چیده بودند، صلاح دید پولس را به قیصریه منتقل نماید تا مدعیان او نیز به آنجا آمده و در حضور فلیکس به این مسأله رسیدگی شود.

۲۳: ۳۱–۳۵ سفر به سوی قیصریه توقفی کوتاه در آنتپاتریس داشت، شهری که سی و نه مایل از اورشلیم دور و در چهل و چهار مایلی قیصریه قرار داشت. از آنجا که دیگر از این شهر به بعد خطر در کمین یهودیان بسیار کم بود، سربازان به اورشلیم بازگشتند و مسئولیت بردن پولس به قیصریه بر عهده سواران گذاشتند. آنها به محض رسیدن پولس را به همراه نامه لیسیاس به فلیکس سپردند. هنگامی که فلیکس دریافت که پولس شهروند روم است، قانع شد و قول داد هر گاه که مدعیان او از اورشلیم بیایند به این موضوع رسیدگی نماید. او فرمود تا در این اثنا پولس را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

فلیکس والی رومی که در ابتدا برده بوده به طرز خیره‌کننده‌ای تبدیل به یک چهره بارز سیاسی در امپراطوری روم شده بود. در مورد زندگی شخصی او باید گفت که او بسیار فاسد بود. هنگامی که او به فرمانداری ایالت یهودیه منصوب شد، شوهر سه زن درباری بود. در طول دوران خدمت خود شیفته دروسیلا شد، کسی که با

آزیزوس پادشاه امیسا ازدواج کرده بود. بر طبق (تاریخ) یوسبیوس شمعون جادوگر در قبرس این عروسی را ترتیب داد.

او فرمانروای مستعدی بود، و این حقیقت که او ترتیبات ترور یوناتان رئیس کهنه را که به خاطر بی‌کفایتی در امور حکومت از او انتقاد کرده بود فراهم کرده بود صحه‌گذار این موضوع است.

پولس باید در مقابل این فلیکس حضور می‌یافت.

۱:۲٤ پنج روز پس از اینکه پولس اورشلیم را به مقصد قیصریه ترک نمود، حنانیا، رئیس کهنه، به همراه اعضای سانهدرین به آنجا آمدند. آنها مردی رومی به نام ترتلس را به عنوان وکیل دعاوی خود استخدام نمودند. وظیفه او این بود که در مقابل فلیکس قرار گرفته و اتهامات را بر پولس وارد نماید.

۲٤: ۲–٤ ترتلس دعوا را با تملق و چاپلوسی بسیار از فرماندار آغاز نمود. البته، آنچه که او گفت تا حدی حقیقت داشت. فلیکس با سرکوب هر گونه شورش و قیامی حکومت خود را حفظ می‌کرد. اما سخنان ترتلس دیگر فراتر از بیان حقیقت بود، واضح بود که او می‌خواست دعوای خود را با تملق و چاپلوسی کردن از فرماندار پیش ببرد.

۲٤: ۵–۸ سپس او چهار اتهام مجزا را بر علیه پولس اقامه کرد:

۱. او مفسد بود، به عبارتی مزاحم یا آفت.

۲. فتنه‌انگیز در میان همه یهودیان.

۳. او از پیشوایان بدعت نصاری بود.

٤. او سعی نمود هیکل را ملوث سازد.

۲٤: ۹ پس از اینکه ترتلس از توانایی فلیکس در تعیین صحت اتهامات پولس اظهار اطمینان نمود، یهودیان حاضر در آنجا در حمایت از اتهاماتی که ترتلس ادعا نموده بود و صدای خود را بلند کردند.

۲٤: ۱۰ پولس با اشاره والی دفاعیه خود را آغاز نمود. ابتدا او اظهار رضایت کرد از اینکه اجازه یافته در مقابل مردی حاضر شود که در طی سالهای بسیار با آداب و رسوم یهودیان آشنایی یافته است. شاید به نظر این سخن او چاپلوسی باشد، اما حقیقت این است که سخن او تنها بیان مودبانه یک حقیقت بود.

سپس پولس یک به یک به اتهاماتی که بر او وارد آمده بود پاسخ گفت.

۲٤: ۱۱ در مورد اتهام مفسد بودن او چنین پاسخ داد که او به اورشلیم رفته بود و هدف او هم عبادت بود و نه ایجاد اغتشاش.

۲٤: ۱۲–۱۳ سپس او اتهام فتنه‌انگیزی در میان یهودیان را انکار نمود. و هیچگاه، چه در هیکل... در کنایس یا

شهر با مردم بحث نکرده یا آنها را به شورش دعوت نکرده بود. اینها همه حقیقت بودند و کسی نمی‌توانست آنها را رد کند.

۲٤: ۱٤–۱۷ پولس اتهام سوم را انکار ننمود، اینکه او از پیشوایان بدعت نصاری است. اما او گفت که در این طریق او خدای یهودیان را خدمت کرده، و به آنچه در تورات و انبیاء مکتوب است معتقد بوده است. او در این اعتقاد تمام یهودیان راست دین، به طور خاص فریسیان، شریک بود، اینکه قیامت مردگان از عادلان و ظالمان خواهد شد. او در پرتوی قیامت آینده، همواره به دنبال ایجاد ارتباطی شفاف با خداوند و تمام برادران یهودی خود بوده است. او نه برای اغتشاش و آشوب به اورشلیم آمده بود، بلکه تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورد. به طور حتم او به جمع‌آوری اعانه از کلیساهای مکادونیه و اخائیه برای کمک به مسیحیان عبری نیازمند در اورشلیم اشاره می‌کرد.

۲٤:۱۸–۱۹ پولس در مورد اتهام چهارم، اینکه او هیکل را ملوث ساخته بود، چنین پاسخ گفت: هنگامی که او هدایا را به هیکل آورده بود، چند تن از یهودیان آسیا او را در آنجا یافتند و او را متهم نمودند که یونانیان را با خود به هیکل آورده است. این یهودیان آسیا که شورشی بر علیه او در هیکل برپا کرده بودند می‌بایست به قیصریه بیایند تا ادعا نمایند، البته اگر حرفی بر علیه او داشتند.

۲٤: ۲۰–۲۱ سپس پولس از یهودیان حاضر در آنجا دعوت کرد تا به طور مشخص آن جرایمی که در حضور اهل شورا در اورشلیم به وی نسبت دادند را بیان نمایند. آنها نمی‌توانستند چنین کنند. آنچه که آنان می‌توانستند بگویند این بود که پولس ندا کرد که درباره قیامت مردگان از او امروز پیش آها بازپرس می‌شود. به عبارتی دیگر آن اتهاماتی که جنایی بودند صحت نداشتند و ان اتهاماتی که حقیقت داشتند جنایی نبودند.

۲۲:۲٤ هنگامی که فلیکس این دعوی را شنید با یک دو راهی مواجه شد. او آن قدر در مورد ایمان مسیحی می‌دانست که پی ببرد حق با کیست. مشخص بود زندانی‌ای که در مقابل او قرار داشت از هر جرمی که برخلاف قانون رومی باشد مبری بود. با این حال اگر پولس را تبرعه می‌کرد خشم یهودیان را برمی‌انگیخت. خط مشی سیاسی ایجاب می‌کرد که رضایت یهودیان را جلب نماید. بنابراین صلاح دید دعوا را ادامه دهد. او اعلان کرد منتظر خواهد ماند تا لیسیاس مین باشی به قیصریه بیاید. در حقیقت این تأخیر یک تدبیر محسوب می‌شد. ما نمی‌دانیم که آیا مین باشی به آنجا رفت یا خیر.

۲۳:۲٤ فلیکس به عنوان ختم کلام این دعوا، فرمان داد تا پولس همچنان تحت مراقبت نگاه داشته شود، و باید تا حدی به وی آزادی داده شود و نیز خویشانش اجازه داشتند او را ملاقات نموده و غذا و لباس برایش فراهم سازند. این موضوع نشان می‌دهد که در نظر فرماندار پولس یک مجرم درمانده نبود.

۲٤: ۲٤–۲۵ الف. چند روز پس از این محکمه عمومی فلیکس و همسرش درسلا ملاقاتی خصوصی با پولس ترتیب دادند تا در مورد ایمان مسیحی بیشتر بشنوند. پولس با شجاعت کامل، با این فرماندار فاسد و همسر زانی-اش درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آنیده سخن گفت. آنها اندکی درباره عدالت شخصی می‌دانستند، چه در اجتماع و چه در زندگی شخصی. همان گونه که از ازدواج شریرانه آنها اشکار بود آنها با پرهیزکاری بیگانه بودند.

باید درباره داوری آینده به آنها هشدار داده می‌شد، زیرا اگر گناهان آنها توسط خون مسیح بخشیده نشود، در دریاچه آتش هلاک خواهند گردید.

۲٤: ۲۵ب–۲٦ به نظر می‌رسد فلیکس بیشتر از درسلا تحت تاثیر قرار گرفت. گرچه او می‌ترسید اما به نجات دهنده ایمان نیاورد. او با این سخنان اتخاذ هرگونه تصمیم در این مورد را به بعد موکول کرد: «الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.» در کمال تأسف باید گفت تا آنجایی که کتاب مقدس ثبت نموده است این فرصت دیگر برای او مهیا نشد. با این حال این آخرین شهادت پولس به فلیکس نبود. فرماندار در طول دو سال آینده در حالی که پولس در قیصریه زندانی بود بارها او را برای گفتگو نزد خود خواند. در حقیقت فلیکس، منتظر بود که دوستان پولس رشوه‌ای در قبال آزادی او به وی پرداخت نمایند.

۲٤: ۲۷ بعد از انقضای دو سال – در سال ٦۰ میلادی، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فلیکس شد و فلیکس چون خواست بر یهود منت نهد پولس را در زندان گذاشت.

۲۵: ۱ پورکیوس فستوس در پائیز سال ٦۰ میلادی توسط امپراطور روم، نرون به فرمانداری یهودیه منصوب شد. قیصریه مرکز سیاسی ایالت رومی سوریه که یهودیه قسمتی از آن بود، محسوب می‌شد. پس از سه روز فستوس از قیصریه به اورشلیم پایتخت مذهبی قلمرو او، رفت.

۲۵: ۲–۳ گرچه اکنون دو سال از زندانی شدن پولس در قیصریه می‌گذشت، اما یهودیان هنوز او را فراموش نکرده بودند و حتی اندکی از خشم آنها نسبت به او کاسته نشده بود. آنها به گمان اینکه بتوانند از فرماندار جدید مساعدتی سیاسی دریافت نمایند، رئیس کهنه و بزرگان یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و از او خواستند او را برای محاکمه به اورشلیم بفرستد. احتمالاً مقصود آنها این بود که در مقابل سانهدرین او را محاکمه نمایند، اما نقشه آنها این بود که در میانه راه بر او حمله کرده او را بکشند.

۲۵: ٤–۵ اما بی‌گمان از توطئه قبلی آنها در کشتن پولس، و اقدامات فرمانده اورشلیم در انتقال او به قیصریه اطلاع داشت. از این رو او این درخواست را نپذیرفت، اما به آنها وعده داد که به آنها اجازه خواهد داد تا هرگاه که به قیصریه آمدند این فرصت را بیابند تا بر علیه پولس اقامه دعوی کنند.

۲۵: ٦–۸ فستوس پس از یک اقامت ده روزه در اورشلیم به قیصریه بازگشت. یهودیان بر پولس هجوم آورده، اتهامات بسیار و گران بر او وارد کردند. پولس که می‌دانست دعوای آنها ضعیف است تنها گفت نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناهی نکرده است.

۲۵: ۹–۱۱ برای لحظه‌ای چنین به نظر می‌رسد که فستوس می‌خواهد تسلیم خواسته یهودیان شود و پولس را برای محاکمه در مقابل سانهدرین به اورشلیم بفرستد. با این حال، او بدون اجازه زندانی این کار را نمی‌کرد. پر واضح است که پولس دریافته بود اگر موافقت نماید، او دیگر زنده به اورشلیم نخواهد رسید. از این رو گفت که قیصریه بهترین مکان برای محاکمه او است و بدینسان این خواسته آنان را نپذیرفت. اگر او جرمی بر علیه امپراطوری روم مرتکب شده بود، حاضر بود در این راه بمیرد. اما اگر چنین جرمی مرتکب نشده بود، پس به چه

جرمی باید به یهودیان تسلیم می‌شد؟ پولس رسول با استفاده از حقوق کامل شهروندی خود این کلمات به یادماندنی را به زبان آورد، «به قیصر رفع دعوی می‌کنم.»

آیا پولس با رفع دعوی به قیصر عمل اشتباهی مرتکب شد؟ آیا او نباید خود را کاملاً به خدا می‌سپرد، و به حقوق شهروندی زمینی خود توکل نمی‌کرد؟ آیا این یکی از «اشتباهات پولس» بود؟ ما نمی‌توانیم با قاطعیت چیزی بگوییم. آنچه که می‌دانیم این است که رفع دعوی او به قیصر مانع از آزادی او در این زمان شد، و حتی اگر به قیصر رفع دعوی نمی‌کرد می‌توانست از طریق دیگر به روم برسد.

۲۵: ۱۲ فستوس در مورد مراحل این دعوی اندکی با مشاوران خود مشورت نمود. سپس به پولس گفت، شاید با لحنی گستاخانه، «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت!»

۲۵: ۱۳ پس از مدتی، هیرودیس اغریپاس دوم و خواهرش برنیکی برای ادای تبریکات به مناسبت فستوس به قیصریه آمدند. اغریپاس پسر هیرودیس اغریپاس اول بود. همان کسی که یعقوب را به قتل رساند و پطرس را به زندان افکند (اعمال ۱۲). خواهر او به طرز عجیبی زیبا بود. در حالی که تاریخ نگاران تصویری زشت از او بدست داده‌اند، اینکه او با برادر خود رابطه داشته است، عهد جدید در مورد شخصیت او سکوت می‌کند.

۲۵: ١٤–١٦ در طول دوران اقامت بلند مدت آنها در یصریه، فستوس تصمیم گرفت در مورد پولس و مشکلی که گریبانگیرش شده بود سخن گوید. ابتدا او خواسته ناشیانه یهودیان مبنی بر ارجاع محاکمه پولس به آنها را برای وی بازگو نمود. او که خود را مدافع و محافظ محاکمات صحیح قضایی جلوه می‌داد، گفت که چگونه سعی نموده تا محکمه‌ای ترتیب دهد که مدعی علیه مدعیان خود روبرو شده و به او فرصت دفاع کردن از خود بدهد.

۲۵: ۱۷–۱۹ هنگامی که دعوا به محکمه ارجاع شد، فستوس دریافت که زندانی هیچ جرمی بر علیه امپراطوری نشده است، بلکه دعوا بر سر «مسأله‌ای چند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است.»

۲۵: ۲۰–۲۲ سپس فستوس پیشنهادی که به پولس داده بود تا به اورشلیم برود، و نیز رفع دعوی پولس به حضور اوغسطس (لقبی برای قیصر، و نه یک اسم) را بازگو نمود. مطموئناً این مسأله مشکل ساز بود. به چه اتهامی باید او را به روم می‌بردند؟ از آ«جایی که اغریپاس یک یهودی بود و بر مسایل یهود آگاهی داشت، فستوس امید داشت او بتواند به او کمک کند تا اتهامی مناسب به او نسبت دهند.

فستوس هنگامی که از نجات دهنده سخن می‌گفت عبارت «عیسی نامی» را به کار برد. اظهار نظر بنگل در مورد این موضوع شایسته بازگو کردن است: «فستوس بدبخت از کسی سخن می‌گوید که هر زانویی در برابر او خم خواهد شد.»

۲۵: ۲۳ روز بعد یک جلسه رسمی ترتیب داده شد. اغریپاس و برنیکی با حشمتی عظیم داخل شدند. مین باشیان و بزرگان شهر آنها را همراهی می‌کردند. سپس پولس را حاضر ساختند.

۲۵: ۲٤–۲۷ باری دیگر، فستوس سرگذشت این دعوا را بیان نمود. خواسته مؤکد یهودیان مبنی بر مرگ پولس، ناتوانی فستوس در یافتن جرمی که مستوجب قتل باشد، و سپس رفع دعوی پولس به قیصر. مطمئناً فستوس تنها دو راه داشت: مجبور بود بر طبق خواسته پولس وی را نزد نرون بفرستد، با این حال محاکمه او هیچ مبنای قانونی نداشت. فستوس به وضوح بیان نمود که امید دارد سرانجام اغریپاس بتواند به او کمک کند چرا که خلاف عقل بود که اسیری را می‌فرستاد و شکایتهایی که بر اوست را معروض نمی‌داشت. البته این سخنان در چارچوب یک مجلس استماع بیان می‌شد و نه یک محکمه. یهودیان در آنجا نبودند تا پولس را متهم نمایند، و انتظار نمی‌رفت که اغریپاس تصمیمی معتبر اتخاذ نماید.

۲٦: ۱–۳ صحنه مقابل ما به خوبی چنین توصیف شده است، «پادشاهی اسیر و یک زندانی تاج به سر.» ازدیدگاه روحانی، اغریپاس یک شخصیت مفلوک بود، در حالی که پولس بر بالهای ایمان فراتر از شرایط حال پرواز می‌کرد.

هنگامی که اغریپاس اجازه سخن گفتن به پولس داد، پولس دست خود را دراز کرده و شرح تجربه مسیحی خود را آغاز نمود. او ابتدا قدردانی نمود از اینکه اجازه یافته در حضور شخصی حاضر شود که یهودی است و با تمام رسوم و مسایلی که در میان یهودیان متداول است آشنایی دارد. مقدمه سخنان او نه تملق بلکه رعایت ادب مسیحی و حقیقت محض بود.

۲٦: ٤–۵ پولس در گذشته خود یک یهودی بود. یهودیان اگر می‌خواستند شهادت دهند می‌توانستند تصدیق نمایند که پولس پیرو پارساترین طریق راست دینی بود یعنی یک فریسی باثبات بود.

۲٦: ٦ اکنون او به خاطر این جرم محاکمه می‌شد که در پی امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد آنها داده بود، می‌رفت. به نظر استدلال پولس اینچنین بود: خدا در عهد عتیق عهدهای گوناگونی با رهبران اسرائیل، همچنین ابراهیم، اسحاق، یعقوب، داود و سلیمان بسته بود. عهد اصلی در مورد مسیح ظهور او برای نجات اسرائیل و سلطنت او بر روی زمین بود. پاتریارخهای عهد عتیق بدون دیدن تحقق این وعده چشم از جهان فرو بستند. آیا این به منزله آن است که خدا شرایط عهد خود را بجا نیاورد؟ مسلماً او عهد خود را بجا می‌آورد! اما چگونه می‌توانست به این وعده عمل کند، در حالی که پدران در گذشته بودند؟

پاسخ این است، «با برخیزانیدن آنها از میان مردگان.» بدینسان پولس وعده‌ای که به مقدسینِ عهد عتیق داده شده بود را به قیامت از مردگان پیوند می‌دهد.

۲٦: ۷ پولس رسول دوازده سبط اسرائیل را به تصویر می‌کشد که بجد و جهد خدا را عبادت می‌کردند تا تحقق وعده او را ببینند. این اشاره به دوازده سبط اسرائیل بسیا رحائز اهمی‌ت است چرا که ده سبط از ابساط اسرائیل از دوره اسارت تاکنون «گم شده» بودند. گرچه آنها در میان امتها پراکنده شده بودند، اما پولس آنها را قومی می‌پنداشت که خدا را عبادت می‌کنند و به انتظار نجات دهنده موعود هستند.

۲٦: ۸ پس جرم پولس این بود! او بر این باور بود که خدا پدران را از میان مردگان برمی‌خیزاند و بدینسان به وعده خود عمل می‌کند. پولس از اغریپاس و تمام حاضران در آن جمع پرسید چرا چنین چیزی محال است؟

۲٦: ۹-۱۱ پولس با اشاره به سرگذشت زندگیش، تلاش بی‌وقفه و بی‌رحمانه خود در جهت آزار رساندن به پیروان ایمان مسیحی را بازگو نمود. او با تمام قوت خود با نام عیسی ناصری مخالفت می‌کرد. او از روسای کهنه قدرت یافت تا بسیاری از مسیحیان در اورشلیم را به زندان افکند. هنگامی که آنها برای محاکمه در برابر سانهدرین قرار می‌گرفتند او به اصرار تمام بر علیه آنها رأی می‌داد. او بارها و بارها بر کسانی که در کنایس می‌یافت آزار می‌رساند، و هر کاری که می‌توانست انجام می‌داد تا خداوند آنها را انکار نماید (هنگامی که او گفت آنها را مجبور می‌ساخت که کفر گوید، این بدان معنا نیست که او موفق بهانجام آن کار شد، بلکه او تلاش نمود تا این کار را انجام دهد). مبارزه پولس بر علیه شاگردان مسیح از اورشلیم و یهودیه تا به شهرهای بعید نیز گسترش یافت.

۲٦: ۱۲-۱٤ در طی یکی از همین سفرهای خارجی بود که بزرگترین تجربه دگرگون کننده زندگی او به وقوع پیوست. او در حالی که مجوز رسمی برای دستگیری مسیحیان و انتقال آنها به اورشلیم برای مجازات در دست داشت، به سوی دمشق در حرکت بود. در وقت ظهر منظره‌ای پرجلال او را در بر گرفت. نوری از آسمان بر وی تابید، که حتی از خورشید هم درخشنده‌تر بود. او در حالی که بر زمین افتاده بود هاتفی را شنید که از او می‌پرسید: «ای شائول، ای شائول چرا بر من جفا می‌رسانی؟» این هاتف عبارت مهم دیگری را نیز بیان نمود، «تو را بر میخها لگد زدن دشوار است.» میخ (سیخک)، سیخهایی تیز بودند که برای حرکت دادن حیوانات سمج مورد استفاده قرار می‌گرفتند. پولس با این کار خود داشت بر میخ وجدان خود لگد می‌زد، اما مهم‌تر از آن او بر ندای الزام‌آور روح‌القدس لگد می‌زد. او هیچگاه نمی‌توانست وقار و متانت استیفان را به هنگام شهید شدن فراموش نماید. او بر خود خدا جفا می‌رساند.

۲٦: ۱۵ پولس پرسید: «خداوندا تو کیستی؟» آن هاتف پاسخ داد: «من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی.» عیسی؟ چگونه ممکن بود؟ آیا عیسی مصلوب نشده و نمرده بود؟ آیا شاگردان او جسد وی را ندزدیده بودند و مخفیانه در جایی دیگر دفن نکرده بودند؟ پس چگونه می‌شد اکنون عیسی با او شخن گوید؟ حقیقت بلافاصله بر جان پولس تابید. به راستی که عیسی دفن شده و از میان مردگان برخاسته بود! پولس با جفا رساندن بر مسیحیان در واقع بر خداوند آنها جفا می‌رساند. و با جفا رساندن بر او، در واقع بر مسیحِ اسرائیل، همان پسر خدا جفا می‌رساند.

۲٦: ۱٦ سپس پولس مأموریتی که خداوند عیسی مسیح قیام کرده به وی سپرده بود را به شکلی موجز بیان نمود. خداوند به او گفته بود که برخاسته و برپا بایستد. او این مکاشفه خاص را از مسیح پرجلال، یافته بود که خادم خداوند و شاهدی بر تمام اموری که آن روز به چشم خود دید، و بر تمام حقایق بزرگ ایمان مسیحی که بر او آشکار شده بود باشد.

۲٦: ۱۷ این وعده که پولس از دست قوم (اسرائیل) و امتها رهایی خواهد یافت را باید چنین برداشت نمود که او تا هنگامی که مأموریت خود را انجام می‌دهد رهایی خواهد یافت.

۲٦: ۱۸ پولس به طور خاص به نزد امتها فرستاده خواهد شد تا چشمان ایشان را باز کند تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگرداند. آنها با ایمان به عیسی خداوندآمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین خواهند یافت. اچ. کی. دُنی (H. K. Downie) به ما نشان می‌دهد که چگونه آیه ۱۸ خلاصه‌ای از عملکرد انجیل محسوب می‌شود:

۱. انجیل تاریکی را می‌زداید.

۲. انجیل از قدرت شیطان می‌رهاند.

۳. انجیل گناهان را می‌بخشد.

٤. میراث گمشده را باز می‌گرداند.

۲٦: ۱۹-۲۳ حال که پولس مأموریت یافته بود به اغریپاس شرح می‌دهد که او رویای آسمانی را نافرمانی نورزید. په در دمشق و اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه، و امت‌ها او به مردم بشارت داد که به سوی خدا بازگشت کنند، و اعمالی انجام دهند که نشان دهد واقعاً توبه کرده‌اند و او در هیکل به این کار مشغول بود که یهود او را گرفته، قصد قتل او را داشتند. اما خدا او را محافظت و اعانت نمود، و او به هر کس که در تماس بود این شهادت را می‌داد، و پیامی را که انبیای عهد عتیق و موسی گفته بودند را موعظه می‌نمود. این پیغام این بود که مسیح می‌بایست زحمت ببیند ونوبر قیامت مردگان گشته، تا هم قوم (اسرائیل) و هم امت‌ها را به نور اعلام نماید.

۲٦: ۲٤-۲٦ فستوس که یهودی نبود احتمالاً نتوانست از استدلال پولس سر در بیاورد. او که قادر نبود قدر این مرد را که از روح‌القدس پر بود را بیابد، با شتاب زدگی پولس را متهم نمود که به خاطر کثرت علم دیوانه شده است. پولس بدون هیچ نشانی از خشم و غضب به آرامی این اتهام را رد کرد و تأکید نمود که سخنان او از راستی و هوشیاری بوده است. او سپس اطمینان خود را از اینکه پادشاه بر صحت سخنان او واقف است، ابراز نمود. زندگی و شهادت پولس یک راز نبود. یهودیان همه درباره او می‌دانستند، و تردیدی نبود که این اخبار به گوش اغریپاس هم رسیده باشد.

۲٦: ۲۷ پولس خطاب به پادشاه گفت: «ای اغریپاس پادشاه، آیا به این انبیاء ایمان آورده‌ای؟» سپس پولس خود به این سوال پاسخ گفت: «می‌دانم که ایمان داری.» قدرت این استدلال غیرقابل تردید بود. پولس در واقع می‌گفت: «من به تمام انبیای عهد عتیق اعتقاد دارم. تو، نیز بر شهادت آنها ایمان داری، مگر نه، ای اغریپاس؟ پس چگونه یهود مرا متهم نموده‌اند به اینکه جرمی مرتکب شده‌ام که مستوجب مرگ است؟ یا چگونه مرا به جرم اعتقادی محکوم می‌کنی که خود نیز بدان اعتقاد داری؟»

۲٦: ۲۸ اغریپاس قدرت استدلال او را احساس نمود، و این در پاسخ او کاملاً مشهود است، «به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟» با این حال، در مورد مقصود اغریپاس از این جمله اتفاق نظر چشمگیری وجود

دارد، آن دسته که ترجمه King James را پیروی می‌کنند بر این باورند که پادشاه تا به آستانه مرز تصمیم‌گیری برای پیروی از مسیح پیش رفت. آنها می‌پندارند که پاسخ پولس در آیه ۲۹ اثباتی است بر این مسأله. دیگران بر این باورند که اغریپاس با کنایه از پولس پرسید: «آیا گمان می‌کنی با اندکی استدلال می‌توانی مرا مسیحی کنی؟» به بیانی دیگر، او با شوخی و کنایه از زیر بار سخنان پولس شانه خالی می‌کرد.

۲۶: ۲۹ چه اغریپاس با خلاص سخن می‌گفت یا با شوخی، پولس با اشتیاقی وافر به سوال او پاخ گفت. او با علاقه‌ای فراوان گفت چه استدلال او اندک باشد یا زیاد، هم اغریپاس و هم حاضران در مجلس باید به شادی و برکات زندگی مسیحی داخل شوند، تا آنها نیز همه در خوشی پولس شریک گردند، تا مثل او شوند، جز آن زنجیرها. مورگان می‌نویسد:

> او جان خود را می‌دهد تا اغریپاس نجات یابد، اما زنجیرهای خود را بر وی نخواهد نهاد. مسیحیت این است. آن را بزرگ کنید، افزایش دهید و به کار گیرید. صداقتی که جفا می‌رساند مسیحی نیست. صداقتی که جان خود را می‌دهد تا برهاند، اما زنجیری بر کسی تحمیل نمی‌کند، آن مسیحیت است.

۲۶: ۳۰-۳۲ پادشاه، والی و برنیکی و دیگر مقامات، مجلس را ترک کردند تا در خلوت با هم مشورت نمایند. همه به اجبار متفق شدند که پولس هیچ عملی که مستوجب قتل یا حبس باشد، نکرده است. شاید با اندک پشیمانی اغریپاس به فستوس گفت اگر پولس به قیصر رفع دعوی نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن بود.

طبیعی است که با خود بیاندیشیم چرا ارجاع دادن دعوا به قیصر را نمی‌شد لغو نمود. چه اگر می‌شد این رفع دعوی لغو شود یا خیر، ما می‌دانیم که این خواست خدا بود که رسول امتها برای محاکمه نزد امپراطور و به روم برود (۱۱: ۲۳) و در آنجا به خواسته قلبی خود برسد تا همچون خداوند خود جان خود را در این راه نهد.

خ) سفر دریایی پولس به روم و غرق شدن کشتی (۲۷: ۱- ۲۸: ۱۶)

این باب شرحی است از سفر هیجان‌انگیز پولس از قیصریه به مالت (ملیطه)، در مسیر رسیدن به روم. اگر پولس یک مسافر این کشتی نبود، ما هیچگاه از این سفر و ماجرای غرق شدن کشتی آگاهی نمی‌یافتیم. این عبارات پر است از واژه‌ها و اصطلاحات دریانوردی، و از این رو نمی‌توان به سادگی از آنها گذشت.

۲۷: ۱ این سفر در قیصریه آغاز شد. افسری به نام یولیوس مسئولیت مراقبت از پولس را بر عهده داشت. این یوزباشی از سپاه اغسطس یکی از هنگ‌های ارتش روم بود. او به مانند دیگر یوزباشی‌های عهد عتیق، مردی با محبت، عادل بود و به دیگران توجه می‌نمود.

۲۷: ۲ بر روی عرشه کشتی زندانیان دیگری نیز بودند که به جهت محاکمه به روم منتقل می‌شدند. همچنین در میان فهرست مسافران نام ارستوخس و لوقا نیز به چشم می‌خورد، که هر دو همراه پولس به این سفر آمده بودند.

کشتی‌ای که آنها بدان سوار شدند از ادرامیتینی بود، شهری در میسیا در شمال آسیای صغیر. برنامه سفر این بود که آنها به سوی شمال و غرب حرکت کرده، در بنادر آسیا، ایالت غربی آسیای صغیر توقف نمایند.

۲۷: ۳ کشتی در امتداد ساحل فلسطین به حرکت درآمد و در صیدون، هفتاد مایل دورتر از قیصریه توقف نمود. یولیوس، یوزباشی با ملاطفت پولس را اجازت داد تا به ساحل رفته دوستان خود را ملاقات نمود ازایشان نوازش یابد.

۲۷: ٤–٥ از صیدون مسیر به سمت شمال غربی دریای مدیترانه شکسته شد، و از سمت راست قبرس گذشتند تا کرانه‌های شرقی جزیره بادپناه آنها شود. علی‌رغم اینکه باد از جهت مخالف می‌وزید، کشتی از ساحل جنوبی آسیای صغیر گذشت، و سپس به سمت غرب حرکت کرده از قیلیقیه و پمفلیه نیز گذشته به میرای، شهر بندری لیکیه رسید.

۲۷: ٦ در آنجا یوزباشی، زندانیان را به کشتی دیگری منتقل نمود، چرا که آن کشتی دیگر به سمت ایطالیا پیش نمی‌رفت؛ بلکه قصد داشت تا از شمال غربی ساحل آسیای صغیر به بندرگاه خود برسد.

کشتی دوم از اسکندریه، در ساحل شمالی افریقا می‌آمد. آن ۲۷٦ نفر متشکل از کارکنان و مسافران، به اضافه بار گندم را با خود حمل می‌کرد. این کشتی از اسکنریه به سوی شمال دریای مدیترانه حرکت کرده بود و به میرای رسیده بود، و اکنون عزم سفر به ایطالیا را داشت.

۲۷: ۷–۸ به خاطر باد مخالف کشتی چند روز به آهستگی حرکت می‌کرد. خدمه کشتی به زحمت فراوان کشتی را به بندرگاه قنیدس رساندند، بندری در آخرین سرحد شمال غربی آسیای صغیر. از آنجایی که باد در جهت مخالف آنها می‌وزید؛ به سوی جنوب حرکت کردند تا بتوانند از کرانه شرقی جزیره کریت که بادپناه بود عبور نمایند. آنها دماغه سلمونی را دور زده و به سوی غرب رفتند و بادهای سنگین را پشت سرنهاده به بنادر حَسنه، بندرگاهی نزدیک شهر لسائیه، در شمال مرکزی ساحل کریت رسیدند.

۲۷: ۹–۱۰ تا بدین لحظه به خاطر شرایط بد آب و هوایی زمان بسیاری از دست رفته بود. فرا رسیدن زمستان ادامه سفر را خطرناک می‌ساخت. احتمالاً اواخر سپتامبر و اوایل اکتبر بود چرا که ایام روزه (روز کفاره) گذشته بود. پولس به خدمه کشتی هشدار داد که پیشروی خسارت در پی خواهد داشت، و ادامه این سفر باعث خواهد شد کشتی و خدمه آن و حتی جان مسافران آن به خطر افتد.

۲۷: ۱۱–۱۲ با این حال یوزباشی، ناخدا و صاحب کشتی خواستند به سفر خود ادامه دهند. یوزباشی به سخنان آنان تن در داد. و دیگران نیز او را تصدیق نمودند. به نظر می‌رسید که فینیکس مکان بهتری برای گذراندن زمستان بود. فینیکس در چهل مایلی غرب بنادر حسنه (Fair Havens)، در جنوب غربی کریت واقع شده بود. بندرگاه آن در امتداد جنوب غربی و شمال غربی قرار داشت.

۲۷: ۱۳–۱۷ هنگامی که نسیم جنوبی وزیدن گرفت، ملاحان گمان بردند می‌توانند مسیری که تا به فینیکس مانده بود را طی نمایند. آنها لنگر را کشیده به سمت شرق حرکت کردند تا به آغوش ساحل برسند. سپس باد

شدید شمال غربی (اورکلیدن) که از صخره‌های ساحلی می‌وزید آنها را درهم کوبید. آنها که نمی‌توانستند مسیر را دنبال کنند، مجبور شدن بگذارند طوفان کشتی را هر جا که می‌خواهد ببرد. آنها به سمت جنوب غربی به یک جزیره کوچک به نام کلودی رانده شدند، که سی مایل از کریت فاصله داشت. هنگامی که آنها به جانب امن جزیره رسیدند، به دشواری زورق نجات را که به یدک می‌کشیدند، حفظ نمودند. اما سرانجام توانستند آن را روی عرشه کشتی آورند. سپس بدنه کشتی را با طناب بستند تا جلوی از هم پاشیدن آن در مقابل امواج سهمگین را بگیرند. آنها بسیار می‌ترسیند که مبادا به سوی سیرتس رانده شوند، خلیجی در ساحل آفریقا که به خاطر قسمتهای کم عمق خود بسیار معروف بود. برای اجتناب ازاین امر، حبال (بادبانهای) کشتی را فروکشیدند و همچنان رانده شدند.

۲۷: ۱۸-۱۹ پس از یک روز رانده شدن توسط طوفان، بار کشتی را خالی کرند. در روز سوم آلات کستی را به دریا انداختند. تردیدی نیست که کشتی آب زیادی به خود گرفته بود، و از این رو لازم بود سبک‌تر شود تا مانع از نشت آب به درون شود.

۲۷: ۲۰ آنها روزهای بسیاری بدون اینکه خورشید و ستارگان را ببینند به این سو و آن سو کشیده می‌شدند، و از این رو قادر نبودند موقعیت خود را تشخیص دهند. سرانجام دیگر امید نجات برای آنها باقی نماند.

۲۷: ۲۱–۲٦ گرسنگی، ناامیدی را تشدی می‌کرد. این افراد روزهای بسیاری غذا نخورده بودند. تردیدی نیست که آنها وقت خود را صرف حفاظت از کشتی و ریختن آبها به بیرون می‌کردند. شاید امکان پخت و پز وجود نداشت. یا شاید بیماری، ترس و یأس دیگر اشتهایی برای آنها باقی نگذاشته بود. نه غذایی مانده بود و نه میل به خوردن.

سپس پولس در میان ایشان ایستاد تا بدیشان امید بخشد. ابتدا او به آنها یادآوری نمود که نباید از کریت نقل می‌کردند. سپس به آنها اطمینان بخشید که گرچه کشتی از دست می‌رود، اما به جان آنها ضرری نخواهد رسید. او از کجا می‌دانست؟ فرشته خداوند در شب بر وی ظاهر گشته بود، و به وی اطمینان بخشیده بود که او در روم در برابر قیصر خواهد ایستاد. خدا تمام همسفران پولس را به وی بخشیده بود، به طوری که آنها نیز نجات خواهند یافت. پولس ایان داشت که همه چیز به خوبی به پایان خواهد رسید اما کشتی در نزدیکی جزیره‌ای غرق خواهد شد.

اِ. دبلیو. تُزر (A.W. Tozer) می‌نویسد:

> هنگامی که «نسیم جنوبی وزیدن گرفت» کشتی‌ای که پولس را بر خود حمل می‌کرد به نرمی بر روی آب حرکت کرد و هیچکس بر روی عرشه کشتی نمی‌دانست که در پس این چهره آرام و معمولی پولس چه شخصیت قدرتمندی نهفته است. اما هنگامی که طوفان قدرتمند اورکلیدون آنها را در هم کوبید، دیری نپائید که عظمت پولس موضوع صحبت مسافران و کارکنان کشتی شد. پولس رسول، گرچه خود یک زندانی بود، سکان هدات کشتی را بر عهده گرفت، خود تصمیم اتخاذ نمود و دستوراتی صادر نمود که به منزله حیات و مرگ برای افراد حاضر در کشتی بود. و من بر این باورم که این امر باعث بحران برای پولس شد که جتی برای خودش هم مشخص نبود. هنگامی که طوفان وزیدن گرفت نظریه زیبا به سرعت در یک حقیقت دشوار متبلور شد.

۲۷: ۲۷–۲۹ چهل روز از ترک بنادر حسنه گذشته بود. اکون آنها در قسمتی از دریای مدیترانه که به یونیان معروف بود و بین یونان و ایطالیا و افریقا قرار داشت سرگردان به این سو و آن سو در حرکت بودند. در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است؛ شاید آنها صدای موج‌شکن‌ها را که امواج به آنها برمی‌خوردند را می‌شنیدند. هنگامی که آنها ابتدا عمق آب را اندازه گرفتند، دریافتند که بیست قامت است (۱۲۰ فوت)، سپس چند لحظه بعد اندازه گرفتند و پاندزه قامت بود. آنها برای اینکه مسیر را گم نکنند، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا می‌کردند که روز شود.

۲۷: ۳۰–۳۲ برخی ملاحان از ترس جان خود تصمیم گرفتند با قایق کوچکی به سمت ساحل بروند. هنگامی که سعی داشتند زورق را از کشتی پایین آورند، به بهانه اینکه لنگرهای بیشتری به دریا اندازند، پولس خیانت آنها را به یوزباشی گزارش داد. پولس به وی هشدار داد تنها تا هنگامی که ملاحان در کشتی باشند، دیگر افراد می‌توانند نجات یابند. سپس سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتد. از این رو ملاحان درصدد برآمدند تا جان خود و نیز جان دیگران را بر روی عرشه کشتی حفظ نمایند.

۲۷: ۳۳-۳٤ فیلیپس، آیات ۳۳–۳۷ را «حس همدردی قوی پولس» نامیده است. ما برای اینکه قدر نقش پولس در این لحظات را بیشتر بدانیم باید وحشت طوفان سهمگین دریا را خود حس کرده باشیم. و نیز باید به یاد آوریم که پولس ناخدای کشتی نبود، بلکه یک مسافر اسیر.

چیزی به روز نمانده بود که پولس از افراد حاضر در کشتی خواهش نمود که غذا بخورند، و گفت که چهارده روز است که گرسنه مانده‌اند. آنها باید غذا می‌خوردند، چرا که سلامت جسمانی آنها به خوردن غذا بستگی داشت. پولس به آنها اطمینان بخشید که مویی از سر آنها کم نخواهد شد.

۲۷: ۳۵ سپس نان را گرفت خدا را شکر نمود و در نزد همگان خورد تا الگویی برای آنها باشد. چقدر ما قبل از غذا خوردن در حضور دیگران دعا می‌کنیم! با این حال چقدر شکرگزاری پیش از غذا را با صدای بلندتر از بشارت دادن انجام می‌دهیم.

۲۷: ۳٦–۳۷ بدینسان همه قوی دل گشته، غذا خوردند. دویست و هفتاد و شش نفر در کشتی حضور داشتند.

۲۷: ۳۸–٤۱ پس از غذا خوردن گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند. خشکی به آنها نزدیک بود، اما نمی‌توانستند آن را بشناسند. صلاح این بود تا هنگامی که خشکی در دسترس است پهلو بگیرند. بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا واگذاشتند. سپس سکان‌ها را که بسته بودند باز کردند. آنها بادبان اصلی را برافراشته و راه ساحل را در پیش گرفتند. اما کشتی در مجمع بحرین (محل تلاقی دو دریا) به گل نشست. احتمالاً در تنگه میان دو جزیره. دماغه کشتی در شنها فرو رفت، اما انتهای کشتی به خاطر شدت امواج از هم گسسته شد.

۲۷: ٤۲–٤٤ سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند تا مبادا کسی بگریزد، لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند نپذیرفت. او دستور داد هر کس که می‌تواند شنا کند به سوی ساحل برود. و به دیگران فرمان داده شد تا بر

تخته‌ها یا دیگر اجزای کشتی خود را به ساحل برسانند. بدین طریق تمام خدمه کشتی و مسافران به سلامتی به خشکی رسیدند.

۲۸: ۱–۲ به محض اینکه خدمه و مسافران به ساحل رسیدند، دریافتند که در جزیره ملیطه هستند. برخی از بومیان جزیره غرق شدن کشتی و تلاش قربانیان برای رسیدن به ساحل را دیدند. آنها با محبت فراوان برای نجات یافتگان این حادثه که هم به خاطر بارش باران و هم به خاطر در آب افتادن کاملاً خیس و سردشان شده بود آتش روشن کردند.

۲۸: ۳ در حالی که پولس به فراهم کردن آتش کمک می‌کرد، ماری سمی دست پولس را گزید. گویا آن مار در میان چوبهای شناور دریا پنهان شده بود. هنگامی که چوبها را بر آتش می‌گذاشتند، افعی بر روی دستان پولس جهیده بود. مار به دست پولس چسبید، نه تنها دور دست او پیچید بلکه او را گزید.

۲۸: ٤–٦ در ابتدا بومیان آنجا گمان بردند که پولس قاتلی است. گرچه او از حادثه غرق شدن کشتی جان سالم بدر برده بود، اما عدالت گریبانگیر او شده بود و او باید به زودی افتاده، می‌مرد. با این حال، اما هنگامی که نیش مار بر پولس تأثیری نگذاشت عقیده آنها برگشت و گمان بردند که خدایی است! این یکی دیگر از مثالهای واضح ناپایداری و بی‌ثباتی دل و فکر انسان است.

۲۸: ۷ رئیس املاک جزیره در آن هنگام شخصی به نام پوبلیوس بود. او در آن قسمت از جزیره که کشتی غرق شده بود زمینهای بسیاری داشت. این مقام ثروتمند رومی، پولس و دوستانش را طلبیده به مدت سه روز به مهربانی مهمانی نمود، به عبارتی دیگر، تا هنگامی که مقدمات فراهم کردن اقامتگاه برای سپری کردن زمستان برای آنها فراهم شود.

۲۸: ۸ محبت این شخص غیریهودی بی‌پاسخ نماند. در همان هنگام، پدر او بیمار شده و تب و اسهال بر وی عارض شد. پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد.

۲۸: ۹–۱۰ خبر این معجزه شفابخش به سرعت در تمام جزیره انتشار یافت. در طول سه ماه آینده تمام بیماران را نزد پولس می‌آوردند و همه شفا می‌یافتند. اهالی ملیطه به هنگام وداع پولس و لوقا آنها را بسیار اکرام نمودند و هدایای بسیاری به آنها تقدم کردند که برای سفر آنها به روم بسیار مفید بودند و بدینسان از آنها قدردانی نمودند.

۲۸: ۱۱ پس از اینکه سه ماه زمستان سپری شد، و می‌شد به سلامت دریانوردی را آغاز کرد، یوزباشی به همراه زندانیانش به کشتی اسکندریه.. ه زمستان را در جزیره بسر برده بود سوار شدند. کشتی علامت جوزا (برادران دو قلو) داشت، به عبارتی کاستور و پالوکس دریانوردان کافر آنها را حامیان خود می‌پنداشتند.

۲۸: ۱۲–۱٤ آنها از مالت حدود هشت مایل دور شدند و به سراکوس، پایتخت سیسیل که در ساحل شرقی واقع شده بود رسیدند. کشتی سه روز در آنجا توقف نمود سپس به سوی ریغیون در جنوب شرقی ایتالیا، پیش رفت. پس از یک روز باد مطلوب جنوبی وزیده ملاحان را قادر ساخت ۱۸۰ مایل به سمت شمال در امتداد ساحل

غربی ایتالیا حرکت کرده به پرطیولی، در ساحل شمالی خلیج ناپل برسند. پوطیولی در ۱۵۰ مایلی جنوب روم قرار داشت. پولس در آنجا برادران مسیحیان را یافته، و اجازه یافت به مدت هفت روز با آنها مشارکت داشته باشد.

۲۸: ۱۵ ما نمی‌دانیم که چگونه خبر ورود پولس به پرطیولی به گوش ایمانداران در روم رسید. به هر جهت، گروه مختلفی از برادران به استقبال رفته بودند. گروهی چهل و سه مایل به سمت جنوب شرقی روم سفر کرده بودند تا بازار آپیاس برسند. گروه دیگر سی و سه مایل به سمت جنوب شرقی به سه دکان آمده بود. پولس از این استقبال محبت‌آمیز مقدسین در روم بسیار خوشحال شده و قوت قلب گرفت.

۲۸: ۱٦ هنگامی که به روم رسیدند یوزباشی پولس را اجازت داد در یک منزل شخصی که با یک سپاهی محافظت می‌شد بماند.

د) تحت نظر بودن پولس و شهادت او بر یهودیان در روم (۲۸: ۱۷-۳۱)

۲۸: ۱۷-۱۹ پولس مطابق با خط مشی همیشگی‌اش ابتدا خواست به دیدن یهودیان برود و از این رو از رهبران مذهبی آنها دعوت به عمل آورد. چون در خانه اجاره‌ای او جمع شدند، او در مورد دعوی خود به آنها شرح داد. او به آنها گفت گرچه هیچ عملی خلاف قوم یهود و رسوم آنها انجام نداده است، اما با این حال یهودیان اورشلیم او را برای محاکمه به دستهای رومیان تسلیم نمودند. مقامات غیریهودی نتوانستند جرمی در او بیابند و خواستند که او را آزاد کنند، اما هنگامی که یهودیان مخالفت نمودند، پولس مجبور شده بود به قیصر رفع دعوی نماید. او با این دعوی نمی‌خواست از امت خود شکایت کند. بلکه تا از خود دفاع نماید.

۲۸: ۲۰ او به خاطر بیگناهی خود و اینکه بر علیه قوم یهود جرمی مرتکب نشده بود، رهبران یهودیان روم را گرد هم آورده بود. در حقیقت او به خاطر امید اسرائیل بود که بدان زنجیر بسته شده بود. همان گونه که قبلا هم شرح دادیم، امید اسرائیل اشاره‌ای است به تحقق وعده‌هایی که به پاتریارخها داده شده بود، مخصوصاً وعده مسیح. وعده قیامت از مردگان نیز در تحقق این وعده‌ها نهفته بود.

۲۸: ۲۱-۲۲ رهبران یهودی اقرار کردند که چیزی در مورد پولس رسول نمی‌دانند. آنها هیچ نوشته‌ای در حق پولس از یهودیه نیافته بودند، و هیچیک از یهودیان بر علیه او شکایتی مطرح نکرده بودند. با این حال آنها مایل بودند بیشتر از پولس بشنوند، زیرا آنها می‌دانستند که در هر جا از ایمان مسیحی بد می‌گفتند.

۲۸: ۲۳ چندی بعد تعداد زیادی از یهودیان به منزل پولس آمدند تا از او بشنوند. او این فرصت را غنیمت شمرد و بر آنها در مورد ملکوت خدا شهادت می‌داد و درباره عیسی حجت می‌آورد. او برای این کار از تورات موسی و انبیاء از صبح تا شام نقل می‌کرد.

۲۸: ۲٤ برخی به پیغام او ایمان آوردند، و بعضی ایمان نیاوردند (ایمان نیاوردن بسیار قوی‌تر از نپذیرفتن ساده یک پیغام است).

۲۸: ۲۵–۲۸ هنگامی که پولس دید باری دیگر انجیل از سوی ملت اسرائیل رد می‌شود، اشعیا ٦: ۹ و ۱۰ را نقل نمود. آنجایی که نبی ماموریت یافت تا کلام را به قومی بشارت دهد که دلشان غلیظ شده، گوشهایشان کر، و چشمان آنها کور شده است. پولس باری دیگر این اندوه را در خود حس کرد که دارد به کسانی بشارت می‌دهد که نمی‌خواهند به آن گوش فرا دهند. با توجه به نپذیرفتن انجیل از سوی یهودیان، پولس اعلام نمود که انجیل را به امت‌ها خواهد فرستاد، و بدانها اطمینان بخشید که امتها او را خواهند شنید.

۲۸: ۲۹ یهودیان بی‌ایمان در حالی که با یکدیگر مباحثه می‌کردند آنجا را ترک نمودند. همان گونه که کالون (Calvin) خاطرنشان می‌سازد، نقل قول پولس از این نبوت خدانشناسانی که مسیح را رد کردند، خشمگین ساخت. این عمل او خشم آنها را بر کسانی که ایمان آورده بودند برانگیخت. این اصلاح‌گر تفسیری مفید ارایه می‌دهد:

> سرانجام، بیهوده است که شخص اعتراض نماید و بگوید انجیل مسیح موجب اختلاف نظر شد، چرا که پر واضح است اینها همه از لجاجت انسان سرچشمه می‌گیرد. و در حقیقت گاهی لازم است با کسانی که خدا را تحقیر می‌کنند جنگ کنیم تا از سلامتی او بهره‌مند گردیم.

۲۸: ۳۰ سپس پولس به مدت دو سال تمام، در رم و در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و کسانی را که به دیدن او می‌آمدند خدمت می‌نمود. احتمالاً در همین زمان بود که رسالات خود به افسسیان، فیلیپیان، کولسیان و فیلمون را نگاشت.

۲۸: ۳۱ او در این مدت از آزادی چشمگیری برخوردار بود، به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

بدینسان کتاب اعمال پایان می‌یابد. برخی بر این باورند که این کتاب به طور غیرمنتظره پایان می‌یابد. به هر جهت، تقسیم‌بندی‌ای که در ابتدا ارایه کردیم، در اینجا به پایان می‌رسد. انجیل به اورشلیم، یهودیه، سامره و اکنون به دنیای امتها رسید.

وقایع زندگی پولس پس از کتاب اعمال را تنها می‌توان از نوشته‌های بعدی او دریافت.

به طور کلی بر این باورند که پس از دو سال اقامت در روم بالاخره دعوی او به نرون ارجاع داده شد و رأی برائت وی صادر گردید.

سپس او سفری را آغاز نمود که آن را به سفر چهارم بشارتی وی می‌شناسند. مکانهایی که احتمالاً او در این سفر ملاقات نمود می‌تواند به شرح ذیل باشد (گر چه لزوماً نمی‌تواند چنین باشد):

۱. کولسیه و افسس (فیلیپیان ۲۲)
۲. مکادونیه (۱ تیموتائوس ۱: ۳، فیلیپیان ۱: ۲۵؛ ۲: ۲٤)
۳. افسس (۱ تیموتائوس ۳: ۱٤)
٤. اسپانیا (رومیان ۱۵: ۲٤)
۵. کریت (تیطس ۱: ۵)

٦. قرنتس (۲ تیموتائوس ٤: ۲۰)

۷. میلتوس (۲ تیموتائوس ٤: ۲۰)

۸. زمستانی در نیکوپولیس (تیطس ۳: ۱۲)

۹. تروآس (۲ تیموتائوس ٤: ۱۳)

ما از این که او چرا، کی و کجا دستگیر شد اطلاعی نداریم، اما می‌دانیم که باری دیگر او را به عنوان یک زندانی به روم آوردند. این حبس او بسیار سخت‌تر از حبس اول او بود (۲ تیموتائوس ۲: ۹). بسیاری از دوستانش او را تنها گذاشتند (۲ تیموتائوس ٤: ۹–۱۱) و می‌دانست که زمان مرگش نزدیک شده بود (۲ تیموتائوس ٤: ٦–۸).

روایات حاکی از آن است که او در سال ٦۷ یا ٦۸ میلادی در روم گردن زده شد. برای تحسین پولس، سخنان او در ۲–قرنتیان ٤: ۸–۱۰؛ ٦: ٤–۱۰؛ ۱۱: ۲۳–۲۸ را در کنار تفسیر ما در مورد این کلام الهامی مطالعه نمایید.

نکاتی در باب پیام کتاب اعمال

پس از مطالعه کتاب اعمال، بهتر است اصول و عملکرد کلیسای اولیه را مورد بازنگری قرار دهیم. ویژگی ایمانداران و کلیسای محلی‌ای که عضو آن بودند چه بود؟

اول اینکه، مبرهن است که مسیحیان اولیه، پیش از هر چیز برای منافع خداوند عیسی زندگی می‌کردند. تمام دیدگاه آنها بر مسیح استوار بود. آنها قبل از هر چیز تنها برای شهادت دادن به نجات دهنده می‌زیستند، و با اشتیاق خود را به این کار سپرده بودند. در دنیایی که دیوانه‌وار در تلاش برای بقا به سر می‌برد، شاگردان مسیحیان غیوری بودند که پیش از هر چیز ملکوت خدا و عدالت وی را جستجو می‌کردند. در نظر آنها، دعوت پرجلال او بر همه چیز مقدم بود.

جاوت با تحسین فراوان می‌گوید:

> شاگردان با اشتیاق مقدس و پرشور تعمید یافتند از روی مذبح خدا ربوده شدند. آنها این آتش را از کسی داشتند که تمام اهداف امور دیگر از آن قدرت می‌یافتند. این آتش در جان پولس همچون تون آتشی در یک کشتی بزرگ بود که او را از میان طوفانها و اعماق فرو برنده عبور می‌داد. هیچ چیزی نمی‌توانست مانع این مردان شود! هیچ چیز نمی‌توانست مانع پیشروی آنها شود... الزامی شدید در تمام اعمال و سخنان آنها طنین انداز بود. آنها همه پرحرارت بودند و هم درخشان چرا که به قدرت روح‌القدس تعمید یافته بودند.

پیغام آنها حول قیامت و جلال خداوند عیسی مسیح می‌چرخید. آنها شاهدان مسیح قیام کرده بودند. انسانها مسیح را کشته بودند، اما خدا او را از میان مردگان برخیزانید و بدو در آسمان جلال و اکرام بخشید. هر زانویی باید در برابر او خم می‌شد – او که جلال یافته بر دست راست خدا ایستاده بود. راه دیگری برای نجات وجود نداشت.

در محیطی سرشار از تنفر، خشم و حسادت شاگردان محبت را به همه نمایاندند. آنها جفاها را با محبت پاسخ گفتند و برای دشمنان خود دعا نمودند. محبت آنها نسبت به دیگر مسیحیان باعث شد دشمنان آنها بگویند: «بنگرید چقدر این مسیحیان یکدیگر را دوست دارند!»

ما به طور خاص چنین برداشت می‌کنیم که آنها با سرسپردگی تنها برای انتشار انجیل زیستند. آنها دارایی خود را از آن خود نمی‌دانستند، بلکه خود را ناظران خدا قلمداد می‌کردند. هر گاه که نیازی بود، سیل کمک‌ها جاری می‌شد تا آن نیاز برآورده شود.

اسلحه جنگ آنها جسمانی نبود، بلکه در خدا قوی برای انهدام قلعه‌ها. آنها دریافته بودند که آنها بر علیه رهبران مذهبی و سیاسی جنگ نمی‌کنند، بلکه باقدرتهای شریر در جایهای آسمانی. از این رو مسلح به ایمان، دعا و کلام خدا به پیش رفتند. برخلاف اسلام مسیحیت به زور متوسل نشد.

این مسیحیان اولیه جدای از دنیا می‌زیستند. آنها در دنیا بودند و نه از دنیا. آنها همواره با بی‌ایمانان در تماس بودند تا شهادت دهند اما هیچگاه با شهوات گناه‌آلود دنیا مصالحه نکرده و به مسیح خیانت نکردند. آنها همچون زائران و بیگانگان، در سرزمینهای بیگانه سفر کردند تا برای دیگران برکت به همراه بیاورند، بدون اینکه خود را به آن ناپاک سازند.

آیا آنها درگیر مسایل سیاسی شدند تا شرارت‌های اجتماعی دوره خود را معالجه نمایند. دیدگاه آنها این بود که تمام گناهان و بی‌عدالتی‌های دنیا از ذات گناه‌آلود بشر سرچشمه می‌گرفت. برای معالجه این شرارتها، شخص باید به دنبال ریشه‌ها می‌گشت. اصلاحات سیاسی و اجتماعی بدون اینکه بیماری را ریشه‌کن کند فقط عوارض را از میان برمی‌دارند. تنها انجیل می‌تواند به کُنه این موضوع دست یابد، و ذات شریر بشر را متحول سازد. و بدینسان آنها خود را مشغول راه علاج دوم نکرند. آنها گاه و بیگاه انجیل را بشارت دادند. به هر جا که انجیل قدم می‌نهاد زخمهای چرکین زدوده شده یا کاهش می‌یافت.

هنگامی که جفا بر آنها عارض می‌گشت، شگفت‌زده نمی‌شدند. آنها آموخته بودند که انتظار جفا را بکشند. آنها به جای اینکه درصدد انتقام‌جویی برآیند یا اینکه حق خود را باز پس گیرند، دعوی خود را نزد خدا که به عدالت داوری می‌کند بردند. آنها به جای اینکه از محکمه‌ها بگریزند، دعا کردند که شجاعت یابند تا نام مسیح را اعلان نمایند.

هدف شاگردان بشارت به دنیا بود. برای آنها میان خانه و سفرهای بشارتی خارجی هیچ تمایزی وجود نداشت. دنیا مزرعه بود. فعالیت بشارتی آنها به همین جا ختم نمی‌شد، آنها راضی نمی‌شدند که جانها را به سوی مسیح هدایت نمایند و سپس آنها را به حال خود واگذارند. بلکه کسانی که ایمان می‌آوردند، در جماعت‌های محلی مسیحی گرد هم می‌آمدند. آنها در جماعت‌ها کلام را می‌آموختند، در دعا پرورش یافته و بدینسان در ایمان قوی می‌گشتند. سپس از آنها خواسته می‌شد این پیغام را به دیگران نیز برسانند.

تأسیس کلیساهای محلی باعث شد کار خداوند ادامه یابد و برای نواحی اطراف امداد بشارتی فراهم شود. این جماعت‌ها خودجوش بودند، به عبارتی از نظر اداره امور، بشارت و مسایل مالی خودکفا بودند. هر جماعت مستقل از کلیساهای دیگر عمل می‌کرد، با این حال میان آنها مشارکت روحانی وجود داشت. و هر کدام از درون کلیسا پشتیبانی مالی می‌شد. پس سازمان مرکزی یا صندوق اصلی وجود نداشت.

جماعت‌ها در درجه اول پناهگاه روحانی ایمانداران بودند تا مراکزی برای دستیابی به بی‌ایمانان. فعالیت‌های کلیسا شامل شکستن نان، عبادت، دعا، مطالعه کلام، و مشارکت بود. جلسات بشارتی در این جماعت‌ها برگزار نمی‌شد بلکه هر جا که فرصت بشارت به بی‌ایمانان فراهم بود – در کنایس، بازارها، زندانها، و خانه به خانه.

کلیسا در ساختمانهایی که بدین منظور ساخته شده بودند برگزار نمی‌شد، بلکه در خانه‌های ایمانداران. این امر باعث می‌شد کلیسا به هنگام جفا در یکجا متمرکز نباشند، بلکه به سرعت و به سادگی به «زیرزمینها» برود.

مسلماً در ابتدا چیزی به نام فرقه و دسته وجود نداشت، تمام ایمانداران، اعضای بدن مسیح و هر کلیسای محلی را به عنوان تجلی کلیسای جهانی می‌شناختند.

میان روحانیوم و ایمانداران عادی هیچ تمایزی وجود نداشت. در یک جماعت تنها یک شخص اجازه تعلیم، بشارت، تعمید دادن یا اجرای مراسم شام خداوند را نداشت. همه این را می‌دانستند که هر ایمانداری عطای خاصی دارد، و برای به کار بردن آن عطا آزادی وجود داشت.

آن کسانی که عطای رسالت، نبوت، بشارت، شبانی و تعلیم را یافته بودند، در پی این نبودند که خود را تبدیل به یک مقام مهم و حیاتی در کلیسا کنند. وظیفه آنها این بود که مقدسین را در ایمان استوار سازند به طوری که آنها نیز قادر باشند هر روزه خداوند را خدمت نمایند. افرادی که در دوران عهد جدید عطایی داشتند به مسح روح‌القدس تجهیز شده بودند. این باعث می‌شد که در این راه افرادی ساده و فراموش شده به کار گرفته شده و بر عصر خود تاثیری عظیم بگذارند. آنها به آن مفهومی که ما امروزه در فکر داریم «حرفه‌ای» نبودند، بلکه واعظان امی که از بالا مسح یافته بودند.

اعلان پیغام انجیل در کتاب اعمال همواره با معجزات همراه بود – آیات و معجزات و عطایای گوناگون روح‌القدس. در حالی که در ابتدا وجود معجزات بسیار چشمگیر است، اما می‌بینیم که تا به انتهای کتاب ادامه می‌یابد.

پس از اینکه کلیسای محلی شروع به فعالیت نمود، رسولان یا نمایندگان آنها کشیشان را منصوب نمودند – افرادی که ناظران روحانی بودند. این افراد گله را شبانی می‌کردند. در هر کلیسا چند کشیش وجود داشت.

واژه «شماس» در کتاب اعمال تنها برای اشاره به یک مقام کلیسایی به کار نرفته است. با این حال فعل ان واژه برای توصیف خدماتی که برای خداوند انجام شده، چه روحانی و چه غیرروحانی به کار رفته است.

ایمانداران اولیه با غوطه‌ور شدن در آب تعمید می‌یافتند. تصور رایج بر این بود که ایمانداران باید بلافاصله پس از ایمان آوردن تعمید می‌یافتند. در روز اول هفته شاگردان گرد هم می‌آمدند و با شکستن نان خداوند را به یاد می‌آوردند. احتمالاً این جلسه به مانند امروزه رسمی نبود. به نظر می‌رسد که آن چیزی شبیه یک وعده غذایی معمولی یا شام محبت بود.

کلیسای اولیه به دعا خو گرفته بود. این شریان حیاتی حضور خدا بود. دعاها صمیمانه، با ایمان، عمیق بودند. همچنین شاگردان روزه می‌گرفتند تا تمام قدرت آنها بدون هیچ مزاحمت یا سستی متمرکز امور روحانی شود.

انبیاء و معلمان کلیسای انطاکیه پس از دعا و روزه برنابا و سولس را به یک سفر بشارتی اعزام نمودند. این دو نفر پیش از این ماموریت نیز خداوند را خدمت می‌کردند. این عمل آنها به منزله انتصاب آنها نبود؛ بلکه رهبران

انطاکیه اذعان داشتند که روح‌القدس آنها را فراخوانده است. همچنین این عمل آنها حاکی از مشارکت عمیق جماعت ایمانداران با ماموریت برنابا و پولس بود.

کسانی که برای خدمات بشارتی اعزام می‌شدند، از سوی جماعت محلی خود رهبری و کنترل نمی‌شدند. ظاهراً آنها آزاد بودند تا هرگونه که روح‌القدس آنها را هدایت می‌کند خدمت نمایند. اما آنها شرح خدمات خود را به کلیسا منعکس می‌کردند تا آنها نیز برکت یابند.

در این راستا، کلیسا نه یک مجموعه سازمان یافته، بلکه یک ارگان زنده بود که با هدایت خداوند حرکت می‌کرد. سرِ کلیسا، مسیح که در آسمان است، اعضا را هدایت می‌کرد و آنها نیز به دنبال این بودند که تعلیم بپذیرند و به ندای او حساس بوده هر جا که می‌گوید بروند. از این رو ما در کتاب اعمال به جای یک الگوی ثابتِ خدمتی یک الگوی انعطاف‌ناپذیر، و پویا می‌یابیم. بنابراین برای مدت زمان اقامت رسول در یک شهر یا ناحیه قاعده مشخصی وجود نداشت. پولس در تسالونیکی سه ماه ماند، اما در افسس سه سال. همه اینها به این بستگی داشت که چقدر طول می‌کشد تا مقدسین را استوار سازد به نحوی که خود بتوانند به دیگران خدمت نمایند.

برخی چنین می‌پندارند که رسولان متوجه شهرهای بزرگ بودند، تا در آنجا کلیساهایی تأسیس نمایند که از آن طریق پیغام انجیل در ناحیه اطراف آن گسترش یابد. اما آیا این صحت دارد؟ آیا رسولان چنین استراتژی ثابت و قطعی داشتند؟ یا آنها هر روزه به دنبال این بودند که از خداوند هدایت یابند. چه مراکز بزرگ باشند یا آبادیهای کم‌اهمیت؟

مطمئناً یکی از درسهای بارزی که می‌توانیم از کتاب اعمال بگیریم این است که ایمانداران اولیه هیشه به انتظار هدایت خداوند بودند. آنها همه چیز را به خاطر مسیح ترک کرده بودند. آنها هیچکس و هیچ چیزی نداشتند جز خود خداوند. از این رو آنها هر روزه به انتظار هدایتهای او بودند و هیچگاه ناامید نبودند.

گویا اینکه روال خادمین مسیحی دوره‌گرد این بود که دو نفری سفر کنند. همراه غالباً خادم جوانی بود که دوره کارآموزی خود را طی می‌کرد. رسولان دایماً به دنبال جوانان وفاداری بودند که بتوانند آنها را تعلیم دهند.

غالباً خادمین خداوند خودکفا بودند، به عنوان مثال پولس خیمه‌دوزی می‌کرد و گاهی اوقات نیز هدایای ایمانداران کلیسا نیازهای آنان را رفع می‌کرد.

نکته جالب توجه دیگر این است که مقدسین رهبران روحانی خود را به رسمیت می‌شناختند. روح‌القدس بود که به آنها قدرت می‌داد تا با اقتدار سخن گویند. و این همان روح‌القدس بود که به دیگر ایمانداران این انگیزه روحانی صحیح را می‌بخشید که مطیع آنها باشند.

شاگردان تا حدی از دولت وقت خود اطاعت می‌کردند. و این زمانی که آنها از بشارت انجیل منع می‌شدند از این حد می‌گذشتند. سپس آنها به جای انسان از خدا اطاعت می‌کردند. هنگامی که مقامات دولتی آنها را مجازات می‌کردند، آنها بدون مقاومت آن را تحمل می‌کردند و حتی لحظه‌ای هم بر علیه دولت به پا نمی‌خاستند.

انجیل ابتدا به یهودیان بشارت داده شد، پس از اینکه قوم اسرائیل آن را نپذیرفت، خبرخوش به گوش امت‌ها رسید. فرمانِ «ابتدا به یهود» از نظر تاریخی در کتاب اعمال تحقق یافت. امروزه یهودیان نیز به مانند غیریهودیان

براساس یک اصل در مقابل خدا قرار می‌گیرند – هیچ تفاوتی نیست، «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌آیند.»

در خدمات کلیسای اولیه قدرت عظیمی وجود داشت. گرچه مردم از خشم خدا می‌ترسیدند اما به سادگی اعتراف نمی‌کردند که مسیحی هستند. گناه در کلیسا به سرعت آشکار می‌شد و در برخی موارد خدا آن را مجازات می‌کرد به عنوان مثال حنانیا و سفیره.

آخرین و پایدارترین اصلی که از کتاب اعمال می‌جوشد این است: اگر ما از الگوی کلیسای اولیه در ایمان، وقف، سرسپردگی و خدمت خستگی‌ناپذیر پیروی نماییم، بشارت انجیل در عصر ما به تمام دنیا اعلان می‌شد.